بسم الله الرحمن الرحيم

أشرع بحمد محمود الذي أعطانا أنحاء الآلاء والنعم وأسال إلينا ينابيع الجود والكرم أي خلقنا
شروع میکنم بستایش ستوده که دادمارا اقسام نعمتهای ظاهر و باطن را و جاری ساخت بسوی ما چشمهای بخشش و کرم را یعنی آفرید مارا

وهيأ لنا الأغذية اللذيذة الكثيرة ليذوق بها اللسان والألبسة النفيسة الملونة ليتزين
ومهیا کرد برای ما غذاهای خوش مزه بسیار را تا بچشد ازان غذاها زبان و لباسهای پاکیزه رنگارنگ را تا زینت یابند

بها الأبدان ومعها القصور الرفيعة الوسيعة للسكونة والارتياح والحدائق المنضرة المخضرة
ازان لباسها بدنها و با آن پرورد کوشکهای بلند کشاده برای سکونت و آرام و نیز مهیا ساخت باغهای تر و تازه سرسبز

لإرواء العيون وتفريح الأرواح فجعلنا أغنياء بإعطاء النقود لقضاء الحاجات وصاننا
برای سیرابی چشمها و راحت دادن روحها پس گردانید مارا مالداران ببخشش نقدها برای کاربرآری حاجتها و نگهداشت مارا

ليلا ونهارا من كل الصدمات والآفات وشرفنا بتشريف العلوم لحصول التفوق على سائر المخلوقات
شب و روز از هر آسیبها و آفتها و بزرگی داد مارا بدادن علمها برای حصول برتری بر تمام آفریدگان

والمشاركات وجعلنا مميزا بين المرارة والحلاوة بتوديع الحواس والمدركات ثم أمرنا بالعبادة وفرض
و شریکان و گردانید مارا تمیز کننده درمیان تلخی و شیرینی از سپردن حواس و قوت مدرکه بسته حکم کرد مارا بعبادت خود و فرض گردانید

علينا تأدية الصوم والصلوة ونبهنا بإرسال الرسول عن فوائد الحيوة والممات فأحمده حمدا كثيرا
بر ما گزاردن روزه و نماز و آگاه کرد مارا بفرستادن پیغامبر از فائدهای زندگانی و مرگ پس ستایش میکنم آن خدارا ستایش کردنی بسیار

وافيا خارجا عن حد التقرير وأشكره شكرا مفرطا موفورا متجاوزا عن حصر التحرير هو الله العزيز
و تمام بیرون از حد بیان و سپاس میکنم سپاس کردنی زائد بسیار گذرنده از حیطه نوشتن اوست خدای غالب

القدير العفو الرحيم هو الله الاحد الصمد السميع العليم هو الذي احسن الينا احسانا

توانا بخشنده مهربان او است خدای یکتا بی‌نیاز شنوا دانا او است خدای که احسان کرد بسوی ما احسان کرد

غير محصور ومنّ علينا بامتنان موفور لا اله الا هو المعبود المسجود وليس القائم الدائم الا هو

بی‌نهایت و منت نهاد بر ما بمنت بسیار نیست معبودی مگر آن پرستیده سجود کرده و نیست قائم همیشه مگر او است

العزيز الحميد المحمود هو محسن منعم مكرم بكل حال ونحن المجرمون المذنبون النادمون بقبح الاعمال

غالب ستوده شکر کرده او است احسان کننده نعمت دهنده بخشش کننده بهر حال و ما گنهکاران عاصیان پشیمان هستیم به بدی اعمال

هو سلطان اكبر السلاطين مالك الارض والسماء ونحن عباد احقرون قابلون للعدم والفناء

آن پادشاه بزرگترین پادشاهان مالک زمین و آسمان است و ما بندگان حقیرترین هستیم قبول کنندگان نیستی و نابود شدن

ما ادّينا شكر عشير من عشر الوف احسانه بساعة من الساعات وما جمعنا بضاعات السعادات

نگزاردیم سپاس دهم حصه از ده هزار احسانهایش را یک ساعت از ساعات و نه گرد آوردیم مایه‌های نیکی را

بصرفنا الاوقات في الضلالات لا سبيل لمغفرة ذنوبنا يوم الدين دون الطافه ولا باعث على عفو

از گذاردن وقتها در گمراهی‌ها نیست راهی برای بخشش گناهان ما روز قیامت بجز لطفهایش و نیست سببی بر عفو

جرائمنا غير اعطافه انّا قميئون بالملائم المستوجب عند انفسنا بالتحقيق ونحن حريّون بمكافاة

عصیان ما سوای بخشیدنش ما سزاواریم بملامتها گوناگون نزدیک خود ما بتحقیق و ما لائقیم بپاداش

الاعمال التي تنسب الينا بنظر التدقيق ايا مولاي انت كريم جليل وهيا ملجاي انت رحيم ولطفك

اعمالیکه نسبت کرده شده اند بسوی ما بنظر تامل ای مولای من تو بخشنده بزرگ و ای پناه من تو مهربانی و لطف تو

جزيل لا ملاذ لنا غير دهليزك في الحيوة وبعدها ولا ممرّ دون عتبتك في دار الدنيا

بسیار است پناهی نیست ما را بجز دهلیز تو در حیات و ممات و جای گریز نیست سوای آستانه تو در دنیا

والعقبى العجز احسن بجنابك لاصحاب الخطاء لانك انت اليق باجابة الدعاء والتضرع اصوب بحضرتك لمجرم

و آخرت عجز نیکست در درگاه تو برای صاحبان خطا برای این که تو سزاوارترین برای قبول دعا و عاجزی بهتر است بارگاه تو برای امید

العفو لان عندك اصحاب القصور عند العذر مستحقون للصفح والعطاء نظم سبحانك يا من

عفو از اینکه بتحقیق نزد تو صاحبان قصور وقت عذر سزاوار هستند برای گذر و بخشش پاکی است ترا ای آنکه

خلق الشمس صبيحا سبحانك يا من جعل الليل لباسا لا تحسب اوصافك سرّا وظهورا ما تحصر الالاءك وهما وقياسا

آفرید آفتاب روشن و پاکی است برای تو ای آنکه گردانید شب را پرده شمار کرده نمی‌شود صفتهای تو پوشیده و ظاهر احاطه کرده نمیشوند نعمتهای تو از روی وهم و قیاس

بطلانیت خاطر تا بلی در یاد کردن آن بکار نرم سر دست بخیال نمی آید نیز تحریر آن از بخیا بطریق
قریب الفهمی نوشته نشود مفید طرف ثانی نخواهد افتاد انشاء الله العزیز بعد ازین هر دو عمل را یاد کرده
و طریق تفهیم آن نیز از پیش خود اختراع نموده بصاحب خواهم نوشت تا دیوان صاحب را در فهمیدن
آن دردسری نرسد بدو من حالا قسم خورده ام که در هیچ مقدمه از امور دربار بصاحب نویسم
زیرا که هر چه در خیال من اینجا می گذرد و شما آنجا همان بعمل می آرید بلکه بهتر ازان پس من از تحریر خود
خجالت می کشم گویا بارسطو نصیحت می کنم ازانجمله یکی موافق ساختن تمام عمله دربار با خود و مورد عنایت
آقا بودن و دیوان صاحب را اگرچه خود دل شریف النفس است از آن خود کردن هم وابسته تدبیر شماست
من ازینجا هیچ نوشته بودم که چنین باید کرد و چنان حالا سوای شان دادن غلطی لفظ کان هم در عالم تعجیل اتفاق
چیزی دیگر بصاحب نوشتن خون انصاف کشتن است حق تعالی شما را این قدر دسترس بدهد که در عوض آن (?)
و الف که یاران با شاهی و در زندان شما خدمت گزاری هر یک بظهور رسد اگر کرم الهی این هم بعید نیست پیران ترصید
آن بوده زن شاه پیرا را حواله با بوالعیش پیش بکنند دیروز خواجه گو و فخرالدین هر دو خلع بدرجی شاه مدار
کردند و محسن و حسن طال عمرها بری پوشیدند بیچاره حمد الله نزد برادر کلان خود رفت خواجه عبدالله که
ظاهر نیکند لیکن از صورتش غم و افسردگی تراوش می نماید آقا صاحبان مخدوم و آقا صاحب خود ما خوشش
و مزاج حضور اقدس قرین صحت است چون من این وقت بنخاس هستم و فردا اراده حضور پر نور دارم
از طرف حضور والا موجب حکم دعا و از طرف دیگران سلام میرسانم خط ماهر سنگه و ریهمن خط ملفوف است
فردا من و قاضی صاحب و امیر صاحب تا حویلی نو که بجاول تعمیر می شود خواهیم رفت تا شام انجا مقام
این صاحبان بخانه مراجعت خواهند کرد و من بخانه میر انشاء الله خان بسر خواهم کرد

رقعه ۱۶

گوهر درج علو نسب و اختر برج سمو حسب سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق مخفی نماند که دیروز که پانزدهم
شهر حال و روز دوشنبه بود موافق قاعده مستمره عرضی معمولی با کاغذی اسمی فقیر رسیده مشعر
از حالات آن سرمایه کمالات گردید خطی که اسمی آقا صاحبان بود نیز رسانیده شد این صاحبان
بعد یکماه کامل دیروز داخل حویلی خود شده اند من هم پریروز بعد شانزده روز بنخاس آمده ام
خطی که دوست آقا صاحب مختار سرکار فیض آثار صاحب عالم بهادر اسمی شان نوشته بود نیز بمطالعه
شان در آمد خاطر آن بزرگ جمع کرده باید داد و درینولا از قصص تازه این که امیر خسرو کتابی دارد
موسوم باعجاز خسروی در نسخه مذکوره صنائع شعری بسیار ذکر کرده ازانجمله رقعه متضمن صنعت تجنیس
خطی نوشته یعنی هر لفظی برابر خود لفظی هم صورت خود دارد مثل این عبارت در روانشان
درو نشان چون بسته خون بسته بهر نانی بهر بابی بیایند نیایند معلوم نیست که این عبارت
نتیجه طبع امیر خسرو است یا کار قلم دیگری بالجمله شخصی این عبارت نزد جناب عالی برده بود پسند (?)

رقعه ۱۶

وحکم نافذ باغبانان دولت صادر شد که هر کس بقدر استعداد خود نقش عبارتی متضمن این صنعت نوشته بیارد و یاران هر طرف
درپی [illegible] خان صاحب مجلس و هم برادرت [illegible] خان هم دو سه سطری نوشته بردند پسند طبع عالی نشد همچنین بعضی دیگر عبارتهای تنها
[illegible] توسط بعض حضار محفل معلی فرستادند لاله امرت لال هم دو سه عبارت نوشته برای اصلاح نزد این
فرستاده بودند الحمد لله که نوشته معزی الیه از اغلاط پاک بود لیکن حضور پسند نشد همچنین جمعی از هندو و مسلمان عبارتهای
مربوط و نامربوط از دیگران نویسانیده از نظر فیض اثر گذرانیدند بعضی بنام خود و بعضی بنام همان شخص که خون جگر
خورده است بندگان حضور را این نیست که هر که عبارت باین صنعت خود نوشته بیارد زیاده از آن کس که عبارت غیر
بخواند مورد الطاف شود بلکه نویسنده آن بزور طبع و خواننده هر دو برابر اند حال این عبارت هم بعینه حال غزل
ایلچی پادشاه ایران است که هزارها غزل برغزل آن بیچاره گفته شده بود لیکن اینجا معامله بالعکس افتاده یعنی غزلهای
شعرای هندوستان همه به از غزل او بودند و عبارتهای یاران در رتبه پست از عبارتیست که نوشته شده بر برو
جد امجد شما بو الله شما تکلیف تحریر نموده اند از دو روز درین فکر اند هرچه بعد ازین سرانجام می یابد نقل آن نزد صاحب
خواهد رسید درین مقام مقولهٔ من این است که این عبارتها خواه خوب نوشته شود خواه بد هرگز پسند نیست پسند آنست که
مطلبی بغیر پاس دیگری درین صنعت نگاشته آید مرضی عمو صاحب شما این بود که شما هم یک روز و شب درین فکر تضییع اوقات
بکنید لیکن من نگذاشتم که مکلف شما شوند اگر درینجا تشریف می داشتند مضایقه نداشت اینجا در عالم حاضر باشی تحقیق
آقا اینقدر فرصت کجا که اوقات را تلخ باید کرد مولوی حسن علی خان صاحب دام مجده نیز دو عبارت فارسی عبارت
بزبان عربی نزد من فرستاده بودند با آنکه جناب ممدوح دعوی درین چیزها ندارند لیکن عرق ورستی ریخته بودند هیچ
لفظی غلط نبود من جواب رقعهٔ ایشان متضمن تعریف این عبارتها همین صنعت بتحریر در آورده‌ام مطلب دیگر اینکه زوجه
آقا صاحب خود نا خیلی بیمار است بیمار داران قطع امید از حیات آن مریضه کرده اند باید دید چند روز دیگر نفس مستعار می آرد
خدا رحم بر او کند بر خانه خرابی آقا صاحب دل می سوزد با وجود آنکه از متانت و سنگینی آثار ملال بحسب ظاهر از چهرهٔ ایشان
پیدا نیست و اختلاط با یاران بدستور است لیکن نظر بحال اطفال صغیر اندوه بسیاری بجای خود دارند زیاده خیریت حالا
بعد رسیدن خان صاحب انشاء الله برگشته بمین پوری باید دید که صاحب بهادر در حق شما چه تجویز می فرمایند وقت رفتن شما همراه

رقعه ۱۷

می برند یا همین جا می گذارند بند و بست این امر بعد رفتن صاحب والاجاه بنوعی که مناسب خواهد بود کرده خواهد شد
خواجهٔ عالی قدر بلاغت آیین سلامت بپرورد که پانزدهم شهر حال روز چهارشنبه بود عریضهٔ شما متضمن احوال خیر اشتمال
اسمی جد بزرگوار رود در لف آن مکتوب سامی آن راقم رسیده مخبر از تاخیر رفتهٔ گردید چهار روز است تا بیچ که با قربیک نامی را
که خدمتگار جوان خوش سلیقه است نزد خان صاحب روانه نموده‌ام که بحضور صاحب والاجناب برسانند لیکن چون از خط
خان صاحب که درین روزها آمده بود ترشح می نمود که حسب الطلب روانهٔ مین پوری می شوند لهذا آدم مزبور را گفتم که راست
بخط مستقیم بمین پوری برود و تقید کرده‌ام که اول خان صاحب را بپرسد اگر آنجا باشند خط بخان صاحب بدهد والا خط
اسمی شما و خط خان صاحب و [illegible] لیهای بسیاری همه بصاحب برساند تا شما بمضمون خط وا رسیده بر هرچه نوشته ام اعلم

اورا هم بسیار دوست میدارم و او هم با من محبت شدید دارد خلاصه التفضلات صاحب کلکتر بهادر کار از روی تحریر صفا در قریب شده
چنین به ثبوت رسیده که اگر پرگنه خالی می بود به شما تفویض می شد و حالا هم توقع آنست که هرگاه کسی از تحصیلداران
مستعفی گردد یا بر قصوری عزل و از مناصب خود شما را بجای او منصوب سازند الحاصل شرف و بزرگی بهیچ کس از بطن مادر
نیامده است این امور همه تحصیلی است و ترقی و تنزل ما نیز همین حال دارد در روز اول خیال ترقی نا بالغ شدن
همان بازیچه طفلانه است که بعض تخم زاده در کنار دایه نشسته خود را امیر عظیم الشان قرار داده هندو برای کنیز و دایه و
غلام شما برهای عهده که لایق امرای عظام باشد تجویز می نماید مختصر که برکم و بیش مشاهره و منصب خیال نکرده با فعل سرکار
شوند آیند فهمیده خواهد شد باعتقاد من این نیابت وغیره اگر کدام عهده حاضر باشد بحضور صاحب والا شان قرار گیرد صد درجه
بهتر است زیاده خیریت محسن و حسن و دیگر اطفال همه خوش و خرم اند خطهای خانصاحب را باز رسید خواندم چسپانیدن
باید فرستاد

رقعه ۲ نهال بوستان عقل و حکمت و ستاره برج اقبال و ثروت سلمکم الله تعالی دیروز که شنبه و غره
ربیع الثانی ۱۲۸۷ هجری بود عرضه شما و خطی که بنام من بود در حویلی نخاس همین که از حضور باین تقریب که فردا روز مشاعره است
رسیدیم بمطالعه در آمد حسب اتفاق جد امجد شما نیز آن روز صبح همین جا تشریف داشتند بلکه عموی کلان میرزا آغا جان حالا
راتق و فاتق بودن میرزا ابوالحسن خانصاحب سرکار کلکتر بهادر و دیگر کیفیت خوش [illegible] ایشان با شما و رفتن از شکوه آباد
بلند شهر و بر دیدن حضرات همه دریافت شد الحق که ابوالحسن خان آدم بی نظیر و مرد صاف و درستی است و سوای این باید
که این کس خود خوب باشد زیرا که خودش صاحب صفات نیکو است طرف ثانی اگر نیکی نخواهد کرد احتمال می هم ضعیف است
که مشتاق شما تو همه که میرزا ابوالحسن خان هستند پس نیک رفتاری شما کار خود را کرد آفرین صد آفرین بهر حال اگر در ضلع دیگر
بسعی و شفقت کسی بدست آید و خلاف مرضی خانصاحب باشد قبول نباید کرد در ضلع دیگر بهر طریق آنچه بدست آید باید گرفت مرا
این معنی بیقین حاصل شده که شما آنچه می گویم همین خواهید کرد دیده است که صاحب فهم درست و مالک طبع بلند خدا داد کاری
نمی کنند که زبان یاوه گویان در حق او دراز شود اگر چه بهبود شما باختیار بخت و اتفاق است و سعی درین مقام چیزی تواند کرد لیکن ما
بجای خود چنین قرار داده ایم که اگر هم ترقی بسعی کسی صورت بندد و خلاف رضای خانصاحب کرم فرما باشد قبول نیست لیکن تا وقتیکه
خانصاحب خود مستعفی نشوند و کلی دست از نوکری کلکتر موصوف برندارند برای شما هر گونه ترقی که ممکن باشد چه مضایقه لیکن با دوستان
خانصاحب دوست و با اعدای ایشان دشمن باید بود صفت آدمیت همین است و بس دیگر این که درین شهر چیچک [illegible] هنگامه آرا
گردید [illegible] بیگم دختر [illegible] انشاء الله خان صاحب سوای این میر محمد تقی که میرزا احمد نامی منشا تخلص منسوب شده بود صاحب یک دختر
دویم ساله و یک پسر هشت ماهه شد در هفده سالگی باین مرض مبتلا شد وجود انکه پیشتر [illegible] دانها بر آورده بود دیگر بار کوچک
در دو سالگی دو بار آبله ها بر آورده بود [illegible] این بار که چیچک برآمد [illegible] و در بعد دوازده روز هر دو چشمش از دیدن معطل شد و رنگ رو سیاه
و دست و پا لنج بود اگر زنده هم می ماند بدتر از مرده شده بود از صورت او بیماری [illegible] حتی پدر و مادرش می لرزیدند آخر
آن بیچاره روز شانزدهم ازین بیماری جان بحق تسلیم کرد و عجب داغی بر دل پدر و مادر گذاشت دختر و پسرش هم دانها
بر آورده بودند باری آنها جان بسلامت بردند و آنچه در خصوص کلیات خانصاحب موصوف نوشته اید که اگر نزد تو صحیح باشد

عمده زاده با محبت
اشراف زاده

رقعه ۲۰

بلا بر بینی بالکل

بیرون کرد نوشتجاتی که از طرف عامل شکوه آباد در انجا می باشد برسان صورت این است که هیچ نسخه نیست که کاتبش کم یا زیاد حرفی یا لفظی یا قلم انداز نکرده باشد لیکن هر کتاب بعد درس و اشتغال شخص محقق بمطالعه آن صحت می یابد انچه مراد از کتاب است که انچه گفته شخص نسخهای دیگر باشد درین نسخه هم باشد چون هر نسخه نوکه نوشته می شود از روی نسخه اصلی یعنی خانه صاحبش نقل گرفته می شود یا از روی نسخه دیگر که از روی نسخه مملوکه خانه صاحب نقل شده و بعد نقل معمول است که نسخها را برای تصحیح بخدمت ملازمان ممدوح می آرند در نصورت خاطر جمع است که نسخه مذکوره صحیح خواهد بود و این صحت را که شما نخواستید موقوف بر طرف ثانی است این مردم غلطی را چه میدانند این کار یعنی شناختن قلم و صحت تعلق بماهر بودن شخص بلغت و محاوره زبان دارد حاصل اگر خریدن دیوان منظور باشد بآن شخص که در لکهنو از طرف لاله صاحب برای صاحب می باشد بنویسند که چهار ده روپیه نزد من برساند تا من کتابها را برسانم زیاده در خانه تما[م] همه بزرگ و کوچک اندرون و بیرون سلامت و خوش اند رقعه ۲۱ عندلیب گلزار فصاحت و همای آشیان بلاغت سلمه الله العزیز شنیده باشید که درین طرف ایام صبیه جوان میرزا غازی الدین حیدر خان بهادر پسر بزرگ جناب عالی دام اقباله بکدام مرض جانستانی عازم تماشای خلد برین گردیده و از رفتن وی غمی که بسر حشش بدفتر نگنجایش هزار دو الهی که بیان آن در عمر جاودان یا براه خاتمه نگذارد و نصیب حید و بدرست حاصل این تحریر انکه امروز دو گهری روز بر آمده حضرت صاحب عالم و عالمیان میرزا سکندر شکوه بهادر دام اقباله نیز برای ماتم پرسی تعزیت بخانه مهیت تشریف فرما شده بودند وقتیکه سنین مبارک قریب دروازه حویلی طرف ثانی رسید آدمی زود بر طبق تعلیمی که از اول یافته بود دیم تا خبر کرد صاحب خانه با شش برادر دیگر که شمس الدوله و نصیر الدوله و جعفر علیخان و کاظم علی خان و مهدی علیخان و حسین علیخان باشند و بابای والد بزرگوار بر وایتی یا بحسب اتفاق انجا بودند آمده سر تسلیم خم ساخت و دو اشرفی نذر گذرانید همچنین هر یک ازین جماعت دو دو اشرفی پیش کشیدند الا حسین علی خان یک اشرفی اکتفا ورزید بعد حضرت پیرو مرشد برحق بکهاران فرمودند که سنین را بر زمین بگذارند تا همپای این جماعت اندرون قدم رنجه فرمایند حاجیان و دیگران برق چشم کهاران گرفتند و حضور را بسواری همین جلوه کنان تا لب فرش بردند بعد ملازمان والا را بر مسند جا دادند و خود شان بقرینه دست بسته استاده شدند بندگان اقدس باشاره ابرو حکم نشستن دادند تا بتعظیم هر یک بجای مناسب نوبه کرده نشست وقت نشستن حضور برتو بر مسند صاحب خانه دو اشرفی دیگر گذرانیدند نیم گهری ملکیت اتفاق افتاد بعد ازان حضور بدو کلمه مختصر که این الم را پایان نیست و دل چنین می خواست که بتقریب تعزیت ادای درین خانه بیایم لیکن با مقدر ستیزه نتوان کرد حق تعالی شما را ابر سر فرزندان آمرحومه سلامت نگه آنها را زیر سایه لطف بعمر دراز رساند اقتصار نموده فرمودند که چون در تعزیت بسیار نشستن خلاف قانون است حالا مرخص می شوم شمس الدوله از طرف برادر کلان عرض کردند که از تشریف آوردن حضور اقدس سر افتخار ما مردم بفلک الافلاک رسید انچه بر در ما ولی نعمتان بحال غلامان و خانه زادان می بایست از حضرت والا بظهور آمد لیکن ما را از بیشتر نشستن کشیدن تکلیف تشنهاله مجبوری در عالم تعزیت خلاف رسم ادب بعمل آمد سر خجالت با این است ارشاد شد که در عالم اتحاد این تکلفها ضرور نیست

درینولا شنیده شد که خانصاحب کرمفرما تاج الدین حسین خان می خواهند که از نوکری دست بردار شوند اگر این حرف
مقرون بصدق باشد و بشنوید که ایشان همین عمل آورده‌اند و استعفای شان پذیرا شد شما نیز نوکری را بگذارید
این مفهوم شماست البته خواهد رسید خدا کریم است نیکنامی از دست نباید داد انجا رسیده باهم مشوره خواهیم کرد و اگر
خانصاحب باشند شما هم باشید یقین که شما پیش از نوشتن من چنین خواهید کرد من هم از طرف خود حرفی نوشتم زیاده خیریت

رقعه ۳۵ خواجه خواجگان و میرزای صفاهان سلّمکم الله تعالی خطی از خواجه قطب الدین صاحب سر باز [illegible]
گرفته ملفوف خط خود روانه فرمایند چون خط مولوی میر علی همان جواب خط من بود و فرصت هم دست نداد لهذا خط او را
ایشان بعد ازین فرستاده خواهد شد امروز بهمین اکتفا ورزیدیم و امروز بخانه میر انشاء الله خان صاحب میروم فردا پس فردا
انجا خواهم بود این بار توقع سفر نیست آینده با قسمت **رقعه ۳۶** خواجه صاحب والاقدر منبع الکمالات من این وقت
آقا صاحبان مکرم ملطف نشان را میان صاحب یاد فرموده‌اند چون در عالم رفاقت هر کس مجبور است چاره ناچار
باید رفت لهذا نوشته می آید که امروز من هم شام نزد شما بلکه ازین زودتر میرسم و شب همانجا می خواهم فردا ما و شما
و امیر صاحب و مرزا محمد صاحب بخدمت آغا صاحبان می آییم و جلسه معقولی می شود بنا بر اطلاع نگارش یافت
لفظ پرستان با بای فارسی مفتوح و رای بی نقطه مکسور و سین بی نقطه ساکن و تای قرشت و الف و نون که بمعنی جای
بودن پریها در اشعار ریخته و افسانها می آید در برهان قاطع باید دید معلوم نیست که در فارسی هم صحت دارد یا ساخته
اهل هند است و اژدر و نر فیل کوچک از راه رفتن معذور و فیل کلان را فیلبان بی اطلاع برای آوردن نیشکر
یا چیز دیگر از قسم چاره برده شام خواهد آمد لهذا اسپ برای سواری مرزا محمد صاحب میرسد و آدم بخانه میر محمد تقی خان رفته
ایشان هم می آیند و اگر پیش از رسیدن آدم بجای رفته باشند بخدمت خواجه وزیر خانصاحب از طرف من التماس
که اسپ خود را عنایت فرمایند میر موصوف را انجا رسانیده بر خواهد گشت زیاده خیریت **رقعه ۳۷** خواجه امامی صاحب
بوجاق [illegible] العرب [illegible] فضیلت [illegible] مرزا جعفر صاحب [illegible] مشتاق
با [illegible] قبله و کعبه عند الفرصة عرض باید کرد که تدبیر دو سه فیل برای سواری بعضی انجام
باراده شنیدن عنایت میر معلوم ضرور است زیاده خیریت **رقعه ۳۸** خواجه ابو الحسن دریافت نمایند که باری کرامت
بار دیده شما دانسته باشید که بعضی عموزاده من اسحق ولی الله است دیگران هم هستند بیت [illegible] کمان مهر نهالی است
شاید که پلنگ خفته باشد از این همه آثار تحریر فقیر است حالا باید که اندوخته خود را بما ظاهر نکنید که درین شادی صرف
کرده اید اگر خواسته باشید که بکلمات چرب و شیرین روغن قاز مالیده هیچ نرسید دست بردار نخواهیم شد
و ما چه میدانیم که شما دارید یا ندارید از هر جا و بهر طور که بدست آید پول بیارید که ما را کار با فضل و هنر دست بالا و شما را الیضا
بخشیدیم زیاده خیریت **رقعه ۳۹** خواجه امامی صاحب سلّمکم الله تعالی فردا صبح بجناب قبله و کعبه نعمتی جد امجد خود
عرض باید کرد که پیش از سه پهر یک فیل آمده زیر بنگله استاده شود تا بر وقت تحت استظهار بلای جان نگردد و من امشب
نمی توانم آمد فردا وقت سه پهر مستعد این اراده می آییم مسوده از میان حاجی گرفته باید فرستاد و چند دانه سپاری هم

هم بدست رستم بفرستید زیاده خیریت **رقعه ۳۹** خواجه امامی صاحب دریافت نمایند که این وقت از حضور رخصت کربلا طلبیدم فرمودند که بس فردا نواب صاحب دل صبح اینجا می آیند فردا ضرورت تحریر در انتخاب صلاع داعی خواهد شد از ینجهت بر گز رفتن صاحب آنجا مناسب نیست این هم بروز دیگر بسیار دیده هر چند رنگها ریختم قبول نکردند مجبور رخصت بر نداشتم لیکن فردا وقت سه پهر آمدن صاحب برای دیدن من تردد اینجانب ضرور است پس فردا وقت از کار فراغت بر نیامده خواهد بود بدولتخانه تشریف خواهید برد **رقعه ۴۰** خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی معلوم نیست که آن سکین مسافر دیروز هم آمن بود اگر نیامده باشد خیر امروز هر وقت بیاید گفتگو باید کرد و اگر دیروز تا شام آمده باشد جواب و سوالی که طی شده باشد باید نوشت و اگر این وقت هم رسیده باشد همراه رستم نزد فقیر باید فرستاد زیاده ذلیل **رقعه ۴۱** خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی سه جزو از رقعات ترکی لاله امرت لال فرستاده اند اگر نقل اینها گرفته خواهد شد اجزای دیگر هم خواهد رسید و اگر درهمین اجزا و بس سکیر موقتیکه اینها را تمام می کنید باقی اجزا هم طلبیده خواهد شد و اگر همه را دفعة واحدة می خواهید این را باید گرفت برای یک قدر عرض خواهم کرد و حطیبکه اسمی قاضی نجم الدین خان ایشان شما نموده بودم بمیان ریاض الحسن طالب علم هر گاه طلب باید بالتکرار باید داد لفظ را یکان در برهان دیده معنی آن باید نوشت و نسخه نقل شش از خط مولوی میر علی دیشب نصیب باد شد لیکن مضمونش بخاطر دارم همین قدر است که قصب الشکر را که عطیه شما است ورا بخشانید و صبح باید چوشانید چون نصف آید مالیده و صاف نموده باید نوشید و از زوال مونک و برنج تمام پرهیز ضرور است و غذا هر قدر که بی روغن باشد باید خورد و شاید همین عبارت را با خط مولوی صاحب مقابله بکنید اگر برابر آید به میر یوسف علیخان بگوئید که نسخه همین است و الا در همین کاغذ بنویسید این قدر جا برای تحریر یک نسخه کافیست **رقعه ۴۲** بر خواجه امامی صاحب مخفی نماند که دیروز در رقعه آقا صاحبان در جواب نقیضه سه مرزا بند و صاحب آمده بود بخدمت میر سید ملاحظه باید نمود و صاحب من این احوال را ذهن نشین خواجه کریم الله خان صاحب باید نمود اگر مرزای مزبور استعداد تحقیق احوال از صاحب خانه با آقا صاحبان برسانند و آقا صاحبان هم راضی شوند هیچ مضایقه و الا من و شما هر دو را نقصان شان منظور نیست دیگر خیریت پوشیده نماند که فا و عین و لام میزان بیش نیست جمیع صیغهای آن بهمین حال وارد پس آدم با شعور را باید که جمیع مصدرهای صحیح را که معتل و مهموز و مضاعف نباشند بهمین وزن حساب نمایند و صیغها مقابل صیغها بسازد خواه از ثلاثی مجرد خواه مزید فیه مثالش اینکه هر گاه کسی بپرسد که ضربتن بر چه وزن است تامل کنند که درین صیغه بر اصل مصدر که ضرب است تای قرشت مضموم و نون مشدد زیاده است هر گاه همین تا و نون را بر فعل که میزان است بیفزایند صیغه ماضی جمع مونث حاضر می شود همچنین در استکمال فا و عین و لام را ملاحظه نماید و بگوید که استکمال بروزن استفعال است زیرا که هر چه در استفعال بر فا و عین و لام زیاده است در استکمال بر کاف و میم و لام خواهد بود همچنین انتظار و انتشار بروزن افتعال است و انجماد و انقباض بروزن انفعال است و اگر در میان افتعال و انفعال التباس افتد مثلا لفظ انتهاض را نمی دانیم و شخصی بپرسد که انتهاض بر چه وزن است باید بگوئیم که اگر اصلش نهضت است انتهاض بروزن افتعال است و اگر اصلش تهضت است انتهاض بروزن انفعال واقع شده و وزن افتعال بجای تای قرشت طای حطی و دال نیز می آید

چنین اُفاعِلی هر چند صیغهٔ اِفّاعَلی باشد که امر حاضر مؤنث است از باب اِفّاعُل و تفاعُلی بر وزن مُفاعَلی که مجموع مُفاعلی مُفاعِل و یای متکلم است مُفاعَل صیغهٔ مفعول است از باب اِفّاعل در بحث ثلاثی مزید فیه در قانون مجدد باید دید

رقعه ۴۴

پریروز خطی نوشته نزد قاضی صاحب فرستاده شد اگر دیروز روانه شده باشد خیر والا هر دو خط امروز یا فردا باید که روانه شود دالتفص و پریروز خط دیگر از شما نزد فقیر رسید عرضی که برای جد امجد نوشته بود دیدم بمطالعه در آمد امروز که نوزدهم ربیع الثانی ۱۲۸۵ هجری و روز شنبه در حضور گرد و درشن و تهیه طعام است زیرا که فردا مرزا سلیمان شکوه بهادر عیال و اطفال خود را گرفته اینجا خواهند آمد و یک شبانه روز مع زن و بچه بسر خواهند برد اندرون و بیرون هر دو جا صحبت رقص و سرود منعقد خواهد شد لیکن امروز بعد چارده روز بنجاس میروم سبب رفتن این که چون این صحبت روبروی طرف عالی مقرر است دل گوارا نمی کند که تنهایی دوست همزبان خود مثل ناهر سنگه آنجا رفته موقوف خواهم شد نشینم اگرچه آنجا سوای من احدی نخواهد نشست لیکن من یک کس بی قلیان و آب پان یار موافق چه می کنم بعد سه چار روز که جناب عالی و ام اقبالهٔ صاحب کلان بر سبیل بدلیت یا بالاتفاق خواهند آمد البته در آن جلسه شریک خواهم شد زیرا که این هر دو والاجناب زیاده از چار گهری نهایت یکپاس نخواهند نشست بعد از آن ما ایم و این صحبت و این همه آسایش چنین‌ها از این سبب است که مرزا جهانگیر شاهزاده را حرمی بوده است در شاهجهان آباد چون حامله شد زنی از راه رشک ذهن نشین شاهزاده موصوف کرد که این بچه که در شکم وارد از شما نیست چون اغنیا را خصوصاً اطفال را همین گوش است و دگر هیچ و مقدمهٔ زن نزد صاحب عزت بسیار نازک است مرزای مرحوم قصد کشتن او کرد ممتاز محل که مادر شاهزاده باشد او را نهان کرد و من بعد با حضرت ظل سبحانی و نواب قدسیه والدهٔ حضور اقدس اعلی مشوره نموده او را روانه لکهنو نزد صاحب عالم خود ما کرد که از آن آفت مصون بماند و خط ممتاز محل بسمی صاحب عالم بهادر این بود که پسری که از بطن این زن متولد خواهد شد آنرا شما بفرزندی خود گیرید و نامش مرزا هر فرلبند(؟) رید چون حامله آمده بود بعد دو ماه و چند روز وضع حمل اتفاق افتاد لیکن بجای پسر دختر پیدا شد چون این دختر اولین فرزندان شاهزاده موصوف است و سوای این زر کار را می کند چنین بنا گذاشته شد که هزار روپیه در مهم شادی دختر صرف باید کرد و مرزا سلیمان شکوه بهادر را با اهل و عیال و جناب عالی دام اقباله و صاحب کلان بهادر را جدا جدا مدعو باید ساخت این هزار روپیه را مادر شاهزاده مقدم الذکر فرستاده بود با این گمان قوی که پسر متولد خواهد شد لیکن نوشته بود که این پول را در هر دو صورت بمصرف باید رسانید تمام شد این مطلب دیگر اینکه مزاج من بفضل الهی قرین صحت است خاطر شریف جمع باید داشت آری باز هم در عرضه که گاهی جد بزرگوار نوشته اید دو جا غلطی یافته شد یکی از باعث تعجیل است چرا که همان لفظ را دو سطر پیش از این در همین خط صحیح نوشته اید پس گمان غلطی سوای این نمی رود که در جلدی خیال نماند و آن اینست که شما در ذکر منشی محمد علیصاحب یکجا باین صورت نوشتید که با منشی محمد علیصاحب که دوست خانصاحب هستند ملاقات شد این خود منسوب بلکه سراپا صحیح و جای دیگر نوشتید که باز از منشی صاحب موصوف ملاقات شد این غلط محض است لیکن چون

معصوم علی وزن مفعول

چون شما این عارج را خوب طی کرده اید این خطا از راه جبلی نیست اتفاقی است و جای دیگر که غلطی دوم واقع شده
سبب آن عدم معرفت محال لفظ است و آن لفظ سقا که شما آنرا سقه نوشته اید مخفی نماند که سقی بسکون قاف بمعنی آب دادن
آمده و ساقی اسم فاعل آن و سقّا صیغهٔ مبالغه بروزن فعّال چون لفظ ساقی حالا بمعنی معشوق شراب دهنده
باشخاص شعرا بخوار است و بمعنی آب دهنده کم استعمال می یابد لهذا صیغهٔ مبالغه یعنی سقا باین معنی مستعمل گشته
و اینهم مصطلح شده است بشخص سمالی که مشک بدوش گیرد والا کهار خانهٔ هند و دیگر برهمنان که بر سر چاه در راه
آب بمسافران می خورانند باید که سقا گفته شوند لیکن چنین نیست پس لفظ سقا از قبیل منقول عرفی تصور باید نمود
که از معنی اصل خود برآمده زیرا که از روی لغت کهار و برهمن هم سقا میتوانند شد بالجمله سقا از باعث شهرت عرفی بلفظ
بمعنی شخص سمالی مشک بردار بر دیگری اطلاق نمی یابد زیاده خیریت دیوان ابوالحسن خانصاحب را از باعث تا دم اعلام
بخاطر مانده است که حساب صبیهان را در هفت بیچه طاق بستن از من می پرسند من در لکهنو روبرو میرزا [illegible] برای
تفریح طبع از شخصی پرسیده بودیم بیچاره چهار روز تأمل کرده دو سر بسنگ زد و براو نرسید این حساب از روی قاعده غلط است
زیرا که موافق قانون حسابی در عدد دیگه جفت است جفت مجموع طاقهای که عدد طاق مجموع طاقها چون صد جفت است
و هفت طاق هفت جفت دران گنجایش دارد هفت طاق و نه طاق و سه طاق و پنج طاق دران نمی گنجد
خط نامه سنگه که درین روزها مخدوم مکرم آقا محمد صادق خانصاحب نام ایشان گنگا رام گذاشته اند ملفوف این
مکتوب است مطالعه باید نمود

رقعه ۴۵

مخفی نماند که دیروز که هشتم شهر حال و روز پنجشنبه بود آخر روز قریب بعصر خواجه عبد[illegible]
که از سبب قرب حویلی جاودان بدولتخانهٔ صاحب عالم بهادر اکثر آمدن خود برای درس عربی نزد فقیر مقرر کرده اند
آمده عرضهٔ شما که بعید احمد خود نوشته بودید بمن دادند بعد مطالعه دریافت شد که شما بتزویج راضی نمی شوید
من در خط خود این ایما نکرده بودم لیکن بخاطر رسیده بود که شما از حجاب این گفتگو بزبان نمی آرید و نیز درین گفتگو
از من شرم خواهید کرد مجبور بجانصاحب قبله و والد ماجد شما اشاره نموده بودم که درین خصوص ایمای بخواجه ... اما
باید نمود اگر دل بخواهد بهتر ازین دو دختر همسری بهم نمی تواند رسید حالا که مرضی صاحب دریافت شد سعی درین امر
بیجا است اگرچه بحسب ظاهر خانه داری چیز خوب نیست لیکن در اصل خود را دانسته در بلا انداختن است هرگاه از طبع
شما نمی خواهد مرا درین معامله اصرار چه ضرور در مثل مشهور است آنچه بخود نه پسندی بر دیگری مپسند فی الواقع
بهره پسرمن و دوباره خود را رسوا کردن هیچ لطف ندارد گو هنوز عمر شریف بآن حد نرسیده لیکن بدة العمر
باین صورت بسر بردن هم خوب نیست چیزی ضرور خواهد شد یا کدام دختر شاه میرا یا شاه میر و یار یحیای پیری
و سبز پری فریفتهٔ شما می شود هزار آفرین بر فهم شما خوب فهمیده اید و طرفه مآل اندیشی بکار برده اید آمدم بر قصهٔ دیگر
این مردم عجب مردم بی غیرتی هستند که بر شما فرمایش چه ها کردند و الحال بی آنکه تقاضای شدید از طرف شما
بظهور آید ادای زر قیمت آن در ضمیر ندارند درین صورت هر چه بآنها رسیده است مال بابای شان شد
زیرا که تقاضای شدید چه که ایمای بطلب قیمت هم ازین طرف محال می نماید دیگر احوال این است که خانصاحب مکرم

مآل بینی انجام کار

والا شان تاج الدین حسین خان صاحب صد روپیه در ربیع الاول منجمله سیصد روپیه دانسته ولایت علی خان
بابت دیوانجی داده بودند یک مبلغ معلوم نثار علی نامی در قرض خواجه امیر خان صاحب برد و صد روپیه دیگر که در شوال
طلب دارم هنوز صورت وصول ندارد ازین جهت که جناب ممدوح بست و یکم ربیع الاول روانه کانپور شدند و از انجا به عزم
اراده فرخ آباد دارند دو سه روز است که خطی بخدمت شان روانه نموده شد هنوز جوابش نرسیده سبحان علی خان
جواب آن هرگاه خواهد آمد نزد من خواهند فرستاد من امروز رقعه بخدمت ایشان فرستاده بودم دران رقعه مضمون
بوده است که دیروز خط خواجه امامی آمده بود بندگی بخدمت ملازمان نوشته اند ایشان هم در جواب اسلام و اشتیاق
بشما نوشته بودند و پانزده روپیه هم رسید بعد وصول شدن نزد خواجه قاضی صاحب خواهم رسانید جناب [illegible]
کتب مذکوره را خریده و صحیح نموده نزد شما خواهند فرستاد که تا آن مرد که به سید شما می دانید که من از شما هم نازک مزاج ترم
نگاه شما خانه داری را که لذت زندگی موقوف برانست گوارا نکردید و دانستید که تا دام الحیوة در رنج و بلا گرفتار خواهم ماند
از من کی می شود که یک ورق این نسخ را ملاحظه نمایم لیکن در جستجوی نسخ و پسند و ناپسند رفاقت خواهم کرد [illegible]
که مردم زن شاه پیرا با درفجه رانمی گاییم ما را کجا سر و دماغ تصحیح کتابهاست ده بار شجرة الامانی که تصنیف خود من است
دیده ام و باز از غلط و صحیح آن اطلاعی ندارم و دیوان قتیل و دو رباعی لطافت و هفت تماشا هنوز پیش خانصاحب است
این بار که تشریف می آرند می گیرم روزی خود میفرستند که هر سه نسخه امانت خواجه صاحب حاضر است بگیرید لیکن دریای لطافت
یکی از دوستان من برده است بعد چند روز که می آید آن هم خواهد رسید الحاصل نسخهای مذکوره را نزد خود تصور

رقعه ۲۶

خط بهجت نمط دیروز که شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۲۰ هجری روز چهارشنبه بود وقتیکه در باغ بیدار
که از حضور بیبیان آفرین مرحمت شده و آقا صاحبان در ایام ورود خود باراده بیتوتت برای چند شبی گاه گاهی
وقت عصر آنجا آمده من و ناهر سنگه را می طلبند بیت بیت مجموعی نشسته بودیم میر حیدر حسین باشی نامی که از چندی بهر الفضا
بخدمت قاضی صاحب می خوانند مع عرضی که اسمی جد امجد خود نوشته بودند آورده به هجو دادند و بهجو آنرا مین
انچه حوالهٔ قلم نموده بود دیدنی شد آقا صاحبان نیز نام خود را و ناهر سنگه هم ملاحظه نمودند الحمد لله که طرف ثانی
خود بخود حکم تنخواه کردی آنکه شما لب را جنبش ندهید و چه قدر خوب شد که هفت روپیه آنجا گذاشتید و باقی اینجا فرستاده
کمی و بیشی وجه معاش وابسته بخت و اتفاق است آدم همان است که نان بقوت بازوی خود بهم رساند و الا میانه
حیوانی که او را انسان می پرورد و آدمی زاده هیچ تفاوت نیست نان پدر خوردن سوای ایام طفولیت بکار آدم
نمی آید پدر بچه موقوف است که نان آقای شبیه پدر هم برای بی غیرتان زن سیرت است آقای شبیه پدر
کسی را پرورش بکند مثل خواجه سرایان که متبنی را بپسر خوانده پرورش می دهند و عمو و خالو و پدر زن هم ازین قبیل
بلکه مالی که بی رنج بدستان هم قابل رد نیست جان من بجان شما که این سی روپیه را من سی هزار روپیه می دانم بلکه بران
سی هزار روپیه که بذلت بدست آید صد درجه ترجیح دارد و تفصیل حال بعضی صاحبان دوشاله پوش و پلاو خور اینجا
مناسب نیست شما حال آنها بخوبی می دانید خدا آن دوشاله و پلاو و کوششی که آن بزرگواران داده بود نصیب

نصیب این غلام نتواند شد هرچند که قدری اطمینان نصیب شد اینکه هرچه حسب بخت و اتفاق روخواهد داد فهمیده خواهد شد
یک خط طولانی متضمن عبارت رنگین سریع الفهم بخدمت آقا صاحبان نوشته و بلفافه سپرده باز نزد من جا و احوال خیر مآل خود
و شدت اشتیاق صحبت ایشان بقلم آورده رقعه ۴۷ خواجه کرم سلمکم الله تعالی درین نزدیکی لطف نامه خانصاحب مرحوم متضمن
طلب حقه بردار و خدمتگار رسید بود لیکن چون در خط جناب ممدوح قید خدمتگار جوان بود ازین سبب رسیدن آدم معقول جوان
اندکی متعذر شد و بعد التغیر خرج راه کسی اراده میکند خانصاحب نوشته بودند که هرچه برای خرج درکار شود از میر رمضان علی باید گرفت
چون آدم نزد میر مزبور رفت گفت سبحان علی خانصاحب از کانپور حقه بردار و خدمتگار بعین پوری فرستادند حالا
حاجت آدم دیگر نیست ازین سبب دم بخود ماندم و با قریب که حامل این خط است یکروپیه از پیش خود داده روانه آنطرف
نموده شد چند تا سپاهی بسبب هم سیان حاجی حوالدار کرده اند باید گرفت می خواستند که چند کلاه و حلوائی ان
هم حواله او سازند من منع کردم گفتم بعد ازین بدست کدام آدم خانگی خواهیم فرستاد چون در خط خانصاحب مرحوم بود
که من بعین پوری میروم من هم آدم مزبور را بعین پوری فرستادم اگر خانصاحب آنجا هستند آدم نامبرده بخدمت خانصاحب
خواهد رفت این خط را خانصاحب نزد صاحب خواهند فرستاد و اگر خانصاحب بنا بر ضرورتی هنوز در برگنه تشریف دارند
نزد صاحب حاضر خواهد شد شما او را بخدمت صاحب والا دودمان برسانید و این قدر دیگر عرض بکنید که اگر حقه بردار سوای
آدمی که از کانپور آمده است درکار باشد بحضور برسد و الا خیر فلانی حقه بردار هم رسانیده بود لیکن وقتیکه دریافت شد
که حقه بردار از کانپور بحضور رسید در فرستادن او تامل نمود و هم عرض باید کرد که فلانی حالا در جستجوی باورچی که طعام
انگریزی هندوستانی خوب بپزد سرگرم است هرگاه بدست می آید روانه می کند و حال این خدمتگار که با قریب نام دارد
این است که عمرش زیاده از سی نهایت سی و دو سال نیست و در پختن چند قسم نان و ساختن حلویات و مربیات هم مهارت
درست دارد لیکن نوکری در سرکار اینان گاهی نکرده است و نمی کند خدمتگار است و سوای این از باشش هم درست
و پیشش مقل بود این همه احوال بحضور التماس باید کرد و هفت غزل که درین روزها گفته شد در یک بند بخط والد ماجد شما
میرسد و هشت غزل دیگر در دیوان ثبت است و دیوان را میر نصیر الدین صاحب برده اند از جهت فرستادن آنها
در خط دیگر موقوف داشته شد و آنچه شما در حق خیرات علی عرض کرده بودید که بعد وفات نواب آصف الدوله
امیر الدوله مرحوم خواست که او را ملازم خود سازد قبول نکرد قباحت آن بخیال نرسیده باشد ظاهر است که امیر الدوله
هشت سال پیش از آصف الدوله قضا کرده بود و شاید غرض شما از امیر الدوله حسن رضا خان بوده باشد بدانید که امیر الدوله
خطاب حیدر بیگ خان بود و حسن رضا خان را سرفراز الدوله می گفتند مخالفان برین اقوال اعتراض میکنند و گوینده
متهم بکذب می سازند اینده اندکی تحقیق نموده حرف باید زد مقدمات دربار بسیار نازک میباشند اگرچه شما هنوز طفلید احوال امرای
لکهنو چه می دانید و چه ضرور که این چیزها را تحقیق بکنید لیکن در باره آنچه معلوم باشد باید گفت رقعه ۴۸ خط بهجت نمط و برور که بحساب
رویت چاردهم ربیع الاول و بحساب تقویم پانزدهم و بروز سه شنبه بود باین مشتاق رسید و خاطر نگران را بهجت فزا هزاران مسرت
و شادمانی گردانید رسیدن خط ازین طرف بشما دیر شد این است که والد ماجد شما میفرمودند که تا خط دیگر از آنطرف نیاید اینجا خبری باید بود

چند روز دیگر انتظار باید کشید اگر درین عرصه خط خواجه امامی می آید خیر و الا من می نویسم و شاید که مظنون ایشان
بوده است که شما وقت روانگی زری از مهاجن قرض گرفته فرمایش صاحبان آنجا همراه برده اید حالا منتظر سر انجام
ز رهستید هر گاه بدست می آید خط و هنڈوی هر دو را اینجا خواهید فرستاد معلوم نیست که این حرف مقرون بصدق
بود یا نه یقین که دروغ نباشد چرا که این صاحبان مافی الضمیر خود را از من پوشیده نمی دارند الملخص معلوم نیست که چنین
خط صرف فرستاده اید یا نه زیرا که آمده است من هنوز عرضه شما که اسمی جدا مجد خود نوشته اید ندیده ام بعد ازین جواب هم
نزدیک من دیدن و ندیدن آن هر دو برابر است کار بدریافت صحت و سلامت بوده است الحمد لله و المنة
که از آمدن این خط مرادی که بوده بر آمد چون قاضی صاحب هنوز در نخاس می باشند و خانصاحب و قبله در چهاونی
از باعث بعد مسافت و آخر شدن روز خط اسمی من برستم حواله کردند و عرضه را از سبب خواب نزد نشدنش آنوقت اینجا
نفرستادند این از دو حال بیرون نیست یا رستم دفتی نزد قاضی صاحب رسیده است که عرضه نزد خانصاحب و قبله
بچهاونی می فرستادند یا پیش از رسیدن او خط اسمی من نزد خود نگاه داشته عرضه را روانه کرده باشند و خانصاحب
از باعث غروب شدن آفتاب فرستادنش نزد من موقوف بر امروز داشته اند یقین است که حالا بیاید چون شما هم
هیچ مطلبی در خط من باقی نمی گذارید خاطر من جمع است که در عرضه هم مطلبی سوای بندگی و سلام و دعا نبوده باشد
آمدم بر احوال دیگر تاج الدین حسین خانصاحب و میر غلام علی خان هر دو ملازم حضور پر نور شدند مشاهره خانصاحب
سیصد روپیه و از غلام علیخان صاحب صد روپیه قرار یافته خانصاحب خود تکرار کردند لیکن میر غلام علی خانصاحب گذاره
درین مشاهره ندیده عازم دکن بودند حکیم مهدی مژده اضافه و ایضاً خدمتی از خدمات استمال نموده نگاه داشت
باید دید لیکن هیچیک ازین صاحبان باریاب سلام حضور نیست الا سبحان علی خان که بلا فصل هر روز وقت و بیوقت حاضر
میشوند این است احوال این صاحبان مقدمه دیهات ایشان هم بفضل الهی حسب دلخواه درست شده برای
بعضی امور رخصت چند روزه دیکانپور خواسته بودند حکم شد که برای تکیاه بروند و بنا بر ضرورت با صاحبان عالیشان
هم ملاقات بکنند لیکن با صاحب کلان لکهنو یک قلم ملاقات موقوف است برای دیوان و دریای لطافت و
هفت تماشا که نوشته اید از خانصاحب گفته حواله قاضی صاحب کرده خواهد شد لیکن دریای لطافت برای چند روز
از دوستان خانصاحب برده است آنهم بعد چند روز خواهد آمد و کتب اربعه یعنی تفسیر ملا فتح الله و ابواب الجنان
و ترجمه شرائع و حق الیقین بتلاشش هم خواهد رسید هر گاه جای سراغ بدست خواهد آمد قیمت مشخص کرده برای نوشته خواهد شد
دیگر خیریت رقعه ۴۹ از چهار پنج روز جواب خط شما نزد والد شما فرستاده بودم خدا داند از چه سبب روانه نشد
امروز که سه شنبه بستم جمادی الآخره است وقت عصر خطوط ڈاک فرستاده خواهد شد دیروز وقت عصر آدم
آقا صاحبان مخدوم جواب خط شما را که آورد در جزودان نگاه داشتم در خیال من این بود که آن خط اول خود
روانه شده باشد حالا منتظر خط دیگر باید بود هر گاه بیاید این خط را در لف جوابش باید فرستاد این وقت زبانی
میر حیدر حسین نامی که از والد ماجد شما رقعهای دعای استفاده می کنند دریافت شد که خطوط همین پوری امروز

جمع باید داشت و عرض نکردن برای تنخواه بحضور عالی صاحب والاجاه کمال دانائی و دور اندیشی است من این قدر
که اشاره در خط اول کرده بودم برای آن بود که اگر از کسی بالا بالا دریافت شود مضایقه ندارد و الا سوای این گفتگو
تنخواه چه مصرف دارد بلکه با دیگران هم گفتگو ازین قبیل مناسب نیست شاید رفته رفته بصاحب والاشان برسد
و انکار نیابت شکوه آباد و عین اقرار کرده حالا من در هیچ امری بصاحب نخواهم نوشت بخدا که آنچه در ضمیر من می گذرد شما
آنجا بعمل می آرید بلکه من اینجا چار گهری با دل خود مشوره کرده و لنگانشها سنجیده بعد دور کردن قبایح امری قرار سیده‌ام
و شما پیش از آنکه من بنویسم بهتر از آن کاری کنید پس مقابله با شما خطاست که تائید روح القدس همراه شماست انشاء الله العزیز
درین سفر ملاقات خانصاحب نصیب آنصاحب خواهد شد تازه اینکه چون درین روزها شاهزاده مرزا جهانگیر درین ملک
آمده است دیروز صاحب عالم بهادر دو من شیرینی دکان کولی چیزهای دیگر برای او بکانپور فرستاده اند میر یوسف علی خان
وکیل حضور و نایر سنگه اتالیق شان شده رفته اند سواری هر دو اسپ است دیگر توزک نیست آدم همراه دارند دل
بنایر سنگه گفته بودم که همین ممنونیت کذائی تنها برود پهلو تهی کرد سببش همین است که مردکه از دل کردن طمع به تیغ غیرت
و استغنا برده شبی بروز می آرد ناچار میر یوسف علیخان را تجویز کردم لیکن حضور والا نظر بصغر سن میر موصوف نایر سنگه را
هم همراه کرده تا که روزی که اتفاق مکث افتد وقت سوال و جواب پیش طرف ثانی تعلیم کار ایشان باشند دیگر اینکه
عمارت نو که متصل کوتهی ساخته می شود هنوز مدتی باید که بتمامی رسد اگرچه ترک شهر موجب رنج روحانی است لیکن جلا دادن برای
سلاطین و حکام هم خوب نیست تا آنکه سابق شخصی بس است دو سال رو بروی شما پیش من برای اصلاح مسودها و
نسخهای تالیف بوده من آن بوده من سوال او رد کرده بودم درین نزدیکها شخصی او را بخدمت قاضی صاحب
آورده چار شش بیت را تمام کرده بهر الفصاحت شروع نموده است مسودها را هم قاضی صاحب دیدند و میگویند که مردکه
عجیب بد ذهن ناتراشیده است و اصلا مناسبت با تحریر ندارد و الفاظ سهل فارسی را نمی داند تا با لفاظ عربی چه رسد
نثار علی پسر شریف بصیغه خدمتگاری ملازم او بود بیچاره دست بسته استاده می شد و مثل اقران کار می کرد اینجا
که معاینه نمودم خون از چشم من بارید گفتم این نوکری را بگذار او بجبر گفت هرچه گفتیم بعمل آورد حالا چار روپیه از حضور
پرنور برای او مقرر شده یک تنخواه هم یافته یک پاس روز برآمده پیش آغا صاحب آمده می نشینند وقت عصر میرود و [illegible]
داخل خوصیان حضور که این هفته بسبب امیرزادها ست خواهد شد شما سید اینید که بر خواصان حضور مخفی نیست و عزت هم در چشمان
کم نمی شود رقعه [illegible] مخفی نماند که امروز که پنجم ربیع الآخره سنه ۱۲۳۸ هجری روز دوشنبه است عرضه شما محرره دوازدهم شهر مذکور مع خطهای
اینجا [illegible] در آمده مسرور ساخت آنچه از احوال آن ضلع نوشته بودید همه بجا بود بقول شما همه چیز عجیب [illegible] اتفاق دارند دوستی و دوستان بکار
نمی آیند دشمنی و دشمنان الحاصل تاج الدین حسین خان عجب مرد با فتوت و مروت است و الله که اگر این ملک باختیار
خان موصوف می بود آنچه برای برادر حقیقی خود تجویز می کرد برای شما هم میکرد اگر برای صاحب چیزی صورت
نمی بست برای برادر خود هم نمی کرد و سوای این اختیار هم شرط است شخص [illegible] از دل در آن ضلع تحصیلدار بود
و اینجا هم در وقت شکست رای از باعث قرابت ذهنیت رای نامی عزت و ثروت ظاهری داشت و کار آن تحصیل بود

نو وارد و باکسی سابقه ندارید بلکه صد آفرین که در همین مدت قلیل با مردم این قدر خصوصیت پیدا کردید که وضیع و شریف
شما را دوست میدارند و آرزومند ملاقات می شوند ان شاء الله العزیز بعد چندی شما هم بمطلب خواهید رسید و کار شده برای
شما صورت خواهد پذیرفت خاطر جمع دارید دو ماه می شود که من از درد شانه و پهلو و اوپیا دارم حالا مجبور بعد سه
چهار روز بضرورت مسهل مغز فلوس خواهم گرفت لیکن الحمد لله که ماده فالج نیست مواد ریحی وغیره است والا هلاک
می شدم لهذا همین قدر بر این رقعه مختصر اکتفا نموده شد والدعا و عموی شما در ماه ... هستند امروز دو گهڑی روز مانده
باتفاق میرزا بزرگ پسر مختار الدوله که در شیشه ... وارد دکن و میرزا حاجی برای شنیدن میر علی صاحب خواهیم رفت اطلاعا
نوشته شد زیاده خیریت

رقعه ۵۴

مخفی نماند که مکتوب دلنواز شما رسید از مرقومات اطلاع داد و عرضه که برای
جد امجد خود نوشته بودید نیز بمطالعه در آوردم چه بگویم که بر دل چه گذشت لیکن چه باید کرد جای محجوبیت خط دیگر
اسمی مفتی صاحب بموجب ایمای شریف سر بانده در همین خط ملفوف است بعد مطالعه سر چسپ نموده بمکتوب الیه برسانند
تمام شد این قصه حالا بشنوید که دنیا مقام رنج و راحت است آدم اگر دو روز براحت می گذراند دو ماه عوض آن
بتعب بسر می برد و بی حرمتی برای آدم دانا و صاحب عزت هرگز متصور نیست و معنی بی حرمتی همین است که آدم کاری بکند
که باعث بی حرمتی او شود و اگر چنین نکند هرگز حرمت او نمیرود مثلا اگر شما کسی را دشنام خواهید داد او هم جواب
خواهد داد یا دست و گریبان خواهد شد همین بی حرمتی است و اگر شما بکسی فحش نرسید و دیوانه در بازار بی سبب
شما بگیرد و فحش آب کشیده بدهد حرمت شما هرگز نمیرود و مثال دیگر اینکه زید از خانه خود بسلسله‌ای کاری برود و پیاده چبوتره
کوتوال در صورت او بدزدی اشتباه کرده او را بگیرد از این چه می شود گرفته باشد این را واردات اتفاقی و بدی طالع
می گویند نزد کاملان و هم پیش نفس خود شرمندگی نیست زیرا که مصدر فعلی نگردیده که ندامت و شرم باشد
درین روزها ولد الزنای افترای بر من کرده بود که گرفته شوم یا بقید ابدی گرفتار شوم باهم وقتی که بعضی
دوستان این احوال را بمن رسانیدند و رای شان قرار برین گرفت که ازین شهر برآییم بآنها گفتم که
در پنهان شدن و گریختن قول مفتری را قوت دادن است چون من حرکتی نکرده‌ام که دیده و دانسته
آن مرا بکشند یا بزندان برند پس ترسیدن چه ضرور و اگر این بلای ناگهانی باعث بر قتل من
می شود مجبورم این را هم از قبیل بیماری می دانم مدقوق و مسلول یا مجذوم شدن آدم گناهی
ثابت نمی شود زیرا که اکثر حرامزاده با صحیح البدن بسر میبرند و نیکوکاران مجذوم یا مدقوق یا مسلول شده
می میرند چون افترای محض بود و اصلی نداشت از آن بلیه نجات یافتم بسر شما که ازین خبر اصلا تغیری
بر چهره من و ترددی در خاطر نشد و بعضی دوستان گفتند که دنبال و بهانه قضیه باید نوشت گفتم دل نمی خواهد
که رجوع بهر کس و ناکس بکنم صاحب عالم بیاد آوردم فرستادند که شما نزد من بیایید در شهر بودن شما مناسب نیست
عرض کردم که فدوی را بطور خود باید گذاشت تا هر چه بشود ازین تحریر غرض این است که رنج و راحت و غم
و شادی برای ما و شما است تا در قید حیات گرفتاریم گاهی خوش و گاهی ملول از طرف خود مقصد ... نمی باید شنید ...

سر نخواهد کس رسد چون دنیا باامید است ازین مژده که صاحب والاجناب بحال شما مهربان است بسیار خوش شدم
آفرین بر همت و جفاکشی و علو همت شما روزی که فضل الهی شامل حال خواهد شد ما هم از جناب شما امیدوار فیض خواهیم بود از
اخلاق حمیدهٔ آن زمان شریف توقع قوی داریم که بسلوک نمایان پیش خواهید آمد من هم بعد شانزده روز پریروز از جلالپور
آمده ام دو روز که آمدم راست بخط مستقیم در راه تا ناف آقا صاحبان رسیدم شب همین جا بسر بردم صبح در مشاعره رفتم و
هم که از مشاعره برخاستم از باعث گل ولای که باران شدید بارید بود باز همین جا آمدم چون آخر شب هم باران بود و از
تا این وقت هم گاهی ترشح باریک و گاهی باران پرزور و شور می بارد و حالا اندکی ایستاده است هنوز همین جا هستم شام یا
فردا انجا اس می آیم غزلهای مشاعرهٔ حال منظمه که امروز برای شما نوشته شود و نامه سنگ که حالا بگرو گنگار ام شهرت دارد
درین روزها از باعث تبس کف دستش خود بخود از دو سه جا چاک شده است و ورم هم کرده یک شب پیش ما بود دیروز باز بجا
نزد آقا صاحب مختار حضور پرنور رفته خلاصه بجدی ازار کشیده است که هیچ قلم بر نمی تواند داشت که یک سطر هم بنویسد
من با جازت او بندگی از طرف او می نویسم حالا لازم این است که شما رقعه بمضمون استفسار کیفیت حال و تألم خود
از دریافت این خبر برای او بنویسید که خیلی محبت با شما دارد و زیاده خیریت ایام دولت بکام باد رقعه
مخفی نماند که خط محبت نمط رقمزده بست و چهارم شوال ۱۲۴۵ هجری بتاریخ بست و هشتم شهر صدر رسید سرور بسیار
بهمان با شما در شکوه آباد بود و بدانخط حال دریافت شد که بعض عوارض جسمانی قطع الله اصلها مانع حرکت
گردید الحمد لله که آن بلا از سر باز گشت و بمنزل مقصود روانگی اتفاق افتاد و حالا بر سر نامه خطا انچه شما نوشته اید
نوشته خواهد شد بیشتر ما را در رسیدن خطوط نزد شما تردد بود و خیال می کردیم که حالا باین زودی رسیدن خطوط
صورت نخواهد بست لیکن از عبارت شما که برای عنوان جواب مکتوب خود قرار داده بما رقم نموده اید اطمینان کلی حاصل
یعنی زود زود خطوط از طرفین خواهد رسید در عنوان خطها مشفق مکرم مخدومی تاج الدین حسین خانصاحب بصحابت
آدمی که بنابر دریافت چگونگی آقا صاحب مخدوم مخلصان آقا محمد صادق خانصاحب آمده بود بفقیر رسید در خط او
پاره از احوال صاحب هم بزبان قلم سپرده بود و نه از تحریر خانصاحب می تراود که صاحب والاجاه از شما راضی است
اگر دستش رسید سلوک نمایان می کرد و جای شما در دل او است بشرط دستگاه یقین که باز هم یاد فرماید هر چند
مقسوم شما ست زیاده از آن بشما نه بجای کسی خواهد رسید و نه سعی شما و سفارش دیگری لیکن راضی بودن
آقا از نوکر باعث مزید عزت او ست از نوکردن صدر و پیه هرگز مناسب نبود این آدابا در عالم هیچ کسی
با آقا نوکر را این رفتار نمی باید عنایت اطلس برای قبا هم دریافت شد مبارک کند شاید در
مشفق مکرم سهوالقلم اتفاق شده باشد که بجای صد دو صد نوشته بودند و اطلس هم بعد از بن مرحمت شد
بعد درین یورش و بهبودی خیریت ایشان نرسیده باشد یا همه مطلب را با جمال بیجا حواله قلم کرده بهر حال هر چه
خوب شد آینده خدا افضل خواهد کرد و حالا شما یک شنک تحصیل ارشد اید بعد ازین بشرط شمول عنایت ایزدی
خواهید شد خدا هر چه بدهد بعزت بدهد زیاده خیریت خرد و کلان این حویلی و آن حویلی چاق و تندرست اند دیگر

ملاحظه باید کرد و بدنیست آقا صاحب کلان را قدری صلابت از باعث استعمال مبردات در معده معلوم می شد و این
بمعده منه استسقا است لهذا الطبیب اناغذا را موقوف داشته آب گوشت بایشان می دهد رقعه ۶۱ خواجه امامی صاحب [illegible]
سلمه الله تعالی دو قطعه رقیمه یکی اسمی والده ماجده شما و دوم در خصوص احوال خواجه قطب الدین صاحب موافق وعده در رقعه
امروزه صبحی اگر میر نصیر الدین صاحب بخدمت فرستاده باشند میرسد هر دو سر باز است ملازمان شریف خط اسمی والده خود را
بعد مطالعه بصیغ در گرفته در لف خط خانگی روانه نمایند و بخواجه قطب الدین صاحب بگویند که بعد مطالعه این خط بار اینجا حواله [illegible]
نمایند دیگر آنکه شما خوب میدانید که من خود صاحب را از دادن کتاب بمردم منع می کنم لیکن چون میر نصیر الدین صاحب از
دوستی من از بس بی انجا دار دشمن اند و ترکی چار شربت را از من بصحبت رسانیده می خواهند که کم کم مهارت درین پیدا کنند؟
برای صاف نمودن ذهن و در یافتن عبارت آن نسخه قصه تصنیف شما که تحریر نموده اید می خواهند جای اندیشه نیست
بلا تامل حواله باید کرد لیکن چون آدم ایشان را نمی شناسید آدم خود همراه آدم میر صاحب ممدوح کرده باید فرستاد اگرچه بی [illegible]
آدم هم بخدمت نخواهد رسید و رقعه مرا شما خوب می شناسید در صورت احتیاج آدم هم نیست تصنیف هم برای آن است
که کسی نفعی بردارد الحمد لله که مردم را احتیاج تصنیف آن صاحب افتاد من کتاب را از کسی دریغ نمی کنم لیکن در دادن کتاب
غیر هر کس از این راه تامل میرود که بعضی اشخاص پایه احتیاط را ملاحظه نمی کنند برای این میترسم بالجمله میر نصیر الدین این؟
ترکی که تصنیف صاحب است بی تامل باید داد خواه بخوانند خواه نقل بردارند دیروز آداب کورنش از طرف شما بحضور عرض کرد
و آغا صاحب را نیز از حضور دعا ارشاد است و آغا صاحب سلام میرسانند و میر اکبر علی هم و مزاج حضور بفضل الهی
بصحت کامل دارد رقعه ۶۲ دو روپیه برای آن زن گوشه نشین میرسد حواله آدم امیر صاحب باید کرد که یک روپیه قسط
آخر جمادی الآخره دو روپیه دیگر نزد صاحب خواهد رسید و برای هدیه العزیز دو بار آدم و رقعه رفته بود میرزا جعفر صاحب
یکبار بدربار بودند و یکبار در جواب رقعه باد آدم میرزای ممدوح سپرده شد وقت بیداری خواهند داد احتمال که تا شام کتاب بیاید
اگر می آید صبحی میرسانم البته کریم خان هم دو سه گهری روز بر آمده خواهد رفت انتظار کتاب خواهید کشید و اگر نمی آید هم
خواهد رسید باز فرستاده می شود لیکن شما در خط هیچ ننویسید اگر خواهد آمد بر سر نامه این قدر خواهید نوشت که هر حساب
هم فرستاده شد یا پارچه علیحده داخل لفافه خواهید کرد بعد تحریر رقعه کتاب هم آمد باید گرفت رقعه ۶۳ خواجه امامی
پیاله شربت انار نزد صاحب فرستاده شد اگر شربت با آدم مولوی حسین علی صاحب داده باشید این پیاله را بخدمت
وزیر صاحب برسانید که داخل شیشه سازند و اگر نداده باشید بر حکیم بیگ یا حسین بیگ بگویند که بخانه مولوی حسین علی صاحب
رسانیده بیاید فردا وقت سه پهر بالای بنگله خواهید نشست اگر اتفاق شد من می آیم و شما را سوار کرده برای سیر
خواهیم برد و در مکان آقا صاحبان نیز خواهیم نشست مکان مولوی حسین علی صاحب همان خانه مولوی [illegible] صاحب
است حوالی دیگر که کرایه بود از آن دست بردار شدند رقعه ۶۴ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی در عبارت
ترکی بود تا یک لفظ از سبب تعجیل غلط نوشته شده بود و عبارت مذکور این است که شیدی خواجه قطب الدین
کمغای؟ فقط درین مقام صحت دارد یا کمکای با کاف فارسی کمغا نیکا برای چه دیگر آنکه فردا اول روز [illegible]

تاج الدین حسین خان و آخر روز بخانه سید علیخان خواهم رفت پس فردا نهایت بستر فردا همانجا می آیم زیاده عمر و دولت
نصیب باد رقعه ۶۵ خواجه امامی صاحب بمجرد دیدن این رقعه نزد فقیر بیایند و یک رقعه هم همراه بیارید که از دیروز در بیان
موقوفست این وقت کهاران میر صاحب برای خود می برند و الا سواری میر سید چون راه تنگ است پیاده باید آمد
از جای میر صاحب و شما اتفاق بر دولتخانه شما روانه خواهم شد امروز وقت شام وقت آمد موافق طلب میر صاحب جواب
آقا صاحبان برای خواندن خواهد آمد رقعه ۶۶ مسوده اصلاح شده می رسد باید گرفت من هم سه پهر می آیم الحمد لله
و فهمیده نخواهد شد تحقیق خواهید کرد رحمت خدا که خیلی خوب نوشته اید دیگر این که میرزا شفیع امروز میرود و هر دو نسخه کتاب افسانه
از و بگیرید شود که در پریشانی حواس رسانیدن آن فراموش کند و بمیرزا خانی باید گفت که در خط آمی طالب حسین خان خطی ملفوف
سربسته بست آن را رسانید و باقی را پاره بکنید رقعه ۶۷ خط فقیر و خط آقا صاحبان آمی قاضی صاحب رسد روانه باید نمود
و یک خط دیگر است که لفافه آن معترض محض گذاشته شد این گرفته بنوعیکه بست سربسته نزد خود نگاه دارید هر وقت که معلوم
میکنیم و من دو سه پهر دیگر اینجا هستم بعد ازین می آیم خارش لب بر بخت تر آورده است افسانه زعفران پری تصنیف ملا زبان
میرسد باید گرفت رقعه ۶۸ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی عرضی پسر امان علی صاحب پیر سید جناب قبله و کعبه عرض
باید کرد که کهار نزد مرشدزاده نصیر الدوله بهادر باید برد و اگر بگویند که عرضی شخصی که نوکر حضور نباشد بحضور فرستادن خلاف دستور است جناب
قبله و کعبه آن وقت بمرشدزاده بگویند که این شخص خانزاد قدیم و از سه پشت نوکر از اوجاق دولت است اگر بعد ازین نگرا
نکردند فهو المطلوب الا مجبور است عرضی را بطرف ثانی رد خواهم کرد و من از دیروز شاهتره سبزی خورم و طعام من پرهیز است
رقعه ۶۹ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی سواری بخدمت میر سید الا تا ... سوار شده باید آمد و هر که عذر میرزا احمد علی
پسر میرزا جعفر صاحب حواله میان حاجی کرده باید گفت که این کاغذ را از تحقیقات هر کس که رقعه فلانی بیارد با و باید داد
رقعه ۷۰ خواجه امامی صاحب ... امید که در جزودان همین جزو نو را که تا دیروز دو نیم ورق از آن نوشته شده است ارا
در میان اجزای نسخه تو تصنیف دیده و بر آورده حواله رستم بکنید که همین جا خواهیم نوشت ماجرا این است که امروز میرزا جعفر صاحب
خلاف عادت بنا بر ضرورتی پیلی صاحب طلبیده اند و الا روز جمعه بدربار نمی نشستند وقتیکه من رسیدم ایشان عازم دربار
بودند بپاس خاطر من چار گهری نشستند آخر من خود از ایشان مرخص شده بخدمت آقا صاحبان آمدم مرضی صاحبان
این است که تا شام اینجا باشم و درین صورت بیکار نشستن فایده ندارد چیزی باید نوشت رقعه ۷۱ تازه این که شخصی لغز
یعنی پهیلی بزبان هندی در حضور پر نور جناب عالی دام اقباله عرض کرده بود آن لغز بدین منوال بوده است که آن کدام
چیز است که مرکب از چار حرف است هر گاه یک حرف از آن دور نمایند همان چار بماند و اگر دو حرف محذوف شود همان چار
بماند و همچنین اگر سه حرف دور نمایند باز همان چار بماند و اگر چار دور نمایند باز چار بماند انشاء الله خان صاحب رقعه من
که هر چند تو متوجه این چیزها نمی شوی لیکن بپاس خاطر من ملتفت شده این لغز را دریافت کرده بنویس چون خاطر
خان موصوف عزیز است بتامل نشستم همین که اندکی فکر کردم مطلوب بدست آمد معلوم شد که پهیلی مذکور عبارت
از چادر است زیرا که هر گاه یک حرف از آن دور کرده شود چادر باقی می ماند یعنی دال هر گاه دال از چادر محذوف

چهار باقی ماند و اگر دو حرف دور شود همان چهار می ماند یعنی دال و رای مهمله ظاهر است که بعد دور کردن دال و رای
انجا دو چهار باقی می ماند که بحساب ابجد چهار می شود همچنین از دور کردن سه حرف که چهار باشد دال می ماند که بحساب ابجد چهار
همین صورت از دور کردن چهار یعنی دال که بحساب ابجد چهار است لفظ چار باقی میماند این نثر را مفصل در خط خانگی
هم باید نوشت و از دیوان صاحب هم باید پرسید اگر فکر ایشان کار نکند خود ذکر باید کرد **رقعه ۲۱** امروز که نهم صفر
عرضی شما که بنامی قبله و کعبه بیست و دویم در آمده بود بمطالعه در آوردم و آن رقعه مختصر که برای خودم بود نیز دیده شد از
استعفای خانصاحب بدمزاجی کلکتر تو بحث تردد دارم باید دید که محنت شما چه ثمری آرد چون مقدمات دنیا متعلق اراده
بشری نیست اتفاقی است خدا داند چه شود از اول خود را حواله بفکر کردن چه ضرور دانا را باید که از خود کاری نکند که مطعون
و ملوم شود و هر چه خود بخود صورت ظهور دهد این کس در آن معذور است دیگر اینکه در عرضی شما این بار دو لفظ غلط دیده شد
شاید از باعث جلدی اتفاق افتاده باشد یکی این که از دو آشنائی دارم بجای اینکه با دو آشنائی دارم و دوم همشیران بجای
همشیرگان با همشیرها دیروز خطی بنامی [?] صاحب نوشته شده بود و همین خط ملفوف است چیزی از حساب هم در آن مذکور است
رقعه ۲۲ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی از مزاج جناب قبله و کعبه هیچ اطلاع ندارم مفصل باید نوشت که درد
چگونه بود و امروز بر چه نمط است و فقیر لیس فردا که روز جمعه است اراده کانپور دارم باین صورت که اول بنجاس [?] می آیم
و از انجا سوار شده براه خواهم افتاد می خواستم که دیروز بیایم و شب آنجا بسر نموده صبحی روانه شوم لیکن میر مدد علی نمیگذارد
چرا که شب عروسی مشار الیه فردا شب است دیگر آنکه کهرکه [?] مولوی مصاحب علی صاحب بسیار سنگین و گران است و
بغیر از ده دوازده کهار بر داشته نمیشود اگر کدام جوباله [?] در سرکار باشد بخدمت جناب قبله و کعبه از طرف من عرض باید کرد
که برای هشت یا ده روز عنایت شود زیاده خیریت **رقعه ۲۳** خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی و الله شما عجب کاری
کرده اند این است که وقتی که بهل برای سواری ایشان آمد آغا صاحب کرمفرما سه روپیه سکه بحساب هشت آنه یومیه خرج
دانه و کاه گاوان و خوراک خودش به بهلبان دادند و هر دو سپاهی خود نوکر سرکار بودند ایشان یعنی قاضی صاحب
همین که بمنزل رسیدند بهلبان را طلبیده گفتند که گاوان تو هر روز چه قدر دانه می یابند و برای کاه چه می گیری و برای
خوراک تو چه در کار است بهلبان جواب داد که صاحب تدبیر آذوقه [?] مهمامی خود بکنید آغا صاحب خرج راه را داده اند اگر
نمی دادند از صاحب می گرفتم حالا که زر پیش ما موجود است از صاحب چه طور بگیریم هرگز با ما هضم نخواهد شد گفتند این
هرگز نمی شود که شما از پیش خود بخورید و این دروغ می گوئی که آغا صاحب خرج داده اند بهلبان سه روپیه از کمر خود
کشیده بایشان نشان داد باز هم قبول نکردند آخر طرف ثانی مجبور شد غرض که خرج خوراک هر دو سپاهی
و بهلبان و گاوان بذمه ایشان بود و وقت رخصت هم یک روپیه انعام دادند بهلبان آن سه روپیه را
با آغا صاحب رسانیده این حکایت را نقل کرد و آغا صاحب گفتند که اگر طبیعت ایشان این قدر در خرج کردن
بی اندیشه بود چرا بهل کرایه طلب نکردند خوراک سپاهیان و بهلبان هم مضایقه نداشت خرج گاوان و انعام
چه ضرور بود بهل مال ایشان بود و الحاصل اینجا تجویز شده بود که آنچه از ایشان خرج شده است بخدمت شما

رقعه ۵۱

شما که قائم مقام پدر بزرگوار خود هستید رسانیده شود لیکن من منع کردم گفتم در عالم اتحاد و انعام مضایقه ندارد رقعه
پوشیده نماند که خط شما امروز که غره صفر است بمن رسید لیکن چون من از دیروز باز بحضور آمده ام و شنیده و گهری بر کلیاس
نزده بودند که بجواز نحاس این خط و عرضه که برای جد امجد خود نوشته بودید پیش من آورد نمیدانم که سرکاره خط دیروز
امروز رسانید یا دیروز ظن غالب اینکه دیروز آورده باشد خلاصه این عرضی جواب همان خطوط است که بیست و چهارم
محرم ازین طرف رفته بود زیرا که بیست و هفتم شما این خطوط را نوشته بودید الحاصل مضامین مرقومه ذهن نشین شد فی الواقع
فرستادن خط متضمن وفات مرحومه مغفوره اسمی مرزا ابو الحسن خان دیوان وقت تحریر خط تعزیت از خاطر من رفته بود
حق این است که اگر من نمی نوشتیم سوای بزرگان شما که از طرف من ممنوع بودند و خود هم مناسب ندانستند دیگری چگونه نوشت
آنچه از وفور الطاف آقای قدردان ملک خصال در حق خود نوشته آید یک سر مو کذب و سخن آرائی در آن گنجایش ندارد
اگر صفات حمیده صاحب والا مناقب ظله العالی گوش سامعان را نمی نواخت رفتن شما که زوامی و اشت الحمد لله که رفتن
شکوه آباد اصلی نداشت و این شهرت بنابر مصلحت بود شیر و شکر در روی عمله که خاطرها را خوش کردند با قریبک خود یقین است
که مورد عنایت باشد باورچی باین صفت که طعام انگریزی و هندوستانی هر دو خوب بپزد بغیر ازین که بیست روپیه
مشاهره برای او قرار گیرد راضی برفتن این پوربی نمی شود و حق بجانب اوست چرا که بجای او دو باورچی نوکر کرده شود
هر یک کم از ده ده روپیه نخواهد گرفت و بس این بیچاره که یک دو آدم پیش خدمت هم خواهد گذاشت در سفر چگونه کم از بیست روپیه
خواهد گرفت خلاصه آن باورچی که اول مقرر کرده بودم بعظیم آباد رفت و خوب شد که رفت برای اینکه بسیار بدرو بود
لائق امرا نبوده است و حقه بردار معقولی بدست آمده بود و هنوز هم هست لیکن پنجاه ساله بلکه از پنجاه هم متجاوز است بخاطر صاحب
پسند نکردند بهر کیف شما خود بجناب صاحب والا مناقب عرض بکنید که اگر مشاهره باورچی مع تنخواه خدمتگارش بیست روپیه
مرکوز خاطر والا باشد من باین صفت شخصی که هر دو طعام خوب بپزد بدست آورده روانه خدمت عالی سازم یا دو
جدا جدا با مر هر صناعت به ده ده روپیه راضی کرده بفرستم آنچه نوشته ام بحضور عرض کرده هر چه فرمایند باید نوشت
زیاده خیریت

رقعه ۵۲

رقعه ستاره اوج معانی و مهر برج نکته دانی سلمکم الله تعالی خط دیگر اسمی عمو صاحب شما در جواب خط
ایشان که امروز معرفت سبحان علیخان صاحب رسیده است میرسد این را هم بکریم خان باید داد بهتر این است که هر دو
اسمی ایشان در خط خود پیچیده با آدم مذکور بدهید و دیروز دستار دوشیره و شمشیره و سیقل ترقیم را در مکان میرزا انشاء الله خان صاحب
با قلیان بدرد و سوزنی صاحب خانه و دو دستار و یک پاپوش از دیگر آدمان دزدیده و نجو اصه حاجی خان باید گفت که مسوده
خود را حواله حامل رقعه نماید بار دیگر شاه علی محمل نباید داد مرد که سخت شر است در باغ مرزا حاجی پسر مرزا جعفر رود برد و پنجاه کس که من
سیدا و گفتم پیش خود نگذارد که چطور موقع را درست نمی فهمد من برای آمدن نمی سکتم لیکن هنوز در حضور کار باست معلوم نیست
که مفردات را تا کجا خط کرده بود و مصادر چند ورق باقی است خط قاضی صاحب نیز فرستاده شد باید گرفت آن خط اول خود نزد قاضی صاحب
روانه کرده باشید یا در همین خط که حالا جواب این عرضی خواهد بود روانه خواهید کرد خلاصه خط آقا صاحبان هم در خط خود داشته باشید
زیاده خیریت

آدمان هم آدم

موقع را درست فهمیدن

رقعه ۵۳

رقعه خواجه تاشی صاحب دریافت نمایند که دو خط متضمن سفارش امیر علی پسر سید مشار الیه را

هر دو خط را ملاحظه نموده باید گفت که هر دو خط را مطالعه در آورده همین وقت در خانهٔ خود شش سر شان بصبح بگیرد سر یا...
نگاه دارد و در میان خط اسمی میرزا باقر صاحب کاغذ کوچکی دیگر است که تتمهٔ آن خط است آنرا نیز باحتیاط تمام در خط خود گذا
شته بند کنید تشود که کاغذ مذکور بیفتد و خراب هیاره و به حالا صاحب شنوند که این مرد عزیز روز اول بمن گفته بود که صاحب خط نوشته
بدهند من سوای نوکری بکسی تصدیع اخراجات نخواهم شد این قدر خرچ پیش خود دارم پریروز زبانی صاحب دریافت شد
که مگر گدائی بسته اند بابا سر که من از فرستادن چنین آدم سخت خجالت می کشم و کار این گونه مردم گاهی درست نمی شود مگر از ا
ینجا شود که کسی پاس خاطر کسی یکبار بطریق خیرات چیزی بدهد رحمت خدا بر خواجه قطب الدین که عزت خود و آبروی مرا نگاه دا
شت خلاصه این است که در خط اسمی میرزا باقر صاحب مجبوری چیزی نوشته ام از اول خبر نداشتم که گدائی میروند والا جواب صاف
داده می شد حالا که وعده کرده بودم ایفای آن ضرور افتاد من هم بعد دو روز می آیم غزلی امروز هم گفته ام فردا با غزل دیگر
بخدمت خواهد رسید رقعه مخفی نماند که خط مسرت نمط مرقوم بست و هشتم جمادی الاولی ۱۲۷ هجری امروز که پنجم جمادی الاخری
موافق سنین مرقومه در روز دوشنبه مشهور بروز نی امیه در شیعیان است رسیده مطالب مندرجه را حرف بحرف
ذهن نشین ساخت عرضه که بجناب قبله و کعبه نوشته اید نیز بنظر در آمد لیکن خط اسمی خانصاحب لطف نشان برادر نشد
زیرا که جناب ممدوح پریروز وقت عصر صبح الخیر روانه منزل مقصود شدند خط مذکور ملفوف همین رقعه هست بعد مطالعه پاره
باید کرد مخلص و ناهر سنگه از پریروز بخدمت آقا صاحبان مخدوم بوده ام ملازمان ناهر سنگه صاحب که حالا اکنبکار ام موسوم اند
صبحی یا ستان دولت صاحب عالم بهادر خود مارتند بخدمت ایشان احتیاج عذر عدم تحریر نیست لیکن چون شما
نوشته اید البته چیزی میگویم یا می نویسم رای صاحب والاقدر ممدوح عجب مجتبی با شما دارند بعد صد خط هم اگر یک جواب در
خط صد و یکم از طرف ایشان خواهد رسید و کلمه هم نخواهند کرد آنچه در مقدمه قبول نکردن کهر کهریه وتأمل در دیوان صاحب
تفویض قلم نموده بودید باعث سرور خاطرم شد رحمت خدا بر آفرین همین مناسب بود بکفایت ده روپیه خود را
در زبان زد مردم ساختن چه ضرور اگر کهاران جناب ممدوح با تأمل بیجا می بود باز هم ممکن نبود که شما پول صرف نکنید درین قدر
مدت هر چه در تنخواه کهاران میرسید همین قدر آنجا صرف می شد اگر چه جد امجد شما میفرمایند که خواجه امامی اینجا ادای
خود را بطمانینت بسر برد ما بر تنخواهش کار نداریم لیکن آنچه شما قرار داده اید همان نیکوتر است یعنی هر چه بعد مصارف ضروری
بماند اینجا باید فرستاد احوال آنجا هر قدر که بود باظهار خانصاحب والا مناقب مقدم الذکر دریافت شد وقت روانگی
جناب قبله و کعبه را هم دیده رفته اند لیکن مطالب مذکوره مفصل از زبان خانصاحب ممدوح ساعتی من دریافت فرموده بودند
هنوز مشاهره مولوی حسین علی خانصاحب مزین بدستخط خاص نگردیده و امر امانت هم مفوض نگشته مگر در تمام شهر
همین خبر است که یکصد و پنجاه روپیه مشاهره قرار یافت و عهدهٔ امانت عدالت یافتند باید دید تا چه بظهور آید میر اکبر علی خان وکیل
پریروز فصد کرده بودند خون بسیاری برآمد و تب شدید داشتند امروز از دیروز و دیروز از پریروز بهتر بودند از طرف
صاحب سلامی و بندگی بقدر مرتبه هر یک ازین جماعت رسانیده خواهد شد این مرتبه خطی بجناب آقا صاحبان مخدوم
باید نوشت بر طویل و مختصر موقوف نیست هر قدر که امکان داشته غزلهای مشاعرهٔ حال در شقهٔ جد امجد شما ملفوف

موقوف خواهند شد پس خود نگاه باید داشت تا وقتیکه دیوان نزد صاحب برسد و لیهابرای صاحب باقی دیوانست فرستاده
ذلی و الایچی هردو روانه شد خانصاحب محمد و هم عنایت خواهند کرد و ده روپیه از دیوانصاحب که همراه خرچ خود نیز دارند باید
که بدو حق بیچاره برساینده شود و زیاده خیریت رقعه ۹۷ مخفی نماند که در روزی که روز جمعه هجدهم شعبان بود خط مسرت مناط
دستور رولف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه متضمن صحت و سلامت و آمدن خانصاحب شفق از بریکنه و مهمان شما بودن تا مدت
یک شب در انجا و عنایت صاحب الاجاه و طلبیدن پولها برای چهره و نوید تازه که خداوند کارسازند و دشمن بمنصه ظهور جلوه
رسیده مسرور ساخت دعوت خانصاحب مع خدمه و رفقا از واجبات بود و انچه بعمل می آرید بجا و پسند طبع هست و بوی
که از کل صد برگ بدماغ شما رسیده است مشام گوش ما مردم مشتاق است بهم کی دماغ آرزو ها را معطر می کند و عذر که
در خصوص عدم ارسال مبلغ تنخواه در عرضی نوشته بود بیجا بود و خوشا از بکه در ضیافت دوستان شفیق بمصرف آمده
رفتن شکوه آباد خانه خراب هم خاری در دل می شکست الحمد لله که این بلا از سر باز شد از اخبار تازه این که روز غره شعبان
غلام حسین خانصاحب جد تاج الدین حسین خان صاحب برحمت الهی پیوستند اگرچه از مدتی آفتاب لب بام بوده اند لیکن چون
همه صاحبان ما می بعمل آورده اند شما نیز خطی متضمن این تعزیت بخدمت خانصاحب نوشته ارسال دارید که رسم دنیا همین است
و عذر بیخبری خود نیز ازین واقعه بنویسید تمام شد این مطلب بیشتر نوشته بودم که ما در مین با بابای قبله و کعبه مع فرزندان و عیال
و انتقال خانگی در حویلی نو تعمیر اقامت کرده خبر است که زوجه میر عبد الله نیز همانجا برود و خواجه عبد الله هم شاید همانجا رفته بود
حال الحقیقت حال برین منوال است که هفته اینها باشتیاق عمارت نو و طمع هوای خوش در انجا مانده بعد پنج شش روز که برای
دو روز برای فرستادن کشتی نیاز خضر یکبار در یا حرد و کلان اینجا آمدند بعد حصول فراغت ازین هم والده میان کلو
با اولاد امجاد خود بجای خود مراجعت نمود و دیگران خود را از رفاقت شان در دیدند گفتند که ما مجبوریم آن مکان ال ما
نمی چسپید تا وقتیکه آنجا خانها جدا جدا طیار نشود ما حویلی را نمیگذاریم قبله و کعبه ازین حرف تراند گفتند که خواهش همین جا بعد
بعد ایام بارش عمارت مختصری برای خود میسازم این قدر مبلغ از کجا بیارم که برای هر یک جدا جدا [illegible]
بعد برشکال باید دید بالفعل خود تنها و والده میان کلو مع فرزندان انجاست و دیگر وضیع و شریف [illegible]
کوچک و بزرگ همین جامی باشند مرضی قبله و کعبه این بود که بعد تعمیر رفتن جمیع امکنه [illegible] برشکال [illegible] است انجا
بروند روزی نواب شمس الدوله بهادر در خلوت گفتند که ای خداوند در تمنا انجا بروید زیرا که طبیعت [illegible]
مبادا انجا طرز کند و که ایشان خود در شهری باشند انجا هم سیرگاهی ساخته اند که گاهی مع تفقد و عیال [illegible]
یکدو روز بسر می برند و از شخصی نقل کردند که بیچاره حویلی ساخته بود ولیکن هنوز از باعث نحوست ساعت که نجومی برای
منع کرده بود در شهر متوقف شده اند قسمتی او روزی سواری از ان طرف گذشت آن مکان را خالی [illegible] دیده پرسید
که این خانه را که ساخته است مردم عرض کردند فلانی همان وقت مساکین را بر طرف کردند قبله و کعبه در استماع
این حکایت فردای آن روز رونق افزای باغ شدند و شب و روز همانجا بسر میشود دیگر آنکه آقا صاحبان شفقت فرمایان
از سه چهار روز جواب خط سابق شما نوشته نزد من فرستاده بودند در لف همین کاغذ میرسد این بار رسید آن

باید نوشت لیکن کاغذ قدری طویل و عریض باشد برقعه واکتفا نباید ورزید برای من پارچه کوچکی کافی است و گرگور نگار
بخیر و عافیت اند لیکن از بیکاری فرزند دلبند خود خیلی مشوش می باشند باید دید چه می شود در سرنامه عرضی لفظ غلام خواجه امام الدین
بود معلوم نیست که این غلام را شما هم می شناسید یا نه سابق ازین برای یاران لقبها بود حالا گفتن چه فائده زیاده خیریت

رقعه ۸۰

منشی حریری مرتبت ولوذعی سحبان منزلت سلمکم الله تعالی بعد آرزوها مخفی نماند که امروز پنجم شهر حال است صحیفه محبت طراز
رسیده جهان جهان نشاط باین مشتاق ارزانی داشت بعنوان مکتوب شما مرقوم بود که شاید خطبه دیوان نرسیده
والا با ترجمه میرسید آنچه گمان برده اید مقرون بصحت است اگر بداعی منتظر میرسید ترجمه آن نوشته می فرستادم معلوم نیست
که خط مشتمل بر خطبه در ڈاک فرستاده بودید یا بدست آدمی که باین طرف می آمد سپرده اید اگر در ڈاک داده اید نرسیدنش دلیل قطعی
بر تلف شدن آنست یا غالب شدن سهو بر متصدیان ڈاک در هر دو صورت از آن مایوس باید شد و اگر این هر دو علت پیش نمی آمد
گهی رسیده بود و جوابش نوشته شده بود و اگر تفویض بشخصی که عازم لشکر بود نموده اید بعد ازین خواهد رسید محتمل که آن مرد از جهت
بعضی ضروریات چندی دیگر در شهر توقف ورزیده یا در راه کدام مانعی پیش آمده المختصر هرگاه خطبه بفقیر میرسد ترجمه اش بخدمت خواهد
تمام شد این مطلب آیدم بر گفتگوی دیگر خطی که ملفوف خط خانگی خانصاحب قبله میر انشاء الله خانصاحب فرستاده ام و بصاحب
نرسیده نرسیدنش از مجبوریهاست سرّش این است که خانصاحب زیرا که من این خط بخدمت شان رسانیده ام دو خط
نوشته بودند یکی متضمن احوال خود که هر روز می نویسند و آنرا در ڈاک سپرده بودند و دومین مشتمل بر هنڈوی پنجاه روپیه بدکان
مهاجن فرستادند از اتفاقات عباد الله خانسامان خانصاحب خط فقیر را در خط هنڈوی ملفوف کرده که باحتیاط تمام برسد
یا سهو واقع شد چون قاعده فرقه مهاجن است که خط هنڈوی بهارا بعد جمع شدن روانه می نمایند یک هنڈوی را زود تر روانه
نمی سازند ازین جهت سه چهار روز بدکان مهاجن ماند و در چهار روز هرکاره مهاجن بلکهنو رسید و آنجا رسیده خدا داند که مهاجن
چه وقت با کرم علی خانصاحب بدر زن خانصاحب خبر کرد بالجمله اکرم علی خانصاحب خط مذکور به برخوردار کامگار میر محمد تقی خان سپرده اند
اگر فرستاده باشند فهو المطلوب والا خط بخدمت شان را در حویلی اسمعیل گنج فرستاده باید طلبید و دیروز هم خطی در لفافه خط خانصاحب
فرستاده ام آنرا هم به برخوردار خواهند رسانید یا صاحب خود بطلبند

رقعه ۸۱

منشی بلاغت نشان نخلبند بوستان عبارت
براعت توامان سلمکم الله تعالی بعد آرزوی ملاقات شریف و تصور جوابهای خوش در شب مهتاب بالای بام و حظ بردن
از قلیان آلوش خواجه وزیر خانصاحب ام لطفهم واضح باد که دیروز هر دو رقعه طبع زاد صاحب ملاحظه نموده با ترجمه
دو بیتین در رقعه خود هم پیچیده در لفافه خط خانگی خانصاحب قبله میر انشاء الله خانصاحب روانه نمودم اغلب که یکروز پیش از رسیدن
این خط بخدمت برسد یا اینکه از سبب بعد مسافت مکان خانصاحب انخاس در رسیدن آن دیر بکشد بهر و نیاز نامه بخدمت
والد ماجد صاحب نوشته فرستاده شد باین صورت که خط در ڈاک انگریزی روانه شده نزد دیوانصاحب خواهد رسید
ایشان بقاضی صاحب خواهند رسانید اگر جواب می آید نزد صاحب خواهد رسید لطیفه شنیدم یاد می کنم و می خندم
هم آن لطیفه را اگر اجازت مدید بنویسم احوال لشکر این است که هنوز جایکه هست هست کوچ شنیده نمی شود شاید
تا آخر ماه ربیع الثانی بلکهنو متوجه شوند این قدر هست که ازین زمین بفاصله یک کروه پیشتر رفته خیمه می زنند زیرا که

زیراکه درانجا از باعث مقامات تندری عفونت در هوا هم رسیده است لولیان این ضلع هم در لشکر آمده اند عجیب
صورتی و طرفه خواندنی دارند لیکن این قدر هست که طرز خواندن و پوشاک لکهنو دیگر چیزست صورت باختیار خدا است
بر شهر موقوف نیست همه زنها در خواندن بلا بر سر غزلهای فقیر می آرند زیاده خیریت

رقعه ۸۲

افصح الفصحا واغرب الغربا سلمکم الله تعالی بعد دعای طول عمر مخفی نماند که ذریعه انبساط یعنی مکتوب و نوازشنامه شما در سلطانپور
که بفاصله پنجاه کروه از لکهنو کنار نهر گومتی واقع است رسیده فرحت افزای خاطر نگران گردید هر دو رقعه که در لف آن
بوده است با ترجمه در همین کاغذ ملفوف است ملاحظه باید کرد لیکن این بار اندکی غور در ان ضرور است چراکه من از
سبب تنگی جا ترجمه الفاظ زیر آن نکرده ام شما خود نام خدا صاحب فهم رسا هستید در اصل رقعه نظر نموده لفظی را که از
مسموع صاحب نباشد و معنی آن نفهمید در همین کاغذ الفاظ ترجمه را دیده حالی خود بکنید و آن عبارت را با انتظام درست
نمائید و نیز بعضی الفاظ را که معنی آن صاحب می دانند و در رقعهای دیگر هم ترجمه آن نگارش پذیرفته از قلم [illegible]
حالا بعنایت ایزدی شما آن حال نه دارید که لفظ لفظ را بشما بفهمانم العاقل تکفیه الاشارة صاحب بجای خود
وقت وصت ترجمه رقعها را مطالعه نمائید بیشتر خود بخود دریافت خواهد شد و هرچه از باعث سهو من در تحریر یا محدود
شدن خط یا سبب دیگر نخواهید فهمید من نشان خواهم داد مسوده که در خط سابق بر صاحب فرمایش کرده ام
زود نوشته باید فرستاد و مضمون خط قاضی صاحب یافت شد بر یک فقره که در خط صاحب بود بسیار خندیدم این را لطیفه
می گویند و همین جان تحریرست صد آفرین احوال لشکر این است که پریروز بیستم شهر حال از گومتی عبور واقع شد و اشتهارات
چیمها و خبرها موافق زبانهای متعدد و مختلف است بعضی برانند که نهم ربیع الثانی داخل لکهنو می شوند و بعضی برین که [illegible]
الهی کلان رو باله آباد برای شکار کوچ خواهد شد و پاره چنین می گویند که به لکهنو و بریلی که از لکهنو بعد سه منزلی دارد
میروند و نیز خبر نیست مخفی نماند که سکنه فیض آبادی که چاق شده بود و باز بیمار شد و اهل عیادت همانجا میروند والله اعلم بالغیب
هرچه از قلم قدرت ترشح شده جلوه ظهور خواهد داد و تازه این است که پیش پریروز جناب عالی [illegible] سرخیمه حضور پر نور
در سلطانپور از گومتی عبور نموده اشرف علی خان داروغه داغ تصحیح را برای وانمودن این پیغام بحضور عالی
فرستادند که حضور درین سفر با وجود کثرت مقامات در فیض آباد بنده را یاد نفرموده اند و میر اکبر علی را هم نفرستادند
حالا هر روز که مرضی مبارک باشد مشرف اند و زشوم ملازمان والا فرمودند که مالک خانه را برای آمدن با در خانه صاحب
با جازت کسی نیست هرگاه طبیعت رخصت دهد بخانه خانه صاحب است بعد ازان میر اکبر علی بوقت [illegible] پیش جناب عالی
رفته اول [illegible] فرمودند که من کاهی غلط هم [illegible] حضور نخواهم رفت زیرا که درین مدت سفر کاهی را
یاد نکردند و در فیض آباد شما را هم نفرستادند خلاصه بعد قال و مقال چنین قرار یافت که فردا صاف [illegible] از انجا
که سوار می شوم راست بخط مستقیم در خیمه حضور می آییم چنانچه دیروز موافق وعده تشریف آوردند و [illegible]
مقبول [illegible] بود و چون این [illegible] همراه لشکر نیامده اند [illegible]
آمده بود

رقعه ۸۳

خواجه امامی [illegible] سلمکم الله تعالی [illegible]

که برای خدا یک مرا هم همراه خود در میله سوریج کنند باید برد و من هم وعده کرده بودم که ان شاء الله العزیز این بار شما را می برم
برای همین بشما گفته بودم که بجناب قبله و کعبه عرض کرده یک فیل دیگر بطلبید والا برای ما مردم یک فیل و یک میانه کافی بود
الحاصل درین ایام که میله نزدیک شده بود آدم او می آمد و دو سه روز پیش ازین که برای عیادت امیرخان مزبور رفته بودم
باز همین قصه بود و از سر نو وعده شد پریروز تا شام هیچ خللی در رفتن واقع نبود دفعةً واحدةً این سانحه در پیش شد من نمی توانم
بصاحب بگفتم که حالا حرف میله سهواً هم بزبان نباید آورد شما هم گفتند که هرگز غلط هم از زبان بر نمی آرم صورت این است که
از روز یکه وارد لکهنؤ بودم کاهی بجز شما و بامیرالمومنین علیه السلام که صورت میلهای لکهنؤ ندیده بودم از روزیکه مولوی
عبدالقادر خان و رفقای ایشان وارد این شهر شدند و من همراه ایشان شدند یکبار برای دو گهری وقت عصر در میله
آتهون و یکروز بر تالاب میان فتح علی رفته بودم و این همه گردشها بسبب همین بود یعنی بمیله منوهان و سوریج کنند و کنار گومتی
که اتفاق رفتن شد از دولت عمو صاحب شما خواجه امیرخان سلمه الله تعالی و والد ماجد شماست که همیشه مرا ترغیب میله و کشتن
کاهل و جود نهاده بر سر آن آورده اند که من هم در هر میله شریک این صاحبان می شدم و ایشان هر دو صاحب تابع
رای میرزا مغل بودند شما در آن روزها صغیر بودید و در صحبت ما مردم کم می نشستید الحاصل آن پسره که مشتاق میله است از درد
خود را پیش من رسانیده شب هم همین جا بود و مجبور از بخت که تنها همراه این طفل رفته چه خواهم کرد آقا صاحبان را که فیل
بجا رفته است راضی بسواری چوپاله ساخته ام هر دو بزرگ بپاس خاطر من زر خرچ کرده چوپالها از جانب یک سو و اگر شما هم
طلبیده اجوره کهاران از پیش خود داده اند و تاج الدین حسین خان عذر در پیش کردند و این بهانه نیست راست است
و این را هم خوب میدانم که جناب قبله و کعبه قائل تقدیر الهی هستند در بند این چیزها نیستند می دانند کسی که رفت باز نمی آید این
حرکات برای چه لیکن از زبان مردم رهائی نمی شود و زبان مطعون می سازند و شما بفضل الهی میلها دیده اید و تماشاها
کرده اید و سوای این بیشتر هم تجربه یک پدر و عمو میر فقید مثل دیگر بچها کاهی بی اختیار نبوده اید روح شما روح آدم بود
بلکه از وهم چند قدم بیشتر باشد که من بپاس خاطر این طفل که از دیروز بگردن من چسپیده است میروم و آقا صاحبان بپاس خاطر
من تمام شد این مطلب ان شاء الله العزیز وقت عصر من هم می آیم رقعه ۸۴ خواجه خانقاه فهم رسا و سجاده نشین ارباب
عقل و ذکا سلمه الله تعالی بعد تمنای ملاقات شریف مخفی نماند که بتاریخ یازدهم شهر حال روز دوشنبه نوشته الفت ضمیمه
دو مسوده مرقوم هشتم شهر مذکور و دیروز که دوازدهم و روز سه شنبه بود صحیفه دیگر مرقوم ششم با دو مسوده دیگر هر دو بزبان انگریزی
رسیده مسرور ساخت خواسته بودم که هر چهار مسوده را ترجمه نموده بفرستم لیکن دیروز صاحب عالم بهادر بسیر فیض آباد
تشریف بردند فقیر هم در رکاب بودم ازین جهت فرصت آن نشد که دست بقلم زنم امروز دو مسوده فارسی ترجمه
نموده درین لفافه پیچیدم و دو تای دیگر که باقی ماندند فردا یا پس فردا خواهم دید نوشته بودید که قریب پانزده خط فرستادم
اندیشه که در راه ضائع شوند مجبورم حیرانم که چه خاک بسر خود بریزم صورت این است که من این معامله را می فهمم اما
در تحریر شما القصور نسبت نمی توانم کرد همین است که هر کارهای ڈاک نرسانیده اند و این چه حرف است خاک بر فرق
دشمنان خود بر تیره سر شما را من قابل تاج جواهر نگار میدانم دیگر آنکه من از اینجا خطی بخواجه امیرخان صاحب نوشته بڈاک

این خبر عرض کرده باشند امروز این قدر بار عرض بکنید که بر زبان نباید هر چند میدانم که بر منع کردن ما موقوف نیست
خود بخود کسی نخواهید گفت لیکن چون از قبیل اسرار نیست شاید بمقتضای بشریت در عالم اختلاط بر زبان آید پس نگاه داشتن
از چیزی بهتر است رقعه ۸۸ نیر اوج اقبال مشفقی خواجه امام الدین خان سلمه مشفقی دریافت نمائید که دیروز
وقت شام هیچ یک رقعه و یک کاغذ من بهر چند کس در مقدمه زمین که امانت نزد لطفی بیگم بود آورده چون شما
آنجا نبودید نزد عمو صاحب شما گذاشته رفت یقین که شب بملاحظه شما در آمده باشد معلوم نیست که شما کجا رفته بودید شاید بجهت تفریح
دماغ رفته باشید والّا عادت شما نیست که جایی بروید و من امروز دوای دیگر شروع کرده ام چهار روز این را هم می خورم
بعد از این آنجا آمده بنای آمدن خانه صاحب مشفق می گذارم و فردا در حضور پیر نور مجلس تعزیت امام علیه السلام است بجهت
ارشاد شده بود که بخواجه امامی بنویسید که فردا با هر دو برادر خود چهار گهڑی روز بر آمده اینجا برسند عرض کردم که خواجه امامی
درین مجلسها کم میروند فرمودند که این چه معنی دارد که آدم در مجلس تعزیت سید الشهدا حاضر نشود در دو جا نه ما قاعده نیست که
کسی سب اصحاب بکند گفتم خواجه امامی این همه تعصب ندارد اگر کسی بد بگوید بدیهم نمیرنجید اگرچه ایشان کار با جناب امام علیه السلام
دارند اگر کسی بد خواهد گفت سزای خود را خواهد یافت یقین که مرد بالیاقت این حرکت نخواهد کرد که علی رؤس الاشهاد
تبرا بکند در این (?) رذیل مقام شکوه هم نیست بهر صورت ایشان حاضر خواهند شد تمام شد سلسلهٔ قال و مقال با حضور
حالا بشنوید که فردا هر دو فیل و دیگر سواریها برای آوردن مرثیه خوانان و کتاب خوانان وغیره خواهد رفت درین صورت
هیچ سواری خالی نیست که نزد شما برسد پس لازم این است که شما و خواجه عبد الصمد یکجا در میانه بنشینید و خواجه اسمعیل خان را
بالای اسپ عمو صاحب خود سوار کرده چهار گهڑی روز بر آمده اینجا برسید آخر روز از اینجا هر سه برادر بر بالای فیل خواهید رفت
فردا هم ضرور است آمدن ضرور است زیرا که حضرت خود فرموده اند و در نیامدن گمان تعصب خواهند برد و سوای این کرده‌ها (?)
که در مجلس ترغیب (?) باید آمد و در تعزیت کناره باید گرد رقعه ۸۹ رقعه دیروزهٔ شما خواب بود لیکن بخت سعیدی و طالع
حمیدی غلط بوده است ازین جهت که بخت موصوف است و سعید صفت آن و همچنین طالع موصوف است و حمید
صفت آن و ضابطه نیست که صفت و موصوف را یکجا مضاف سازند بخلاف فارسی که آنجا بخت سعید من صحیح باشد (?) از
و طالع حمید من نیز و در عربی قاعده این است که هرگاه صفت و موصوف را می خواهند که مضاف بچیزی نمایند موصوف
را مضاف ساخته صفت را بعد از آن ذکر می کنند و الف لام تعریف بر صفت می افزایند مانند بختی السعید و طالعی الحمید
و الف و لام بر صفت برای آنست که در صفت و موصوف مطابقت ضرور است چنانچه در بحث صفت و موصوف
شما هم خوانده اید درین مقام هرگاه بخت مضاف شد بضمیر متکلم ظاهر است که از قید نکره بر آمده معرفه شد پس صفت را
بمتابعت موصوف معرفه باید ساخت لهذا الف لام تعریف بر آن زیاده کرده اند این مقدمه را بخوبی ذهن نشین ساخته
آینده در تحریر رعایت آن می کرده باشید و کاری که شروع کرده اید آن را بخوبی با تمام رسانید دیگر آنکه فردا شما برادر
از دو گهڑی شب بیدار شده و رخت پوشیده نماز گزارده منتظر بنشینید من هم صبح آنجا خواهم رسید و شما را سوار کرده
سواری حضور که بعد یک لمحه خواهد آمد خواهم برد رقعه ۹۰ آن روز که گوشت گوسفند برای وزیر حسن (?) فرستاده بودم

رقعه ۸۸

رقعه ۸۹

رقعه ۹۰

بودم غرض من نبوده است که این چیز کمیاب و نعمت عظمی است بلکه مقصود من این بود که در یک نیم آثار گوشت یکی دو لیه
روغن بود و باوجود قلت روغن این قدر چرب بود که گویا فی آثار نیم سیر روغن هم زیاده دارد و این گزارش
باید کرد و دیدن نثار علی آمدن بود گفت خواجه حسین سه پاو آرد و یک فلوس نقد هر روز رسید هند و دیگر و سپاهی هر دو
حبشی غلام پدرم ماه بماه میرسانیدند از باعث وصول نشدن تنخواه ایشان هم نمیرسد و سوای این یک کس
کر به ازجای نمی آید براحوال حبیب رسد دلم کباب شد آخر رقعه بمیان اکرام احمد خانصاحب نوشته دادم
پنج روپیه دادند خدا جزای خیر دهد مقدر را چه باید کرد یاد پرسش خود بخود همیشه بپای خود زده و الا قبله کعبه
چقدر پرورش او مرکوز خاطر داشتند بالجمله دیروز غزل دیگر گفته شد بیت غزل روزنخ تو نه ز دل پر شرار است

بتخانه به ازین اگر این خانه خداست / پیدا نشان ناقه نه و از جرس بانگ / ربطی میان گوش من و ناله درا ست
قربان عدل ایزد پاکم که جابجا / خلق از غمت هلاک شد و تهمت قضاست / سوزن برون میار مسیحا که تار تا
دست غم کسی بگریبانم آشناست / ای تیغ آبدار کسی زود هستی / گر قحط آب کوچه او رشک کربلاست
شاید زکوچه خم زلفت گذار کرد / بوی بهار نافه ختن بهره صباست / گه خون دیده ریزد و گه لخت دل قضا
تنگ آمدم ز دست تو آه این چه ماجراست

رقعه ٩١ معلوم نیست که مسوده گوشت آهو که نوشته بودید دیروز دیگر
بردید یا همین جا فراموش کردید و جناب قبله و کعبه امروز بخانه نصیر الدوله بهادر رفته بودند باشد هرگاه تشریف
آنجا ببرند عرضی میر محمود صاحب باید داد تکفل این مهم تفویض همت صاحب است و در مقدمه دعوت خانصاحب کردید و گفت
طی نشده باشد امروز طی باید کرد و هرچه جواب حاصل شود باید نوشت که بعد از آن روز قرار داده آید و من با نسیه چار روز و دای
بست که از شخصی من نشان داده پی بی ریح است بعد بالیدن و ریدن گزنده نیست استعمال خواهم نمود و مقدمات
شجرة الامانی هر قدر که خوانده اید از اول تا آخر بطور خود در یکا رقی ملاحظه باید کرد و امروز آخر شب که تشریف داشتند این غزل
بخاطر رسید **غزل** منم که ناله برقان کاشتن آموزم * بروی خاک به بسمل طپیدن آموزم * زبسکه دشمن جان
دل خودم هردم * جفای تازه بتان چشم بر نفتن آموزم * عجب مدار ز بیتابی من شیدا * که طرز تپیدن خود را از
آموزم * بحقیقت بتکده ملک حجاز را نخرد * بشیخ کعبه چو دین برهمن آموزم * چنان بلا طلب افتاده ام بعادی عشق *
که سوی برق دویدن بخرمن آموزم * اجل بکرد مریضی دگر نگردد اگر * باهل تعزیه انداز شیون آموزم * قتیل
ازخم آن نشتر نگاه مدام * گشودن رگ جان را برگ زدن آموزم * **رقعه ٩٢** نوشته اید که این شعر بوستان سعدی است لفظ چه دارد شعر
گرچه شاطر بود خروس بجنگ * چه زند پیش باز رویین چنگ * صورت این است که این شعر سعدی است لیکن در بوستان نیست بلکه در گلستان است
زیرا که هرگز بوستان درین وزن نیست بلکه وزنش این است فعولن فعولن فعولن فعول بیت اولش همین است شعر بنام جهاندار جان آفرین *
حکیم سخن بر زبان آفرین * معلوم می شود که اتفاق خواندن بوستان در طفلیت نیفتاده اگر یک بیت هم از آن بگوش شما رسیده است
میدانستید که نظم است نثر نیست هرگز این قدر مغالطه رو نمیداد زیرا که کتابهای نظم سوای دیوان شاعر که قصیده و رباعی و مخمس و مسدس به در دیوان
داخل است مثنوی می شد یا مثنوی از ابتدا تا انتها در یک بحر واقع می شود و شعرهای مختلف الوزن می آید بر صورت این شعر که در گلستان هست

اول مصرع ثانی آن جیم فارسی مکسور واقع شده که بمعنی استفهام می آید نه چه بر وزن مه و تفتیش این است که هرچند خروس
در جنگ چالاک است لیکن پیش باز چه طاقت دارد که پنجه رویین خود تواند زد و جناب قبله و کعبه یکرو [illegible] معنی
این شعر فرموده بودند لیکن نه از مقام خوبی این معنی بلکه از روی تمسخر ملاهای مکتبی میگفتند که بعضی ملاها این شعر را [illegible]
می خوانند من [illegible] را فراموش کرده بودم بخیال رسید که شاید کدام شعر بوستان مشتمل برین لفظ باشد که من بخاطر دارم
ازین شعر دریافت شد که لفظ چه یعنی [illegible] صحیح و آنچه منظور صاحب است ازین لفظ بر نمی آید بالجمله برای شما چه نقصان دارد
فقره دیگر تحریر نموده بفرستید و برای مقدمه معلوم هرگاه من می آیم تجویز می کنم دیگر آنکه عرضی میر منو صاحب بقبله و کعبه بنام
کنیز و نصیر الدوله بهادر [illegible] آن وقت رقعه میر منو صاحب آمده بود نوشته بودند که عرضی من اگر نزد نواب نصیر الدوله بهادر
رفته باشد که خبر استفسار جوابش کنم و اگر هنوز همین جا باشد چندی در فرستادن آن توقف باید کرد که من فردا [illegible] میروم
هرگاه از انجا بر می گردم مصدع خواهم شد بنا بر اطلاع همین وقت نوشته شد ازین اندیشه که مبادا فردا جناب قبله و کعبه سوار
شوند و عرضی بصاحبزاده برسانند و طرف ثانی از اتفاقات حضور بفرستند و از انجا دستخط [illegible] بیاید و صاحب عرضی خود
طلب کرده بواسطه از نبودن او خجالتها بکشند و بیدون عرضی موجب جنگ زنی مردم شود **رقعه ۹۳** احوال مشاعره
بر همنوال است که چون روزهای موسم زمستان کم عمر است و تا فارغ شدن مردم از طعام و طی کردن مسافت تا اینجا
و انعقاد بزم رفتن صحبت سه پهری زند ازین جهت صحبت دیر دیر به نصف شب کشید جا بجا [illegible] شده بود [illegible]
با وصف خوشگوئی بدستور بوده است تمام جسم مبارک ایشان [illegible] و آواز را هم کسی نمی شنید لیکن من و خدا که غزلها
خوب گفته بودند و احوال آن [illegible] معلوم شد شما را با این هرزه چه کار است آینده که بیاید حرف باید زد
اینها عادت حرف زدن با اهل بازار دارند [illegible] اول عموی شما بعد از ان پدر شما باین پایه رسانیدند که [illegible]
کرده می نشینند دیگر اینکه بندگی صاحب بخدمت آقا صاحبان رسانیده شد گفته شد می شود اگر شب هم ایشان همین جا
بیایند گفتم باید دید خلاصه وعده در میان نیست آمدن و نیامدن موقوف بر طبیعت صاحب است دیگر آنکه آغا صاحبان [illegible]
زعفران [illegible] که تصنیف شما در فارسی است طلب کرده اند بدست [illegible] بفرستید **رقعه ۹۴** دیروز طرف عصر رسیدم رقعه ای
آورده بود چون آن وقت صاحب در استراحت بودند و یکدو کار دیگر متعلق او بوده است حواله کدام زن خدمتگاری کرده
[illegible] زن مذکوره آنرا بر پلنگ صاحب گذاشت معلوم شد که از انجا کدام بچه برداشته برد و بمطالعه نرسید خلاصه تحریر این
بود که [illegible] رقعه که صاف صاف نوشته بودید عبارتش خیلی چست و درست و [illegible] و اصلاح صاحب مسوده [illegible]
دیده شد هزار آفرین بر ذهن وقاد و سلامت طبع و استقامت سلیقه شما گلهای صاحب همه است بود سوای یک گمان
که غلط محض بود یعنی نسبت آن [illegible] زیرا که [illegible] باین منصب نتواند رسید و اگر برسد هم از قدرت الهی چه بعید
لیکن بالفعل خود از روی او باین مقام نمی تواند رسید حالا مفصل بشنوید که این مسوده را لاله امرت لال درست کرده
اصلاح از من گرفته بودند من بعینه صاف نموده برای ملاحظه فرستادند من بایشان نوشتم که این مسوده صاف شده را من پیش خود
نگاه داشته ام صاحب چون منقول عنه پیش خود دارند بر کاغذ دیگر نقل آن برداشته بعد بخاطر رسید که امتحان [illegible]

رقعه ۹۳

رقعه ۹۴

[illegible library stamp]

و باقی اطفال باید داد کیله را تنها هم بخشید بگویید که کیله کوچک بکمال الاصل خیلی لذیذ میشود و آینده هرچه ازین قسم
بیاید و من در خانه نباشم شما مختار صرف کردن آن هستید حاجت باجازت من نیست زیرا که یقین کلی دارم که اگر حظ طبع
خوش طبعی خواهد بود حصه من خواهید گذاشت بلکه اگر برای شما خواهد آمد ازو هم برای من خواهید فرستاد و یا نگاه خواهید داشت
زیرا که آنچه می دانید که مرغوب طبع فقیر است از هرجا که بدست می آید برای من میفرستید و نوید دیگر برای صاحب این
که مدتی پیش ازین چهار دیوان فقیر بخانه مرزا جعفر صاحب نقل شدن بود از انجمله دو دیوان برای دوستی فرستاده بودند و دو
دیگر نزد ایشان بود ازین دو تا می باقی مانده یک دیوان گم شد و یک دیگر در صندوق بوده است که بدست آمدش از بعضی مواضع
بمشکل بر می بود از آن دیوان گم شده از جا می بدست آمد در میان این دیوان بعضی غزلها هست که شما ندارید ان شاء الله العزیز فردا یا
حق طلبم در دو سه روز نقل آن باید برداشت زیاده خیریت رقعه ۱۱۰ خواجه تامی صاحب سلمه الله تعالی این وقت آغا صاحب
تکیه و مسند درکار است بحضور قبله و کعبه عرض کرده همین وقت تکیه و مسند حواله آدم آغا صاحب باید نمود که امشب برات خواهد
اگرچه یکروز اول می بایست که آدم بیاید لیکن بهر طور که باشد همین وقت باید داد رقعه ۱۱۱ امروز از هوای سرد ترسیده بود
در بدن نمالیدم برهنه نشستن خود چندان دشوار نبود لیکن غسل بعد ازین بلای عظیم است دیگر اینکه مغل زنی چهار کلاه بحضور آورده بود
بندگان اقدس چون میدانند که من این چیزها را دوست نمیدارم از راه لطافت طبع یک کلاه بمن هم مرحمت فرمودند من نعمت
حضور بعید از ادب دانسته گرفتم چون خودم نمی پوشم برای شما فرستاده ام اگرچه در حق شما هم روا نمیدارم لیکن بهر صورت
نزد شما می رسد خواه بکار خود آرید خواه بکسی بدهید بهتر این است که بکسی بدهید رقعه ۱۱۲ از رقعه دیروزه احوال
دریافت شد همه کم قدران در وقت بهم رسیدن تنگ نانی گدیه ریوزه باشند با اولاد خود همین حال دارند اگرچه دولت
به بخت و اتفاق دارد لیکن بظاهر باعث افلاس همین حرکتها می شود و دولتمند زادها یکه با اولاد خود این شیوه پیش میگیرند
تنها نیز داخل همین جماعه هرزه چانه بی ننگ و عار اند بلکه ایشان نیز همین حال دارند که اقربای خود و حویلی و چند درخت را گذاشته
جای دیگر میروند و بزعم باطل خود خود را از شهریان میدانند دیگر آنکه دو روپیه رسم بخدمت می آرد یکی شاه علی ارمان باید داد و یک دیگر
با آن هر دو زن کور باید رسانید و بهر الفصاحت از شاگردی طلبیده ام گفت در مدة العمر نام بهر الفصاحت نشنیده ام و خواجه می را هم نشناسم
... عظیم گفتم در مجالس می ... گفت خدا داند ... فقیر پیش صاحب ... بخدمت ... رقعه ۱۱۳
امروز خط برای میر نصیر الدین محمد صاحب نوشته وقت ظهر یا عصر بدست آدم خود ضرور باید فرستاد که فردا روانه کرده آید مسوده
عربیه هنوز باصلاح نرسیده بعد مطالعه درست نموده فرستاده خواهد شد معلوم نیست که سید حسین خان دیوان را رسانید
یا نه امروز ده غزل دیگر بخیال رسیده است دیگر آنکه میر محمد علی صاحب احوال مرزا خرم بیگ و سیف الله خدمتگار را نوشته
آورده اند یا خود بخدمت شما برای اصلاح حاضر می شوند یا مصحوب خدمتگار خود خواهند فرستاد باید دید برای اطلاع
نوشته شد لیکن تا ... اصلاح باید کرد اندیشه بخاطر راه دادن خوب نیست رقعه ۱۱۴ خواجه خواجگان سلمکم الله تعالی
این وقت لفظ کوز را که بکاف تازی و واو معروف و رای نقطه دار است در برهان قاطع ملاحظه نموده احوال آن
که بچند معنی می آید کوز نسبت بمعنی خمیده پشت مشهور است و در عوام کوزه پشت می گویند در منصوری یک ...

رقعه ۱۱۰
رقعه ۱۱۱
رقعه ۱۱۲
رقعه ۱۱۳
رقعه ۱۱۴

زیاده میشود معلوم نیست که این ہای ہوز در اصل ہم صحت دارد یا در عوام چنین شهرت یافته شما بحول درایت کرده بنویسید
و در پای لطافت رسید غرض من از تحقیق لفظ مذکور ہمین صحت و غلطی ہای ہوز است که معنی خیده نیست ہای ہوز کی آمد
یا بغیر ہای ہوز باد دیگر معنی سر و کار ندارم رقعه ۱۱۵ خواجه صاحب بلند مکان سلمکم الله تعالی کاغذ پروزه بهر نقل غزل تازه
رقعه ۱۱۵
یقین که نزد آقا صاحبان مخدوم فرستاده باشید درین سیپاری و کشنیز حصه شما هر دو برادر وقت تقسیم حصص اخوان حصه
سوای مجلس کرم سازان مرحمت شده بود گرفته هر دو حصه یکجا کرده شد شما باهم تقسیم هر دو حصه علی السویه ازین مجموع نصف شما بگیرید
و نصف بخواجه اسمعیل خان بدهید از هشتاد و دو سیپاری چهل حصه شماست معلوم نیست که خط اله آباد امروز روانه شد یا نه و فردا
رقعه ۱۱۶
که عید اضحی است برای یکدو ساعت نزد آقا صاحبان باید رفت لیکن اول خبر باید طلبید رقعه ۱۱۶ مانی نگارستان فصاحت
وارژنگ ایوان بلاغت سلمکم الله تعالی خط دیروزه که اسمی میر نصیر الدین صاحب بود بمطالعه فقیر در آمد از بس هر دو بار شما
که بسیار خوب نوشته بود و بهر دو مقام اول شک واقع شده بود آخر معلوم شد که من در خواندن غلط کرده بودم عبارت
شما صحت کلی داشت و این غلطی که از من اتفاق افتاد از برکات خط زشت آنصاحب است حق این است که حق سبحانه و تعالی
بیشتر خط خوب بجهال و بی بصیرتان عطا می فرماید بسیار کم دیده می شود که منشی بلیغ یا دیگر صاحب کمالی خط هم درست داشته باشد
لیکن چون شما را صناعت کلامی مرکوز خاطر نیست پس اگر بطور خود خط متوسط شکسته هم بهم رسانید مضایقه ندارد دیگر آنکه بحضور صاحب
خود بعد سلام نیاز از طرف من بگویید که مژده به یعنی پشینه در بازار بسیار است جناب سامی را اگر مربی ساختن مرکوز است بسیار معلوم
رقعه ۱۱۷
نیست که ماهر سنگه دیروز مسوده آورده بود یا خیر رقعه ۱۱۷ دیروز ذلیها از دیگر چیز ما جدا کرده فرستاده شد و سوای
این هر چه بود از خاطر رفت حالا ریشم قهوه و کشنیزی آرد تمام شد این مدعا بخانه تاج الدین حسین خان صاحب رفتن مضایقه
ندارد لیکن وقت دو پهر باید رفت زیرا که امروز از سبب عید احتمال نبودن ایشان هم بخانه قوی است بهر صورت وقت
دو پهر از وقتهای دیگر بهتر است موافق قاعده هر بنده خدا درچنین روز اول بر اسپ دیدوا دید میرود یا آخر
روز و آنچه درمیان است راحت خود را دران میجوید مختصر اینکه درین رفتن و نرفتن شما مختار اید لیکن رفتن بهتر رفتن می باید
اگر ملاقات شد خوب است و الا سیری هست و بهتر این است که یک رقعه که یکی بمضمون برای خانصاحب نوشته و بوقت
وقت سوار شدن همراه ببرید مضمونش اینکه داعی نیازگین برای تهنیت عید حاضر شده بود اگرچه دولت ملازمت نصیب نشد
لیکن حاضر شدن بدر دولت هم باعث هزار سرور است حق تعالی این عید و هزار عید دیگر مبارک کناد اگر صاحب خانه را انجا
یافتید رقعه را بخانه رسیده مرخص باره خواهید کرد و اگر نیافتید حواله میر صاحب یا میان نجیب الدین نامی یا آدم دیگر کرده
رقعه ۱۱۸
برگردید و آقا صاحبان هرگاه بخانه باشند خبر دریافته باید رفت دیگر خیریت بجناب قبله و کعبه و صاحب خود از طرف من عید مبارک
عید عرض باید نمود رقعه ۱۱۸ ازین بنده غزلها که برای شما نوشته ام یک غزل نو که قافیه آن خردسال و فردسال
در دیوان بنویسید بعد از آن غزلهای این بنده را ملاحظه بکنید بعضی غزلها تمام نوشته شده است و بعضی از سبب
ناتمام مانده چنانچه برای همین جا خالی گذاشته ام پس شما را می باید که همین غزلهای ناتمام در دیوان بر آورده شعرها
غزلهای بنده را با آن مقابله بکنید هرچه باقی مانده باشد از روی دیوان بر کاغذ دیگر نقل کرده مصحوب حامل رقعه هم بفرستید

این قدر محبت نیست دو شعر از غزل زمین نمی دانست چنین نمی دانست و یک مصرع از زمین عمل خود را شناخت بسمل خود را

شناخت باید نوشت و در غزل زمین عید انست مصرع اول یک شعر را تغیر داده ام شما هم همین صورت بنویسید حاجت باظهار

نیست عند المقابله معلوم خواهد شد رقعه ۱۱۹ خواجه صاحب من ظاهر الال بیک را شما بطرف کرده اید من از حالات

نامبرده خبر ندارم چرا که احوال آدم عند المعامله معلوم میشود یا در سفر شما بهتر می دانید که مدتی در سفر و حضر پیش شما بوده است

البته تقصیری کرده باشد که نوبت باینجا رسید بعقیده من احمق و تکراری بوده باشد لیکن خائن و دزد نیست مردی است

متدین و بدخواه آقا هم نیست اگر بیابید که همین قدر گناه که بحث و تکرار می کند جواب داده اید و اگر این عادت را بگذارد

موجود و تقصیری نیست او را بفهمانم تا بعد ازین هیچ گهی نخورد و اگر سوای این مقصر شده است که از دل دور است بهرچه

برترش آدمها بسیار اند نخواستش داده روش سیاه باید کرد و دیگری بجای او باید گذاشت و اگر چنین نیست تقصیرش

معاف باید نمود که آدم قدیم است و رازدار و خیرخواه می گوید که مرا بی قصور جواب داده اند گفتم تو غلط می گوئی من هرگز با و نگفتم

که فلانی بی سبب کسی تقصیر وار قرار داده جواب بدهد مفصل این احوال را بنگارید که چگونه است رقعه ۱۲۰ خواجه امامی سلمکم الله تعالی

چون بیجز روز متصل برای دفع جرب عرق نیمو در بدن جذب شد دیشب آثار بخار برای عیادت حاضر بود لیکن بفضل الهی

شامل حال شد امروز در غذا پرهیز خواهم کرد دیروز شخصی چند تا دلی سپیاری بطریق هدیه پیش من آورده بود قدری

برای صاحب هم فرستاده شد چرا که مال فتوح تنها نباید خورد رقعه ۱۲۱ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی لا زال

رفیق دکان شته بیا چند که عرضی ایشان بخط قاضی صاحب برای حضور پرنور در قلمدان شماست نزد شما می آیند و اراده

جناب قبله و کعبه دارند لازم که بآئین شایسته تقریب نموده جناب الارا از آن آماده سازند که نذر لائق نامبرده قبول فرمایند

و این قدر هم ارشاد شود که او در مقدمه ابو میا چند بدل سعی خواهم کرد دیگر این که مشارالیه می گوید که در مذهب هنود این ایام

میمنت نیارد ده روز دیگر در رسانیدن عرضی نزد شهزاده توقف مناسب است و بی ارشاد هر روز بخدمت حاضر

خواهد شد هرگاه که نحوست ایام زوال خواهد پذیرفت خود برای بردن عرضی عرض خواهد کرد رقعه ۱۲۲ پیر پرورم

بخانه انشاء الله خان صاحب بسر بردم امروز باز بحضور آمده ام دو روز دیگر اینجا توقف است باز می آیم و لکهنو جواب آن اویرا

پیر پرورم دو روپیه خرج راه داده بباید رخصت نموده شد و خط هم برای دو کس نوشته بنده است لیکن هیچ نخواهد شد

باید دید چه می شود و چهار روز جنجالش مالیده بودم امروز دوای دیگر شروع شد این را هم دو روز دیگر سوای امروز

می مالم اگر فائده کرد بهتر والا هرچه تدبیر مجرب عمل شما خواهم کرد رقعه ۱۲۳ از جزو دان من مسودات فقیر که صاحب

بخط خود نوشته اند بر آورده نزد خود بگذارید و باقی را حواله بهجو بکنید و میر امجد علی از خانه ایشان طلبیده باید گفت که فردا

روز جمعه است بخدمت آقا صاحب عرض کرده سواری بدر دولت سلطانی باید فرستاد و بهر خوب خواهد گذشت

رقعه ۱۲۴ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی فیل برای سواری میرسد شما و خواجه حاجی و خواجه عبدالله سوار شده

همین وقت بیائید لیکن دستار های سفید همراه باید آورد اگرچه اینجا احتیاج آدم نیست لیکن باز هم رحیم بیک را در جلو باید گرفت

شب همین جا بسر باید برد و فردا صبح هم همراه شما بنجاس سوار خواهم شد رقعه ۱۲۵ دیروز که دوازدهم شهر حال و روز پنجشنبه

روز پنجشنبه بود رحیم بیگ لفافهٔ شکوه آباد را آورد بعد مطالعه عریضه را نوشته کردم و خط اسمی خودم را که بایستم فرمایش کتابهای
امثال حق الیقین و ترجمهٔ شرایع سرانجام پذیرفتن اندکی دشوار است زیرا که این نسخ درین زمان عزیز شده‌اند بیشتر
کسی نمی‌رسید و حالا که هر کس خریدار این چیز است اول کمیاب دوم اینکه گران تر دست می‌آید مثل مثنوی ملا روم که در ایام دارایان
عهد دولت صفویه بی جدول طلا بر کاغذ ساده و بخط نسخ قیمتش شصت و هفتاد و هشتاد بود در وقت شاه سلطان حسین که خاتم سلاطین
صفویه است آنهم کسی نمی‌خرید و بیک روپیه گران می‌دانستند قدر هر چیز موقوف بر رواج است شنیده باشید که همایون
پادشاه چون بعد هزیمت خوردن از شیرشاه افغان دوباره در اکبرآباد جلوس بر تخت سلطنت کرد موافق وعده نظام سقا
که وقتی پادشاه را از تلاطم دریا نجات داده بود نصف روز پادشاهی داد و جمیع امرا و اهلکاران را تابع فرمایش کرد نظام
برای اینکه یادگاری در جهان بگذارد همین حکم کرد که روپیه و اشرفی از چرم ساخته بیارند وقتیکه ساخته شد و ضرب و شریف
آنرا در بازار برده بصرف در آوردند اهل بازار بلا تکرار بقیمت اجناس گرفتند خلاصه اینکه این کتابها مثل کتب دیگر در بازار
بدست نمی‌آید مگر کسی بطور خود از ناداری یا از راه طمع بشرطیکه دو نسخه پیش خود داشته باشد بفروشد و هر فروشنده نسخه ساده
بر کاغذ سیاهی که می‌آرد بیست روپیه یا سی روپیه قیمت آن می‌کند و می‌گوید که این نسخه خیلی صحیح و محشی و از نظر میرزا کاظم علی صاحب
شاگرد مولوی دلدار علی صاحب گذشته است حال قیمت این و طرفه تر اینکه پانزده روپیه فرستاده نسخها می‌گویند از مثل گلستان
و بوستان و سکندرنامه و یوسف زلیخا خیال کرده فرض کردم که پول دیگر هم خواهد فرستاد و لیکن بالفعل ازین مقدار قلیل چه کار بر می‌آید
بهر کیف من از روزیکه شما نوشته اید بچند کس گفته ام که ازین نسخها هر نسخه که بهم رسد باید آورد و شخصی از بزرگان دین اقرار نموده
که نسخه صحیح محشی از نظر خود من و دیگر بزرگان گذشته را می‌آرم این قدر گفته سکوت ورزیده است هر گاه فکر می‌کنم که از
اشتیاق مشتری پیر او ظاهر می‌شود سی روپیه یا چهل قیمت آن خواهد کرد چون دلال و بایع هر دو صادق و از بزرگان
دین اند در تکرار قیمت تکذیب شان لازم می‌آید پس می‌باید که بلا بحث هر چه طلب نمایند بدهم نه از قیمت آن کم می‌توانم کرد
و نه واپس می‌توانم داد زیرا که در هر دو صورت خودم ذلیل و بی اعتبار می‌شوم درین صورت چه باید کرد سخت مشکل است
و قاضی صاحب هم مجبور اند پیش ایشان یک دو نفر که از شهر برای درس می‌آیند آنها با این کتب معرفتی ندارند لیکن لطف
هیچ نباید گفت هر گاه نسخه بقیمت مناسب دست خواهد آمد اطلاع کرده خواهد شد از زر قلیل فرستادن خریدار دل می‌ترسد که مبادا
کتابی به پانزده روپیه بگیرم و در نظرش مال چهار روپیه باشد و تصحیح دیوان انشاء الله خان بالفعل هر دست ممتنع ازین سبب که کاتب [illegible]
نوشته است با اصل مقابله نسخهٔ دیوانی که نزد مصنف است در غلطی بهتر این دیوان است مگر تصحیح آن در حالی صورت امکان دارد که
غزلها بسعی میرزا احمد از کاغذهائیکه در میان صندوق است بیرون آید و میرزا مزبور بدل جهد در آن نماید و این کار بسیار [illegible]
میرزا احمد از خانه خان موصوف بعد المشرقین دارد گاهی می‌آید و زیاده از دو روز نمی‌ماند و سوای این ازین جهت که چند روز [illegible]
که در سرفه خون بر می‌آید و شب تب خفیف و نقاهت شده است و از باعث نزله شدید اطبا هم او را از تحریر و مطالعه شدید مانع می‌شوند و تصحیح
کتب بی تعمق نظر صورت نمی‌بندد پس بمجبوری دیوان بعد درستی جدول بطوریکه هست بخدمت خواهد رسید و ازین حرکت
که شما بجای خود چهار شربت را می‌بینید دل بسیار خوش شد اگر امری از امور ضروری سرکاری یا مهمی از مهمات دنیاداری در پیش باشد

آن وقت انشاء الله تعالی این عمل می شوم و در عالم بیکاری از خوردن و خوابیدن هزار درجه عمل بهتر است چون مطالعه علوم

شوق دارد بقول استادی که میگوید مصرع شوق در هر دل که باشد رهبری در کار نیست ✽ حاجت باستاد نیست هر چه

است خود بخود بر شما منکشف خواهد شد و در عالم بی شوقی اگر صد بار پیش من میدید باز هم فائده نمیداشت با لجمله ایطای

جلی همانست که سوای روی در ان تکرار حروف زائده باشد اگر بعد دور کردن آن حروف روی مصرع ثانی همان باشد

که در مصرع اول است قافیه ازین عیب پاک است مثل شفیقان و رفیقان و الا ایطای جلی دارد چون عزیزان و رفیقان

چه بعد دور کردن الف و نون جمع عزیز و رفیق که باقی میمانند در روی موافقت ندارد و همچنین خندان و نالان ازین سبب

که درینجا الف و نون صفت فاعلیت است هر گاه دور کرده شد خند و نال با هم قافیه نمیشود و خندان و پنهان و رفیقان

و پنهان و خندان و رفیقان هیچیک ازینها ایطای جلی ندارد زیرا که پنهان یک لفظ است الف و نون آن زائد نیست و در خندان

الف و نون برای فاعل و در رفیقان برای جمع است پس هر دو با هم متحد نیستند از هم متغایر اند لیکن اتحاد و مذهب است

بعضی بر آنند که خندان و رفیقان نیز ایطای جلی دارد و گویند که حروف زائد اگرچه در هر دو مصرع جدا جدا است لیکن چون

زائد افتاده است بعد دور کردن حروف زائده از هر دو مصراع هر دو روی از هم جدا می شود درین صورت از نیهم اجتناب ضرورت

و پاره بران رفته اند که روا اند در هر دو مصراع جدا جدا در کار نیست اگر با هم متحد اند البته ایطای جلی نامیده می شود و اگر با هم

متغایر اند هرگز ایطا نیست و شاگردان نام همین قافیه است که مشتمل ایطای جلی باشد تمام شد این حکایت هم آقا صاحبان

کرم سلام و اشتیاق می فرمایند و تاج الدین حسین خان صاحب از چار ده روز بلکهنو تشریف آورده در بار حکیم مهدی علیخان

می کنند مشاهره ایشان سه صد روپیه مقرر است یک قسط پیشتر داده بودند که در قرض امیر صاحب رفت و دو قسط دیگر که از باعث

نبودن شان در شهر تا حالا بدست نیامده بعد سه چهار روز هر دو یکجا گرفته می شود بعد ازان ما هم و ولایت علیخان

و خان موصوف چون درین روزها هیچ ندارد و از قدیم با دوست و نجی است از شرم جواب خط شما نمی نویسید لیکن معامله بد

و تنگدل و مال مردم خورنیست خط اسمی مرزا ابو الحسن خان فرستاده جواب آن در لفافه خط خود باید فرستاد

رقعه ۱۲۶

مخفی نماند که بر پرد زکم سلخ رجب و روز یکشنبه بود خط شما که مرقوم بیست و سوم شهر مذکور بود رسید و بیست و هی ده روپیه

و بروز که غره شعبان بود بمعرض وصول در آمد بر پشت میر نیاز علی هم که خدا شد هر دو فیل حضور و پنج اسپ و دیگر سپاهیان

و طلنکها و ساز عربی و روشن چوکی از اینجا بخانه میر موصوف رفته بود تا او را از انجا بلباس کدخدایان آراسته از راه نخاس

بچهاونی آورده بیم خواجه عبد الله از باعث بیمزگی مزاج سوار نشدند و ای و میان حاجی دگر و کنکا ام بر یک فیل و بنال اسپ از شهر

بودیم دیروز از حضور هم خلعت باو مرحمت شد تمام شد این احوال حالا حکایت دیگر این است که چون جد امجد شما را

با اطفال محبت بسیار است و تمامی بچها با خواجه وزیر صاحب انس کرین و ماندن ایشان از سبب تشریف داشتن

جناب والده ماجده شان بچهاونی اتفاق افتاده آنجا همه اطفال بی آرام و در یاد ایشان بودند و اینجا این صاحبان از

مدید مینهان آنها حالت مرغ بسمل داشتند ناچار بنابرین که نوشته شد که محسن و محتشم اطفال عمر اینها را همین جا بیارند چون ممکن نبود

که محسن بی مادر بخود بماند مادرش را نیز آوردند و محتشم را نیز که مسکین بی مادر است و زنی که در پرورش او می باشد

میباشند همان بجای دایه و عاشق اوست با زن مذکور همین جا آورده اند چون نظامی و حقی هم درین باره نیز مکتوب علیحده نوشتم
آنها نیز با نهایتیکه در کنارشان بزرگ شده اند از شهر بجهاون نقل کرده اند حالا از اطفال سوای محمد میرک بعد برسات و درستی
مکانات او نیز همین جا خواهد آمد در حویلی نخاس کسی نیست زوجهٔ میر عبدالله رفته که اینجا برای دیدن والدین خود آمده بود
دلش رخصت نمیدهد که در شهر جا بدهد هر دو دختر عموی اوسط شما نیز در شهر اند یکی و از اینجا هم آمده بودند آنچه از احوال محسن پرسیده بودید
و اخفای محبت خود یاد کرده اید یعنی چه آیا در دنیا کسی هست که محبت با فرزند خود نداشته باشد بر انسان چه موقوف است
که حیوان با وجود بی نصیب بودن از عقل فریفتهٔ بچهٔ خود می باشد بالجمله محسن و حسن هر دو برادر بخیریت هستند و دیگر اطفال
هم که شما گذاشته رفته اید یکیک بفضل الهی در زیر سایهٔ عاطفت جد امجد شما شب را بروز می آرند خاطر شریف از این باید
جمع باید داشت و بر شکوه آباد موقوف نیست اگر آقا بکابل بفرستند باید رفت زحمت خدا اجر حوصله و همت شما کار مردم
همین است این عادت عادت بغیر ماست که بی رنج و محنت نان بزرگان خورده در یک مکان می گذرانند باید که اگر سواری
فیل از بیغیرتی بدست آید صد بار پیاده راه رفتن به از آن است نقشهٔ زمین و مکان نو باین صورت است که از دروازهٔ اول
تا دروازهٔ دوم یک قطعه زمین است که وسعت آن یک و نیم برابر بلکه دو چند صحن بیرونی حویلی نخاس است یک بنگلهٔ معقول
دران طیار شده اند چون در خانهٔ زنها از خواجه جان رو میگیرند شاید برای خواجهٔ موصوف همانجا حویلی تعمیر کرده شود
و از دروازهٔ دوم تا کنار چاه قطعهٔ زمین صد ذراع در طول و هفتاد ذراع در عرض خواهد بود عمارتها جدا جدا بر همین زمین
ساخته خواهد شد و از کنار چاه تا دیوار احاطه تمام زمین مذکور قطعهٔ زمینی است مائل بنشیب بقدر پنج زینه طول آن از صد
ذراع بیشتر و عرض پنجاه ذراع بوده باشد این قطعه تمامش باغی است دو باغبان هم برای درستی آن نوکر شده اند
بالفعل پانصد درخت گلاب و شش صد درخت بیله و موتیا دران موجود است و انگور هم از قسم حبشی و سفید و غیره قریب شش صد
درخت همچنین درخت چنبه و مولسری و دیگر نهالهای میوه حالا غرس اند سوای این برای بقول و ریاحین زمین
بسیار خالی است تمام شد طول و عرض زمین مذکور که پانصد روپیه بر دیوارهای احاطهٔ آن صرف شده و هنوز سوای چپر
و تتهای بوریا که برای پردهٔ محل سرا ساخته اند مکانی ندارد و بعد برسات البته مکانهای متعدد تعمیر خواهد یافت خدا کند که
روانگی شما بهمین صورت بند و لیکن شما راستی در رضامندی آقا مناسب تر است هر چه مرضی صاحب والا جاه باشد بعمل آید برادر
تا حال آنچه شما با صاحب والاشان گفت و شنید کرده اید همه معقول و مربوط بوده است آینده هم خدا فضل خواهد کرد
بر کم و بیش مشاهره هیچ موقوف نیست تا قوت در بدن است نوکری باید کرد که نان بزور بازو عجب لذتی دارد فی الحال
ابو الحسن خان مرد خوبی و آدم سیر چشم صاحب توفیقی است دوستی با و ضائع نخواهد شد رقعه بنام میرزای موصوف در همین
خط ملفوف است باید رسانید باید دید که خانصاحب کی بحضور می آیند خدا کند که زود برسند تا مقدمهٔ شما یکسو شود بخدا که
از استقلال شما خیلی شکر گذارم زیاده خیریت **رقعه ۱۲۷** بلکربیگی قلمرو براعت و قهرمان ملک لغت سلمکم الله تعالی
سلام شوق سونگ اشتیاق واضح باد که رقیمهٔ الوداد محررهٔ هفدهم شهر حال در لفافهٔ انیقهٔ مخدوم معظم خواجه محمد آن
احراری النسب سمرقندی المولد که نشو و نمای ایشان از خاک صفاهان است متضمن صحت و عافیت جمیع صاحبان

رقعه ۱۲۷

در جواب سطور مرقومهٔ فقیر غالیه سامی کاکل وصول گردیده چشم نگران را مایه دار روشنی گردانید سبحان الله شما در فارسی
بو نغاج تال شلالی الفاظ ترکیبه پیراستن طرفه کاریست اللهم زد دل از جا لا که طبیعت شما بسیار خوش شد در تمام خط هیچ جا
غلط نبوده است الا دو جا این غلط را غلط نمی گویند بلکه خطا باعتبار کثرت و شهرت است و آن این است که شما از شهید را
و ابلویس را که دو حکیم زبردست بوده اند مثل جالینوس و بقراط و ابو علی دانسته معالجه را بآنها منسوب ساخته بودید حالانکه این
هر دو کس در طب هم مهارت تام داشته اند لیکن از کثرت مزاولت در فنون ریاضی مشهور بمهندس و هیئتی شده اند و اقلیدس
نیز همین حال دارد و آینده احتراز ضرور است این سقم سقم عبارت نیست بلکه غلط در تحقیق احوال واقع شده اکثر درین روزها
اکثر با ترسه و دراج و بلدرچی بحضور پر نور از طرف جناب عالی می آید و کباب و قورمه و آب یخ که خورده می شود یاد می آید
و جای شما سبز و سیر و تماشا هم لطف دیگر دارد و مرگ خود هم که این گونه کیفیت گاه گاهی بعد سالها در شهر نصیب مردم می شود و بعد
مسافت روز کوچ زیاده ازین نیست که از حویلی شما تا لب سورج کنده رفتن و آمدن و اگر زیاده ازین اتفاق افتد از خانه خود بهنومان
رفتن و آمدن تصور نمایید و دیمقراطیس علیه السلام آدمی است افیونی بیشتر مثل شیخ محی الدین عربی علیه الرحمه با عالم قرنا کس
سر و کار دارد هیچ سفر را طبع راحت طلبش بر نمی تابد بجای خود نشسته ارسطوی زمانه است هر روز بحکم پیری می باشد لیکن گاهی جا
نوبت بدیر و نمی رسد خلاصه آدم بیچاره ایست اختلاط خوب دارد دیگر اینکه پیرو زنیک خط دیگر اسمی عموی شما نوشته دارد
رسانیده ام یقین که رسیده باشد یا برسد در همان خط سطری چند برای شما هم هست ملاحظه خواهید کرد حالا از طرف عبارت
شما خاطر فقیر جمع است لیکن اندک خط پیدا باید کرد و برای تحصیل همین عمر است وقتیکه خط پیدا شد خط کجا و بدانید که بهترین
علوم علم تحصیل معاش و بهم رسانیدن ترفع در امثال و اقران است خوشا بخت فرزندی که بزور بازو حق والدین ادا
نماید از اطوار شما می بارد که چیزی خواهید شد بهر حال از فارسی حرف زدن دست بر نخواهید داشت که این دولت
نصیب هر کس نمیشود دیگر چیزها از کتاب حاصل میتوان کرد و این بغیر صحبت دست نمیدهد هر چند مشکل است برای شما
بر آسان است زیرا که مسودات شما همه مطابق روزمره است آنچه در خطوط می نویسید همین در حرف زدن بکار برید حالا
هم فارسی شما قابل مذمت نیست این قدر هست که کم حرف میزنید و در اثنای حرف زدن دم بخود می شوید و این خوب نیست
روانی از همه چیز بهتر است امروز در اینجا مقام بود فردا هم و کوچ بیشتر زیاده خیریت

رقعه ۱۲۸

سیمای مضامین مرده
و شگفتگی اثر در طبایع افسرده سحر بیر قدرت فرزدق بلاغت سلمکم الله تعالی بعد سلام و اشتیاق فارغ از حد و نهایت
واضح باد که رقیمه محبت شیمه مرقوم بستم شهر حال متضمن صحت و عافیت و بیان دیوانگی و هرزه چانگی شخص معلوم مشتمل عبارات
ترکیه حلقه طوق گمر وصول گردیده خاطر مشتاق را نشاط کلی حاصل نمود ذکرش مبطل تباهی ابعاد باشد ارزانی داشت
او تعالی باین یاد آوریها طیب ذات نصیب کند آمیر قیم اول کیفتی بوکون لار ده تلیه بولوب و هر نه کیم قیلور اندیشه
سیز قیلور هر کون بو ایش لار بو بایلیق دین چیقاقی بی سببی بولغای لار نیکالکیم گنه کیفتی بو کیفتی دین کوب تفور ایرور
و عبارات شما زبان اتراک همه خوب بود صد آفرین و هزار مرحبا لیکن چون هنوز مشق آن چنانکه باید ندارید در بعضی
صیغه ها غلط واقع شده بود و این مضایقه ندارد می شود رفته رفته صاف تر خواهد شد حالا هم از نثر امثل بهتر بود بنام

بازم عرق ریزی عمومی شما اگرچه قدر زود تر شما را این زبان اشتیاق وا دهیا لا ریب اینها از تاثیر باطن اشراق مواطن
آن خواص دانای عرفان است فی الامر دم استخوانها درین راه شکسته اند و سر منزل مقصود را بلد گردیده اند بالجمله امروز که بیست و سوم
ماه است بلباپور رسیده ایم و فردا بر سر تیراسر رسیم و خط شما دیروز بمرزاپور نام مکانی رسیده بود حالا از دو منزل شیر هم بیست
و بعد ازین هم نخواهد بود و شیر اگر بر آید تعجب نیست لیکن لحوم خوردنی از قسم آهو و بارهسنگها شاید بلید رجی و دراج بهت باید دیگر آنکه بجناب والد
والدماجد خود از طرف من بعد سلام باید گفت که زود تر در رقائع نعمت خان عالی خوض بکار برده قطعه هجو امرای که مصرع اولش این است
مصرع ای وای چون کنم که امرای شد سقط ٭ و قافیه حساب کتاب و ردیف کرد واقع شده بر آورده بر کاغذی بخط نستعلیق
قطع نظر از زشتی و زیبایی آن بنویسند و آنرا در خط خود پیچیده زود تر بڈاک رسانند که در لشکر بمن برسد پیشتر هم خطی بخدمت ایشان
یعنی قاضی صاحب متضمن همین مطلب نوشته ام محتمل که رسیده باشد و ایشان هم جواب آن بقلم سپرده باشند تازه اینکه پیش پیروز
یک شیر دیگر در ٹیاره مرزا مهدی علیخان صاحبزاده و صغر علیخان نوه جناب عالی تنها بدست خود شکار کرده آورده بودند
هکلیست و نر شد تمام راه که می آییم بچهای شیر در پنجرهای چوبین می خروشند یک بچه را جناب عالی بحضرت صاحب عالم
نیز وعده کرده اند بلکهنو که میرسند می دهند ایشان در موسم زمستان محتمل که نزد حضرت خدیو آفاق روانه فرمایند دیگر آنکه
چون خط تمامی رسید سواری جناب عالی از شکار مراجعت بخیمه کرد و یک شیر کلان بر فیل بار بود حالا سی شد و بروایتی بعضی
سی و یک لیکن شیر امروزی کلان تر از همه شیرها و بحت تشخندی بود یعنی هر گاه گلوله بر فیل خورده از پا در آمد رو برده
فیل حضور نشست و بقهر تمام حملها می کرد لیکن طاقت حرکت نداشت آخر تکیه را از چار طرف برد و با بدن گرفت و در دهن
گرفته آنرا تو لیده می ساخت و می غلطید و می خروشید خلاصه اگر جناب عالی را موتم الاشبال بگویند می زیبد زیاده چه زحمت

رقعه ۱۲۹ مخفی نماند که خط بهجت نمط موافق معمول دیروز که هفدهم رمضان بود یکپاس شب در حویلی قدیم شما
بمطالعه فقیر در آمد آنچه نوشته بودید که غلطی در دو لفظ از باعث تعجیل بعمل آمده از تحریر یقین است که چنین اتفاق افتاد
من هم از اول همین نوشته بودم لیکن مرا با این چیزها سر و کار نیست اگر شما تمام برهان قاطع و صراح در سینه داشته باشید مالی
برای صاحب حاصل خواهد شد البته چون میانه من و شما محبت روحانی است دلم خوش می شود لیکن اگر شما خط خام که نویسندها در بازار
می نویسند بنویسید باز هم تنگ نمی آییم آنچه من بآن مسرور می شوم آنست که زیرکی و شوخی و نامی در چشمان پیدا بکنید و اقربای شما
جیره خوار و محتاج شما باشند بسا طالب العلم و فاضل هستند که بگدائی نان می خورند و از عادات بد مطعون خلق خدا می شوند لیاقت
لیاقت و رشادت و بزرگی انسان موقوف بر صفات حمیده اوست که آن رحم و کرم و خلق خوش و مروت و فتوت و جود و احسان
بر محتاجان کردن و خود ممنون یکی از اقربای خود نگردیدن و دیگر امور غیر نیست شاه میرای ما در عجبه که جهانی را مسخر کرد همین صفات
پسندیده این جا که و جانه و اشت لیکن بدین جلب بکرد و فریب بسیار میفروخت روز تا ماه مبارک تا امروز که هیجده روز شد بخوبی گذشته باشد
آنچه باقی است این هم بآسانی خواهد گذشت با الجمله حد اکثر که زود از صاحبان بوڑد نوشته برسد که تمام مردم بجاهای خود روانه شوند و قت
حصول اطمینان بر کتابی آید در کار خواهد شد اینجا خواهد رسید خاطر جمع باید داشت لیکن وقت فرصت از کار سرکار رویدن کتاب توجه شدن
[illegible]

در بعضی جا و بعضی اعیان بکار خواهد آمد حالا بهمین قدر اکتفا می کنم که خرد و بزرگ در حویلی تو تمیز و حویلی عدیم تخت
و عافیت اند آنچه دیگر نوشتن آن ضروری خواهد بود بعد ازین خواهم نوشت این وقت سخت تشویش دارم سبب آن بود
این که مزاج آقا صاحب سرا پا لطف و احسان آقا محمد صادق خان صاحب سوای این دیگر چه نویسم که آن در جه علیل
که اگر این بار سلامت بمانند و جان بر شوند یقین من خواهد شد که صد سال بلکه بیشتر دیگر زندگی خواهند کرد شما هم دست
بدعا باشید آنچه بر دلم می گذرد من میدانم چون بهتر نیست این احوال را بکه بگویم پس پریروز عجب روز بود که ما همه
مایوس بودیم لیکن باز بهوش آمدند و سوء نفس هم برطرف گردید امشب زیاده از آن تب بود امروز از طرف شما بندگی که هم
پرسیدند که کیستند و خود بخود گفتند که میرزا امامی پسر خواجه قاضی خان است و باز گفتند که بیشتر خود بسیار اینجا می آمد
حالا شاید درین شهر نبوده باشند پیشتر در حویلی ما آمده بود لیکن بالا نیامد این قدر که من نوشته ام در چار گهری تمام کرده بودم
و آواز ایشان با وجود بردن گوش مقابل دهن شان بگوش من نمی آمد از ده سخن یک سخن بدشواری بگوش میرسید
و بدقت فهمیده می شد عمل طائر برای ایشان حکیم تجویز کرده بود قبول نکردند لیکن دو سه دست که خود بخود در عالم غشی آمد تا امروز
همان باعث زندگی شد برادر خدا کند که این مرد زود تر چاق شود مرا این حالات دیده عجب المی است که ناگفته به لیکن چه
باید کرد که این امر باختیار کسی نیست امروز روز مسهل ایشان است دو آدم نشانیده برای ضرورتی در حضور آمده ام از کار
عمل میکنند و چند دست اجابت می شود امید صحت است از لاغری و نقاهت چه بگویم که هرگز شناخته نمی شوند خطی در مقدمه
زود تر برای آقا ابوالحسن صاحب که از فرط محبت زیاده از ایشان در بلا گرفتار اند باید نوشت احوال امروزه بلکه اینو نیز
که هنوز زود بهتر نبوده اند این است بعد ازین هر چه صورت می بندد نوشته خواهد شد امیر صاحب هم ازین سبب بسیار مغموم اند
پریروز امیر صاحب و دیروز قاضی صاحب هم آمده بودند امیر صاحب را گمان میرود که امروز هم بپرسند در تمام شهر مردم
تب کرده اند لیکن تب ایشان عجب تبی بود باعث اینهمه فساد همین است که ایشان صفرای محض واقع شده اند این
غور باید کرد که چار چار روز در بیت الخلا میروند ما از همین میترسیم که مبادا قلوس منضم شود خدا چنین نکند دیگر حالات که در عالم
کرب معاینه کرده ام چه نویسم که تفصیل آن در طومار نگنجایش پذیر نیست **رقعه ۳۰** مخفی نماند که خط بهجت نمط مردم
ذیقعده از شکوه آباد ملفوف عرضه رسیده مسرور ساخت آنچه از عدم قبول نذر قانونگویان و دیگر عمله کچهری و اخلاص
شخص معلوم نوشته بودید باعث اطمینان گردید نگرفتن نذر باعث مزید اعتبار و ترقی دولت خواهد شد و شخص
منوی بقرینه معلوم می شود که باشنده شاهجهان آباد است و اگر از جای دیگر است در آدمیان بزرگ شمرده باشد
چون او بمبالغه تمام شما را بر کرسی جا داد و خود پیش بر موندهه نشست مضایقه ندارد لیکن در صورتیکه زیاده از یک کرسی
و یک موندهه در آن مکان نبوده باشد اگر دو موندهه هم در آنجا بود لازم همان بود که هر دو بر موندهه بنشینند لیکن ظن غالب
همین است که آن وقت زیاده از یک موندهه نخواهد بود و الا شما بر کرسی نمی نشستید بهر حال اگر طرف ثانی برضا و رغبت
خاطر کسی را بر سر خود هم بنشاند باید که عذر کند و از خود ترفع بر آدم صاحب عزت منع و معیوب است هر گاه طرف ثانی مجوز
شود چه مضایقه از رفتن شما در آنجا من بسیار خوش شدم در خانه سوای خوردن و خوابیدن حاصلی نیست لیکن دل

رقعه ۱۳

اگر لفظ دو جرفی بود مذکر استعمال میکردند پس معلوم شد که اینها مونث تقدیری اند زیرا که در تصغیر مذکر تا می شوند که اذنة و امثال آن
گویند قسم سیوم مونث معنوی و آن منحصر است در لفظیکه آخر آن الف مقصوره یا ممدوده بیاید مانند حمرا الف ممدوده و حبلی
الف مقصوره لیکن این تانیث در غیر ذوی العقول منحصر است و اگر علم کسی از ذوی العقول باشد یا صفت آن پس مرد را بطور مرد
استعمال خواهند کرد و زن را بطور زن مانند موسی علیه السلام که برین وزن است چه ضرب موسی درست است نه ضربت
موسی و مثل عذرا که نام محبوبه ایست درینجا ضربت عذرا خوب است نه ضرب عذرا این مثال مثال علم بود و مثال صفت باشد حبلی
باشد که زن حامله را گویند و مونث سماعی مخصوص نمی تواند شد لیکن بحسب ظاهر چند لفظ دیده شده و آن این است که اعضای بدن
آدمی چون چشم و گوش و ابرو و بینی و دست و پا و غیر آن همه مونث باشد و شمس و هرچه باین معنی آمده و فردوس و هرچه مرادف
آنست و باقی چیزها موقوف بر دیدن کلام شعرای عرب بالغت است در مونث معنوی اگر کسی ضمیر مذکر هم بیارد غلط نیست
چنانچه در کلام الهی الفلک المشحون وارد شده چه فلک بمعنی یک کشتی و کشتیها آمده و در هر دو صورت مونث است پس صفت
آن مشحون نمی بایست دیگر هر جمع عربی ورای جمع ذوی العقول حکم مونث دارد مانند قامت الرجال لیکن قام الرجال هم درست است
من فرق این مراتب در قانون مجید بخوبی بیان کرده ام و آنچه متصدیان و امثال شان می نویسند همه غلط و بیهوده محض است
لیکن اعتراض بر نوشته اینها نمی رسد مگر کسی که با محبت مفرط هم رسد آگاه هیچ باید نمود بلکه خود هم در کچهریها هرگاه قانون نامه یا
روبکاری نوشته شود همان دستور که مروج آنجاست باید نوشت زیرا که اینگونه عبارتها در تحریری صاحبان عالیشان از
فارسی و عربی رواج پذیرفته است در خاطر اینها همین منقوش شده در صورت کسی که خلاف آن یعنی صحیح بنویسد بتحیر محض
میرسند مجبور اطاعت قوم باید کرد و هرگاه رنگ تحریری برای اصحاب فهم و ذکا و آشنایان کتاب و صاحب قلم رتبان بر تحریر
و محققان ریخته شود از الفاظ غلط و مشکوک و سقیم احتراز ضرور است تمام شد این مطلب حالا بشنوید که علم هر کس که حاصل شده
از فیض مطالعه کتب است در مکتب و مدرسه آنچه خوانده می شود قطع نظر از آنکه یاد بماند بفهم کسی درست نمی آید پس صاحب شوق را
لازم است که عند الفرصت با معان نظر کتاب را ملاحظه نماید البته بعد مشاق فائده دست میدهد این نیست که درخت
محنت بر ندهد زیاده خیریت **رقعه ۱۳۲** استند بفصحای صفاهان بیگلربیگی دار السلطنه برعث و بیجان سلمکم الله تعالی
بعد تزیین صفوف فنون عبارات بدسته قولباشیه الفاظ رنگین قباپوش معنی اشتیاق تازه و آرزوهای بی اندازه
در میدان قرطاس تقلیش عاراجولانگاه افراس فوج دریا موج بیان می سازم که دیروز که بیست و هفتم شهر حال و از چهار شنبه
بیت الشرف آفتاب سعادت یعنی فرودگاه لشکر ظفر منظر جناب عالی دام اقباله از من مسافه بود و امروز هم دائره
دولت همین جا شرف افزای قرب جوار است فردا باید دید لیکن غلبه برای مقام است غیرت بیاض فرزدق و چمال
در شکست سبعه معلقه شعرای بلاغت نشان مکتوب محبت اسلوب از اول تا آخر مرغوب جاذب القلوب گان کل سطر منه
و بمحقق تجدید قلوب المشتاقین بعد نصف النهار که چاشت کرده دراز کشیده بودم بتوسط چپرسندی یعنی هرکاره ذاک
رسید و اوقات را خوش ساخت مصرعه ای دقت تو خوش که وقت ما خوش کردی * عبارت این صحیفه
لیاقت تحسین و آفرین داشت جزاک الله فی الدارین خیرا و خطوط دیگر که در آن تصحیح بوده هم و بدون شد جواب خط

رقعه ۱۳۲

خط والده عموی شما دیروز تحریر بوده‌ام و جواب خط صاحب موقوف بر امروز بود ازین جهت که یکی از دوستان
صدرالدین محمد خان آشنای والده شما می‌خواست که خطی از طرف خود اسمی خان مشار الیه نوشته بدین توقع که اگر مرقوم
آزاد در لف خط خود هم روانه سازم بالجملهٔ صبح تا این وقت که دو پهر از روز است انتظار بردم چون دیدم که نامه مهجور از ارسال آن خطها
به روز دیگر حواله نمودم دیگر احوال برین منوال است که امروز هم خیمه در ٹیاره است و دو سه روز حرکت بجبال نمی‌آید تا دیروز که هم
محسوب شده بود امروز ده تا شد صبحی که جناب عالی سوار شده بجنگل تشریف بردند قریب لشکر شیر ابجل کرفته دوچار شد و بگاه
رفل بزمین غلطیده چگونه زنده ماند که مقدار نگاه هم قریب نیم یا ده است یا کمتر ازین باشد خدا داند دیگر ابلیس علیه السلام را تب
از رفتن باز داشته بود محتمل که رفته باشد و آنچه نوشته بودم که همیشه فارسی حرف زنید غرض این بود که هرگاه صحبت با عمو صاحب
خودمان خواجه امیر خان دست دهد آنوقت هر قدر که بگویید فارسی بگویید و در تمام روز یکساعت بیرون بیایید و تمام روز
در خانه باشند و بر خواجه امیر صاحب چه موقوف است با جد امجد خود و عمو صاحب کلان هم همین معامله داشته باشید و بدر شما این شکایت
که از راه تعنت با شما حرف نمیزند بلکه شرم بسیاری که دارد مانع اوست آمدم بر مطلب دیگر زمین ٹیاره که این تحریر در خیمه گاه حضور
پرنور است عجب صحرای و طرفه آب روانی دارد که وصفش بزبان ادا نمی‌توان کرد مانی قلمی باید که نقشه را بکشد حضرت
صاحب عالم بهادر دام اقباله بفرمایش جناب عالی نقشه این زمین را با سواری نواب صاحب ممدوح بر ورقی کشیده اند لیکن جوز نیمه
کرده است در لکهنو بر ورق دیگر درست نموده پیش طرف ثانی خواهند فرستاد دیگر خیریت رقعهٔ ۳۳ ام قمع شبستان
روشن بیانی و دری سما نکته دانی انعم الله علیکم بمدارج البلغا بعد سلام مسنون و اشتیاق روز افزون واضح و لائح باد و
یاد ندارم که هیچ خطی از شما درین سفر رسیده و جواب آن تفویض قلم نگشته از خط امروزهٔ شما که مرقوم بیست و دوم شهر حال
بود تشریح می‌نمود که جواب خطی که رقم زدهٔ کلک بلاغت سلک شما بتاریخ چهاردهم ماه مذکور اسمی فقیر آمده بود صاحب بیبی عزیز تر از جان من
صورت این است که بتاریخ هفدهم و تنگ خطا اسمی خواجه امیر خان صاحب را تمام کردم و از لفافه فراغت شده بودم از حضور پر نور رسید که برسر
دستارخوان نشسته منتظر شما هستیم زود تر بیایید گفتم خوب است عرض بکن که فلانی برای استنجا رفته است حاضر می‌شود آن وقت
سوای این چاره ندیدم که قدری کاغذ از تخته بریده دو سطری که حاوی جواب خط شما باشد نوشته تو در لفافهٔ خط خودم
که اسمی عموی شما بود گذاشتم شاید آدم بدر زن میر انشاء الله خان صاحب در راه گم کرده نور چشم من برین چه موقوف است اگر من ده با
خط بنویسیم و شما از تنگی فرصت جواب آن نتوانید من دست از تحریر بنخواهم داشت و همین توقع از شما دارم که اگر من جواب صد خط
باهمال گذارم باید که شما شیوهٔ تحریر را از دست ندهید و یک خط دیروز برای شما که بیست و سوم در دوشنبه بود نوشته
طراز ارسال پذیرفت لیکن برسر نامه سهواً تاریخ بیست و دوم نوشته شده بعد فرستادن خط در ڈاک یاد آمد این خط چون
خط دیروزهٔ شما خوب است و عموی شما خوب شد که از غبار حشم ترسیده جواب خط نوشتند خط شما با خط والده شما بعینه خط
ایشان است رحمت در عالم اتحاد کشیدن چه ضرور هستیم این قدر خطوط بشما می‌نویسیم و بجناب حضرت قبله و کعبه همین آداب اقتصار نمیر
بخدمت عمو صاحب کلان شما بگذارش سلام اکتفا کرده‌ام از همین سبب است که خطوط دعای اسمی شما مردم بعینه عرضه بجناب قبله و کعبه و نیاز نامه
بخدمت وزیر صاحب اعنی حق تعالی همیشه بیشان امیر صاحب چون قرص مهر جهان افروز لبریز نور دارا دو شکر اب مولوی صاحب

و نواب صاحب و قبله دریافت نمودم و عیش من تلخ شد وقتیکه آنجا می آیم دریافت می شود که چه رو داد و شما بسیار جد کردید که فصول اکبری شروع نمودید لیکن این قدر میگویم که حواس را پریشان نباید کرد و دماغ را ضعیف نباید ساخت و فی‌مود
این استاد را مطلق برات نخواهید کرد نشود که آنچه یاد گرفته اید همه فراموش شود و از راه راست کج رفته بیرون گوچه
مقصود را غلط کنید و دفعة واحدة در چاه شک و حیرت که عادت این فرقه است بغلطید هر چند آدم ذهین تقلید کسی نمیکند
و هر چه بخاطرش می خورد آنرا می پسندد ترکی را ترک نباید کرد و اینقدر که شما می نویسید مردم استخوانها شکسته اند و باین مقام
نرسیده اند و نیز بهوی خود باید گفت که آدم نزد دیگراج فرستاده رقعات خود را نه وطلب نمایند طرف ثانی هرگاه رقعه من
خواهد دید خواهد داد و احوال لشکر این است که دیروز هم یک شیر کلان شکار شد و امروز منزل ما تراسه است پس فردا
آنروی نهر جو کا محط الرحال بهادران نصرت اندیش رکاب جناب عالی خواهد شد ان شاء الله العزیز القدیر بروز سه شنبه
داخل لکهنو میشویم و اگر ازین درگذریم روز پنجشنبه خود از دست شیر و دیگر بخیریت

رقعه ۱۳۴ لوذعی المعی جریر زبان
فرزدق دوران سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق واضح باد که امروز بست و دوم شهر حال روز یکشنبه است یک شیر دیگر
شکار شد و خیمه بجای خود است هر چند پیش خیمه از دیروز رفته است خدا داند فردا هم کوچ می شود یا شیر دیگر بر می آید
پس تا امروز شش شیر بشمار رسیده لیکن عند التحقیق معلوم شد که هیچیک ازینها نر نبوده است تا دیروز رسید انسم که ملی
نر هم بود امروز معلوم شد که همه ماده بوده اند اگر چه اینجا در هر منزل سیر و تماشای تازه است و واشد خاطر حاصل میشود
لیکن روز بروز آبهای هیره مضعف معده نصیب مردم می شود جا بجا بر روی نهر جل و زق استاده است بالجمله خدا حضرت
صاحب عالم و جناب عالی را سلامت دارد که داعی را از دولت ایشان آبهای سرد و نان گرم و لحوم شکاری میسر است
و در مراجعت لشکر اختلاف بسیار است نزد بعضی این است که ازینجا تا شیاه هو یا بهور که هوایش سموم و دیه و آبش همه
آب حنظل است رفته از انجا بمحمدی خواهند رفت و از محمدی بخیرآباد رفته از راه سندیله بلکهنو میروند و بعضی برین که تا
شاه آباد خواهند رفت و نزد بعضی چنین ثابت شده که از شیاه هو برگشته به بهرایچ خواهند رفت خلاصه اگر بهرایچ
میروند سیر خوبیست و با شتر هم رفته ام میناهم موجب فرمایش والد ماجد شما آنجا هم میتواند رسید میر یوسف علی در
خریدن مینا خیلی اهتمام دارد لیکن چکند زمین سخت آسمان دور تها چه طور برود دیگر اینکه عرضه بخدمت ملازمان
نواب محمد سعید خان بهادر ملفوف این خط میر سید بخش علی باید داد که رسانیده بیاید بلکه جواب این عرضه و جواب
خط فقیر از مرزا محمد صادق خان هم طلبیده در خط خود ملفوف باید ساخت و احوال میر علی صاحب را اگر پیش عمو صاحب
یا والد شما باشد رسیده باید نوشت که بطرفی میروند و روزا در راه سفر انجام یافت بالاتمام شد این خط بخت و دولت بعنان
شما باد

رقعه ۱۳۵ خواجه تاشی صاحب سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق پیدا بآ مخفی نماند که دیروز که غره ربیع الاول ۱۲۲۵ سنه هجری بود
دو قطعه مکتوب شما یکی در ڈاک جناب عالی دوم ملفوف خط غلام حسین خان صاحب بدست آدم تاج الدین حسین خان صاحب
با هر دو رقعه فقیر که در ان ملفوف بود رسید لیکن خط میان چهبو در ان نبوده است معلوم شد که گذاشتن آن در لفافه
از خاطر فراموش شد حالا اگر خط مذکور پیش شما باشد در خط دیگر پیچیده نزد غلام حسین خان صاحب بفرستید والا گم شده است

یاد کردن فقیر

بخاطر خوردن
ای بخاطر آمدن

رقعه ۱۳۴

رقعه ۱۳۵

صحف الدولتی بود که بهم کتک زده بودند از خوف جناب عالی دام اقباله احدی مجال آن ندارد که بخانه لسنی دهاوسنا
او ابیورت بکند آدم برنقل کتابهای غربالیشی با همه که بچند کس گفته ام الی یومنا هذا احدی نیاورده اروزی شخصی حق الیقین
بخط ما یفقر آورده بود سی روپیه قیمت می کرد نهایت به بیست و پنج می فروخت چون با مردم انتهائی قیمتش هفت و هشت
در نظر است و این با هم گران میدانیم زیرا که اگر هیچ باشش بدست آید ارزان است و پس کردیم دیگر خیریت و فضیح و شریف
در حویلی صاحب خوش و خرم بسر می برند خاطر جمع دارند رقعه ۱۳۷ نقاب کنوز براعت و حافظ آثار لذاعت سلمکم الله تعالی
مفاوضه محبت طراز مرقوم یازدهم شهر حال در لف شقیقه انیقه ممتاز نوع بشر مدرس رقائم ستة عشر جناب خواجه محمد امین آخر
دام مجده متضمن صحت و عافیت جمیع بزرگ و کوچک و عذر غلطی که در خط سابق بود بتاریخ هجدهم ماه مزبور روز پنجشنبه وقت ظهر
برقع خفا از عذار لبنای وصول صرت شمول برکشاد مطالعه آن غنچه دل را سرمایه شگفتگی جاوید در کنار نهاد لله تعالی که ببیکوییم
که عبارت مشتمل بر زمره که شما می نویسید بر همه می چربد بالجمله عذری که در خصوص وقوع غلط طرز تحریر پذیرفته بود مسموع و مقبول است
چون دعوی را آگاه کردن شما از صحت و سقم الفاظ و عبارات مرکوز خاطر است و در هر چیز با صلاح بر می خورم لهذا می نویسیم که در آخر
خط امروزه هم دو غلط بود عبارت مذکور این است لب بالیقی اینکه باعث ذلت یا زیاده ازین سبب است که قلم برداشته نوم
مخفی نماند که غلط اول در املا واقع شده و آن تحریر لفظ ذلت با ذال معجمه است که بازای معجمه صحت دارد این لفظ را بایس صورت
نوشته باشید این غلط مخصوص شما نیست شعرای ایران و علمای یورپ هم شریک حال صاحب اند لیکن آنها ملوم اند و شما
پاک از لوم هستید زیرا که اگر آنها در جای انتقاد ملوم است و نابینا خیر اگر از شما غلطی سر زند مضایقه ندارد از علما و شعرا وقوع چنین
خطای فاحش خیلی مستبعد می نماید و غلط دیگر این است که باعث زلت یا زیاده ازین سبب است ظاهر است که لفظ باعث
درین مقام گنجایش ندارد همین قدر کافی است که زلت یا زیاده ازین سبب است و اگر لفظ باعث داخل عبارت باشد آخر عبارت
چنین خوب است که باعث زلت یا زیاده همین است این غلط غلطیست که این را صاحب طبعان فصیح بیان می فهمند کار هر جلنبر
چانه نیست زیاده خیریت اما یکی یعنی عمومیت را بعد از سلام بگویند که دیروز که بغدهم بود خطی متضمن احوال الست گنته کیفیتی
اسمی آنصاحب در ڈاک روانه نموده شد رقعه ۱۳۸ خواجه تنقید دستگاه افصح الفصحا و ابلغ البلغا سلمکم الله تعالی
بعد اشتیاق حالی باد که رقیمه بلاغت طراز منبی از صحت و عافیت در لف خط میر صاحب دست آشنای دامن شناق
گردیده تسوید شش خیلی محظوظ ساخت آفرین صد آفرین بر پیروزی یک خط دیگر اسمی شما نوشته روانه نموده شد خواهد رسید انچه
از افلاس و بیقراطیس حکیم مرقوم بود مقرون بصدق است بیچاره چه کند اختیاری ندارد من نیز مجبورم لیکن بهر صورت
رفتن او مناسب است اگر اینجا خواهد ماند تباه تر خواهد شد عموی شما که خدایش سلامت دارد در خط خودش که اسمی
راقم بود نوشته بود که خطی متضمن سفارش این مرد بنام میرزا افضل نوشته خواهم داد خدایش جزای خیر دهد که رحم بسیار
بر مساکین دارد این بار در خط شما لفظ سیم بود و شاید از بیقراطیس یاد گرفته اید صفاهانیان درین مقام لت و دستک
و لاشه و شیرازیان باج استعمال میکنند سیم هم مدتیست آخر زبان اهل خراسان است زبان توران نیست احوال
همین قدر است که در خط فقیر که اسمی والد شماست تحریر پذیرفته است دوباره در خط صاحب اعاده آن نمودن تحصیل حاصل است

همچنین بود از همان خط دریافت خواهید کرد و این که اکثر اوقات فارسی حرف میزنید خوب می کنید فارسی روز مره چون مردم در هندوستان استخوانها شکسته اند و کوچه مقصود را باید گردید اند هنوز شما اخانه بزبان اید و قتیکه خوب حرف خواهید زد و فارسی یاران خواهید شنید قدر این نعمت خواهید شناخت یقین بدانید که شاعر یا منشی شدن امکان دارد ولیکن فارسی حرف زدن خیلی مشکل است اگر این خط را ملاحظه خواهید کرد این عبارت که شما می نویسید و هیچ خلل نخواهید یافت چند اگر این الفاظ گوش زد کسی نیست زیاده خیریت اگر سید مهدی علیخان برای درس گرفتن بخدمت والد شما بیایند از طرف من بعد سلام شوق باید گفت که پیشتر خطی برای سید مهدی حسین خان ملفوف خط اسمی حکیم سیف الدین احمد خان فرستاده بودم احتمال که رسیده باشد و در همان خط سلام و اشتیاق بخدمت شما هم بود و این همه خطوط که برای استاد شما میرسد شما همه را برای خود بدانید و بالا اله امرت لال یکبار در اثنای راه اتفاق برخورد افتاده روزی می گفتند که فرد من برای دستخط حضور فرستاده است حالا معلوم نیست که دستخط شده یا نه

رقعه ۱۳۹ دیروز که سیزدهم شعبان روز یکشنبه بود خط مسرت نمط مع عرضه که اسمی جد امجد خود نوشته بود دیدار رقعه چنین که جد امجد ایام در دوستان بود مطالعه درآمد حالا غزلی که من طلبیده بوده ام نباید فرستاد انشاءالله العزیز بروز یکه می آیید همراه خواهید آورد لیکن یک کاغذ را تلف نباید ساخت و می خواهم که نقل غزلهای حال با سرادر حاشیه دیوان بخط برادر شما نویسانیده شود تا شما در نیفتید و غزلهای مشاعره حال هم بوالد ماجد شما رسانیده شد جناب ممدوح در حاشیه دیوان نوشته باشند نزد شما فرستادن ضرور نیست زیرا که اگر دیوان آنجا می بود مضایقه نداشت حالا چه فائده این بار صحبت مشاعره از ضیق فرصت صاحب مشاعره منعقد نشد و بعد ازین هم نخواهد شد و من هم درین روزها انچه می گفتم برای مشاعره می گفتم و رفتن در مشاعره بپاس خاطر صاحب مشاعره بود حالا اگر ذو القرنین هم مشاعره کند اراده ندارم که بروم آمدم براحوال دیگر بدانید که سعادت علیخان در دفعه برباد رد پدر خود می چرند بلکه سوای نظام الملک آصف جاه احمدی از امرای عصر محمد شاه هم و رشعو با و نسبت نداشت لیکن حالا این نواب خیلی غنیمت است روزیکه بر مسند نشست از بس که هم بعد در روز آن پیاده های تاکه را حکم کرد که بر خیزد هر کس از زن و مرد بهر طرف که خواهد برود و هر چه از نقد و جنس برد بهر کسی مزاحم نشده باشد و سوای اهل معامله مردم بسیاری اند قید بان نیز رها شدند جد امجد شما هم خلعت شش پارچه کار چوبی مع سرپیچ و جیغه و مالای مروارید یافتند و هر روز بدربار میروند و بار یاب دیوان خاص می شوند و از قرائن و آثار چنین مفهوم می شود که مشاهره برای وزیر صاحب و امیر صاحب و قاضی صاحب هم معین شود و درین عرض مدت که هنوز یکماه نکشیده نواب حال هزارها خلعت بمردم بخشیده باشد و نقل چهار روز است یا بیشتر که بدرگاه حضرت عباس سواری جناب عالی باین جبروت رفته بود که تمام بازار را رنگین کرده بطور اذین بندی اجناس فاخره در هر دکان بهم بسته بود و چند جا در راه بالای بام نوبت میزدند و بر سر هر بام لولیها رقص می کردند و سامان سواری چه بگویم که در تقریر نمی آید از هودج زرین جواهر نگار و زین های مرصع کار و دیگر حشم و خدم که چشم فلک ندیده است همراه بود از کثرت خلق دو قدم راه طی کردن برابر دو کروه مسافت بود مردم بسیاری در کوچه از زمین غلطیدند و ضربها خوردند اقبال جناب عالی در تمام راه زر نقد بهر دو دست بر لولیان و فقرا می انداختند و بدرگاه پنج کیسه و یک اشرفی دیگر بان طلا که یاو بالا

یک سیر وزن بوده است نذر کردند بعد مراجعت هم تا شام انبوه مردم کم نبود آمدم بر احوال مرزا حاجی صاحب
ایشان علاقه که خود در سرکار بیلی صاحب داشتند خلعت آن با منشی امیر حیدر رسید و خود شان در حضور جناب عالی می‌شنید
جناب عالی را بر ایشان خیلی نظر عنایت است چنانچه خلعت هفت پارچه مع جیغه و سرپیچ و مالای مروارید و پالکی جهالردار بایشان
مرحمت شده شما را درین عرصه دو سه بار پرسیدند در رقعه که شما نوشته اید حالا بایشان نمودن مناسب نیست بطور دیگر
از طرف شما نوشته خواهم داد و بر رقعه چه موقوف است بین برابر هزار رقعه هستم رونکار شما درین سرکار بمعرفت مرزا موصوف
مرکوز خاطر دارم مطمئن باشید و منتظر لطیفه غیبی بشنید رقعه ۱۴۳ پوشیده نماند که پریروز که چهارشنبه و سلخ جمادی الاولی
بود خانصاحب مکرم تاج الدین حسین خانصاحب داخل شهر شدند و بپای صاحب کلان در مکانی از عمارات انگریزی نزد
بکوٹهی صاحب موصوف فرود آمدند منشی امیر حیدر بحکم صاحب بهادر مصروف مهمانداری و دیگر جهات است لیکن مصرف طعام این کار
بمنشی موصوف خواهد رسید و دیروز که غره جمادی الآخره بود در حویلی مولوی حسین علی خان صاحب با فقیر هم ملاقات شد
تا دیر گفتگو ماند طعام هم یکجا خوردیم شاید اطعمه دیروزه از طرف مولوی صاحب بود جد امجد شما اراده کرده بودند که طعامی
خانصاحب بفرستند منع کردم برای این که زیاده از سه روز نهایت چهار روز نمی توانند گرد و سوای طعام صاحب کلان
از جاهای دیگر هم طعام می آید در صورت ارسال اطعمه بربادی زر خود است فائده طعام نیست که مهمان از آن لذتی بردارد
نه اینکه نصیب غدا شود هرگاه باراده اقامت چندی روزه اینجا خواهند آمد مضایقه ندارد و سوای این میانه شما و خانصاحب
رسم تکلف دیگر نیست اگرچه از اول معمول مرسوم شده بود که هر وقت خانصاحب وارد شهر شوند طعام برای ایشان باید فرستاد
حالا هم مناسب بود چون پیش ازین در محرم اتفاق نیفتاده بود حالا بی جهت غیر از تکلف محض صورتی نداشت نقل امروزه
این است که از صبح باران شدید باریدن گرفت تمام راهها خصوصا راه کوچها گل شد خانصاحب بهمین علت و نیز از جهت
رفتن بملاقات بعضی جاهای آزرده مندکه در دو دو بار برای دیدن ایشان آمدند و در خانه نیافته مایوس برگشتند بخانه
مولوی حسین علی خانصاحب نتوانستند رسید آقا صاحبان مخدوم برای بازدید که دیروز خانصاحب نزد ایشان
رفته بودند بخانه مولوی حسین علی خانصاحب آمده سه ساعت کامل که یک پاس هندوستانی باشد نشستند چون دیدند
که خانصاحب نمی آیند و چیزی هم نخورده بودند مرخص شدند حالا وقت عصر اگر خانصاحب اینجا وارد شدند مشار الیهما خانصاحب را
دیده نزد میان آقو بن خواهند رفت یا فردا صبح آمده رخصت خواهند کرد غیر روانگی خانصاحب فردا اگرچه است لیکن
باید دید شق غالب همین است که فردا روانه شوند چون خانصاحب سراپا عنایت عظمت و جبروت شما که درین روزها
نام خدا بهم رسانیده اید و کیفیت جمع شدن مردم ذی اعتبار در خیمه شما و دیگر چیزها چنانچه بیان کردند من هم از راه
خوشامد و زمانه سازی که شاید روزی بحسن سلوک پیش آیند قدری پسته که نیم آثار و کسری باشد در یک خریطه
برای شما فرستاده ام مناسب آن بود که ڈلیها بفرستم چون دیدم که جد شما سوای ڈلیها که برای دوستان صاحب
طلبیده اید ڈلیهای دیگر هم از قسم رسمی برای شما فرستاده اند بهمین پسته اکتفا کردم حلوای سوهان خوب بود لیکن
باین خیال که مبادا بار سنگینی داشته باشد از آن هم دست بردار شدم تحفه محقر مساکین و اعیان قبول باید فرمود

رقعه ۱۴۳

جمادی الآخره

ایشان نوکری بگذارید و مردم گمان برند که از بیم صاحب کلکتر نوکری را گذاشتند یا صاحب موصوف خود ایشان را طفل و نارسا دانسته جواب داد هر چند میرزا ابوالحسن خان زیاده از خان صاحب با شما بذل محبت و شفقت خواهند کرد و در فی
هم لیسبی خان معزی الیه منظور لیکن حق احسان خان صاحب که مقرر ما زیاده ازین است امور دنیا اتفاقی است بران نازان
نباید شد همیشه اهتمام وران باید کرد که زبان مردم وا نشود از زبان مردم باید ترسید دیگر آنکه در القاب کسانی که در سن از خود
بزرگتر باشند یا محبت شفقت پیش نباید لفظ مشفق نباید نوشت قبله نوشته منبع عنایت و احسان یا مخدوم امیدگاه باید نوشت
زیاده خیریت رقعه ۱۴۲ رقعه شریف در لف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه از لشکر ظفر اثر مرقوم دهم ربیع الاول که در
اسعد از منه بتاریخ چهار دهم تقویمی و بیست دهم رویتی بروز شنبه که عبارت از دیروز باشد رسیده مسرور ساخت حق تعالی
در همه اوقات درین سفر همراه باد از خط دیروزه چنین ترشح می نماید که هنوز دو سه ماه تشریف داشتن ملازمان والا جاه
والا مناقب عالیشان درین ضلع اتفاق افتد خدا کند که درین لیالی و ایام پولی بدست شما بیاید تا از کیسه قرض کرده
بمصرف می آرید ایمن شوید و آنچه باقی ماند انجا بفرستید و دلهارا واشد می دست دهد من درین مقام تعجیل و اضطراب ندارم
لیکن شما نام خدا احوال اهل زمانه را خوب می دانید و در فرستادن باورچی چند چیز مانع شد یکی بدست آوردن باورچی
جوان خوش ظاهر و پخته کار در صناعت طبخ شما هم بجای خود انصاف بکنید که شخص صاحب این جامعیت کجا پیدا می شود و اگر
هست لکهنو را بی پانزده کی می گذارد دوم نصیحت بزرگان است که آدم را لازم نیست که بخانه آقا یا امیر عظیم الشان سوای
آقا باورچی بار کار بدارد یا طباخ معرفت خود بیارد و این امور را بذمه دارد و غیره باورچیخانه باید گذاشت زیرا که بیشتر این گونه آدمیان
متوهم و متلون الطبع و طفل مزاج واقع می شوند و رفقای شان دشمن یکدیگر گاه باشد که بعد طعام خوردن وجعی در معده
پیدا شد و تخمه یا هیضه رو داد خورنده بجان عرض جان داد و باورچی و فریش هر دو بدنام یا مقید شدند یا معرض تلف
در آمدند لیکن این اندیشها در جاهای بزرگ مثل جناب عالی دام اقباله یا دیگر امرای بد طبع متوهم است صاحب والا مناقب
شما مرد بزرگ و دانا و رفقایش نیز نیکو خصال اند اگر همه جا همین معامله باشد پس باید که در دنیا کسی بسبب نوکری کسی نشود
برباد و رجی چه موقوف است خدمتگار هم می تواند که آقا را نیز هلاک کند همیشه دوستان برای دوستان هدایا از قسم حلویات
و غیر آن میفرستند اگر همین وسوسها گنجایش داشته باشد ممکن نیست که کسی چیزی از دست کسی یا فرستاده کسی بخورد
لیکن با اینهمه احتیاط این را می خواهد که برای اعاظم امرا که کشتن و مقید نمودن آدمی قادر باشند باورچی نباید برد و هدیه
پیشکش از خوردنیها نیز نباید آورد و بجای این در دعوت چنین کسان زر نقد برای مصرف باورچیخانه مقرر است که همانجا
پخته شود نان بارا برای این نفرستم که جوان و خوش ظاهر و صناع از کجا بیاید و اگر باشد هم هفت روپیه لکهنو را کی از دست
می دهد سوای این طباخی و خدمتگاری دو عهده کی بذمه خود می گیرد چند روز است که پیش نامشخص که عمرش
زیاده از بیست و پنج نباشد و صورتش هم صورت آدمی است پیش من امیدوار نوکری صاحب والا مناقب آمده بود
من هم راضی شده بودم می خواستم که او را به هفت روپیه خرسند ساخته بفرستم چون در همان ایام خط شما متضمن ترجیح
صاحب عالیجاه رسید و این اندیشه هم بخاطر راه یافت که مبادا اینهم پسند شفیقم نیفتد اگر باز هم زری داده مرخص نماید غالبا

دوم اینکه مقارن همین عبارت از کلک بلاغت سلک شما ترشح نموده بود که شرف صدور بخشیده ریش افکار دل را
آشنای مرهم اطمینان گردانید این فقره لائق تحسین و آفرین است لیکن همین لفظ افکار که صفت ریش واقع شده مخفی
گردد پوشیده نماند که ریش دو معنی دارد یکی زخم دوم صاحب تخم را گویند و ریش بمعنی دل زخم دار است دل موصوف
و ریش صفت آن و ریش دل بمعنی زخم دل می آید و ریش افکار هیچ معنی ندارد ظاهر است که اگر ریش را مضاف و افکار را
مضاف الیه قرار دهیم مفید معنی نمی افتد و اگر افکار را صفت ریش بدانیم باز هم همین حال دارد این غلط مخصوص شما
نیست اکثری از منشیان صاحب عومی درین مقام لغزش پا می نمایند خصوصا در لفظ اخبار اخیار که در رقائم کسانی
دیده می شود که مغرور بهمه دانی جانشینی فرعون و نمرود را سزاوار اند لیکن چون شما ذهن خوبی دارید و مشتاق صحبت
الفاظ می باشید و بر شما بیگانگی تنگ تحقیق است صدور این اغلاط از مثل شما قند دستگاه موجب تزلزل از نام اعتبار
دیگر آنکه سوای خط میان کلشیر و سید محمد خان که جواب هر دو فرستاده شد هیچ خطی ملفوف خط صاحب نبود که جواب
آن ازین طرف نرسید امیر صاحب نوشته اند که جواب خط غلام علیخان نفرستادید خدا شاهد است که نه خط میر سعد الله
بمن رسید و نه خط غلام علیخان شاید از سهو در خط پیچیده باشند بالجمله این قصص چکار است حالا سر رشته مطلب دیگر بدست
می آرم این است که اراده جناب عالی دام اقباله این بود که از تیراسی که نام دهی است بر کنار نهر جو کا سوای بیراسه مشهور که
معبر کیا گهراست بلکهنو بر گردند لیکن با ظهار جوتسیس و هم موافق عرض حکیم مهدی علیخان بسمع مبارک رسید که در جنگل
سر پته که دیروز مضرب خیام دولت شد شیر بسیار است چون خود بدولت عاشق شیر و شیر اند باین طرف برگشتند از این
جهت در مراجعت تعویق واقع شد بلی اغراق و غلو میکنیم که دهی شب شب ماه درین میدان لطفی داشت که کیفیت
آن امری است جدانی تحریر و تقریر ادا نمی توان کرد جای شما بود تمام صحرا فرش نور داشت دیروز هم دو شیر دیگر
شکار شد و یکتای دیگر پیشتر حالا همگی بجیده تا شد چند روز درینجا گشت است بعد ازین باید دید خبر عوام است که برای
شکار فیال از کهاگهرا عبور خواهند کرد و لیکن بدل نمیخور روز زیاده خیریت

رقعه ۱۴۵

میان امامی صاحب سلمکم الله تعالی
بعد سلام شوق واضح باد که دیروز که چارم ربیع الاول ۱۲۲۴ سنه هجری بود از ریا بهر کوچ سه کروه یا چار کروه
بکنار نهر گمتی رسیدیم اینجا جهبونده نام جانور کوچک پیدا که نیش آن در یکساعت آدم را فنا می سازد و علاج
در ای پیدا راج سیاه نیست باین طریق که آن را بر سر قلیان گذاشته قلیان را بقوت تمام بکشند تا زهر آن از بدن
بیرون آید بسیار است لیکن الحمد لله که یک کس را هنوز نگزیده قاعده این بی پیر است که خود بخود نیش نمی زند تا وقتیکه
نه بدست کسی نیاید خلاصه امروز درینجا مقام است و فردا هم بقرینه مقام دریافت می شود دیروز مزاج دشمنان
جناب عالی دام اقباله قدری حرارت بهم رسانیده بود ازین جهت تمام راه بسواری پالکی داخل سرادق دولت
گردیدند لیکن امروز بفضل الهی است صبح سوار شده در دوازده گله تفنگ انداختن دوازده بلدرچی شکار
کردند دیروز حضرت صاحب عالم بهادر چند دو سیب و انبه و بهی تازه و بادنجان و لوز پسته و حلوای خوبانی پخته برای
جناب عالی فرستاده بودند امروز پنج اشرفی نذر الوش و سواری گذرانیدند خلاصه صحبت بسیار خوب است اگر

رقعه ۱۴۵ اقبال نامه میرزا

اگر آسمان چشم نکند امید است دیگر آنکه شما را و والده جد و عموی شما را درین سفر بسیار یاد می کنم لیکن شاید از آن میگویم که این سفر سفر نیست عجب سیریست که روح را تازه میکند حضرت نواب وزیر الممالک جای در بار زن وارد که زود از آن کسی خفه شوند شخصی عرض کرده بود که امروز خیمه بفلان طرف روان باید کرد ارشاد شد که آنجا آب بسیار کم است برف ثانی با تو عرض رسانید که سقاها رفته آبها می آرند ارشاد شد که من برای حظ نفس خود نمی خواهم که خلق خدا متصدیع شود و امید است که این رعیت پروری که در مزاج جناب عالی یافته میشود شاید در امرای سلف باشد و الا امرای این وقت را هیچ نسبت با ایشان نیست و نبوده و از عنایت جناب مرشدزاده چه عرض نمایم که بر ستم را سواری رتهه عنایت می شود و در بر کار می آید برای فقیر خود چوپاله معین است دو سه روز پیش ازین هم که خیمه بکنار آب اتفاق می افتاد جای خالی کیفیتی داشت آن روی آب چه قلمهای خوب بشبه بواسطی بود لیکن که بر دو و بسیار دو سوای این مردم را با خطاطی چه سروکار و قلم خوب برای خوشنویس باید یا آن خطی که خوانده شود سروکار است بالجمله ازین قطعه زمین چار طرف راه است از انجمله راهی بلکهنو هم می رود بقول بار بردار عوام خبر مراجعت هم گرم است باید دید دیگر آنکه خطی بنام منوچی پسر لاله فقیر چند مهاجن ملفوف است بخشش علی باید گفت که بر سر پل پخته که دکانهای قصابان در آنجاست رفته حوالی لاله فقیر چند خزانچی حیدر بیگ خان تحقیق نموده این خط را نزد منوچی برساند زیاده خیریت

رقعه ۱۴۶

خواجه اما می اطال عمره دو خط شما یکی بیشتر که در ان احوال زن ضارب شوهر خود مرقوم بود دیگری دیروز که بست و یکم بود رسید من برای اینکه فائده تمام بشما رسد بر کاغذ جداگانه شرح رقعه مینوشتم اگر بجای خود آن رقعه را با کاغذ من مقابله خواهند کرد معنی عبارتها بخوبی دریافت خواهد شد باین صورت که لفظ اول رقعه را با لفظ اول شرح مقابل بکنید و لفظ دوم را با لفظ دوم همچنین سوم را با سوم و چهارم را با چهارم و جای که مطلب ازان الفاظ خوب بیان نمی آید آنجا توضیح بیان کرده شد حالا بپاس خاطر شما ترجمه هر لفظ زیر آن لفظ ثبت شده لیکن درین صورت معنی عبارت در بعضی جا خوب فهمیده نخواهد شد بهر صورت شما بجای خود مطالعه بکنید البته اکثر معلوم خواهد شد هر چه معلوم نمی شود خود آمده یاد خواهم داد یا باز در خط خود بنویسید که شرح آن نگاشته آید و احوال لشکر این است که در هفت کوچ بر معبر دهاندی گهات که پل آنجا بسته شده رسیده بودیم یک مقام در منزل پنجم و یکی در منزل اولین اتفاق افتاده اینجا که آمدیم خبر بود که برای آسانی گذاره بهیر از پل دو مقام خواهد بود تا دیروز که بست و یکم بود پیش خیمها و بهیر قدری بسیاران روی آب رفته بود و امروز خبر کوچ گرم بود لیکن دیروز وقت دوپهر جناب عالی از شکار چمن که برگشتند بخانه صاحب کلان جای آبی اتفاق شد و بعد ازان سه گهری کامل خلوت ماند از آنجا که برگشتند حکم میان آفرین و تحسین رسید که پیش خیمها و فیلان دیگر اسباب که بطرف دریا رفته است برگردانید و بطرف لکهنو روانه بکنید بمجرد حکم هر کارها فهمیدند و تا نصف شب بلکه تا آخر شب اسباب زیادی می آمد ازین جهت امروز باز مقام شد فردا کوچ است یاران بطور خود گفتگو ها دارند بعضی کیشی لار دیرلار کیم اودل اوغ نصرانی لرکیم مارچه نصرانی لار حضرالیر و مکلکته انجنده قالو میندیر ایس ده اوزی حرکت سیله مجاریه قیلیدی وا ای قیشون اولده دیرلار بعضی مونداق ایسیار لار کیم میر خان افغان انگریزی حرکت ازره قرنفو لیجه ده اوجدی و کنه کیشی لارنی اولدردی تنگری بیلسون نسیا

با تیلنگایان و ذرباره گلگوچی لا از اینجا بالا گیریم صحت الدوله فی آنا فیصل آباد ده سیزدهمی نو توپ در نزدیک بار گیریم و گویا زینه
با بالکون تا افغان و نسون محو باچون جناب عالی و صاحبان کلان ایکلاسی بند و بست اچون گنجایش ندارد رقعه ۱۴۷ پوشیده نماند
که والد شما از تاریخ بستم باتفاق میر صاحب در حویلی نو تعمیر آمده اند امروز که روز شنبه و بست و سوم است بخانه وقت سه پهر
خواهند رفت بهمین حساب پیروز عرضه شما آخر روز رسید رحیم بیگ عرضه مذکوره را این وقت که دو پهر هنوز نزده اند آورد
عرضه و خط آمی خود هم بمطالعه درآوردم رفتن شما ببلیه بیشتر پیش از تحریر شما در خیال من بود این هیر اشند بجان هیر انند است
که میر فرا دبیر شش درس میداده و گرد گنگا رام هم در نقل طلبیدن میر بخش اخوان تمام او می برند آنچه از حالات منشی نوشته بودید
معلوم شد هر گاه صاحب اینجا می آید و او استعفا نوشته است فهمیده می شود و بقول شما بهر صورت آدمی را تابع بخت
و اتفاق باید بود و اصل این است که امور دنیوی همه متعلق اتفاق است عقل و تدبیر درین مقام دخل ندارد لیکن عقل هم
چیزی است که آدم بآن مطعون نمی شود یعنی دانا را باید که کاری نکند که عقلا او را ذلیل دانند با عوام سر و کار نداشته باشد
هزار شکر می کنم که شما اینجا نمی آیید اگر بطریق رخصت بعد چندی اتفاق افتد مضایقه نیست والا بر کمی و بیشی علاقه نظر انداخته نباید
همین کم و زیاده میشود و فی الواقع دانایان نسبت را هیچ دانسته اند و سپید انند درین عرضه سوای این عبارت که منافع آنها
تعلق از آن چار دغلطی نبود زیرا که تعلق بآن وار دمی بایست حال احسن بفضل الهی چاق است خاطر شریف جمع باشد
عند الفرصت گاه گاهی رسم تحریر با آقا صاحبان مخدوم هم جاری باید داشت اگر ایشان در بند رسمیات نیستند لیکن باز تقاضای
محبت همین را می خواهد و گنگا رام هم خود را فدای شما می داند آقا صاحب کلان نام خدا حالا تندرست و از پرهیز کناره گرفته اند
از قسم طعام و شیرینی و میوه فصل هرچه بدست می آید میخورند دیگر خیریت رقعه ۱۴۸ اشام دیروزه رحیم بیگ سه کهیس در نقل
و خط میر نصیر الدین محمد در دست همراه بهلبانی که زر نقد مهاجنان از دهلی آورده بود اینجا آمد من چون سر نامه را خواندم
نگاه برحیم بیگ کردم دانستم که شاید میر موصوف این ثوب را برای من فرستاده باشند بخاطر این بود که همراه همین بهلبان
مسترد سازم زیرا که من عادی این چیز نیستم لیکن چون خط بمطالعه درآوردم معلوم شد که دو جفت کهیس که چهار عدد باشد
برای ناهر سنگه فرستاده اند آن وقت خود جای گفتگو باقی نماند چون از بهلبان پرسیدم که این خود سه تاست چهارم
کجاست گفت بعلت محصول بر پشت که در عمل انگریز بهادر جاریست بر کنار دریای گنگا بر مهندی گهات گذاشته آمده ام سه روپیه
بدهند که فردا برگذر مذکور رفته آن را هم بیارم فقیر با آغا صاحب گفتم ملازمان آغا صاحب زر مذکور را داده کهیسها را از وی گرفتند معلوم شد که کهیسها را
در سه روپیه گرو گذاشته بود که جابجا داغدار شده بنوعیکه بعد شستن داغهای مذکور دور نمی تواند شد پس بهمین قرینه معلوم
که میر موصوف کهیسها بمهاجنی داده باشد و آن مهاجن در بهل خود گذاشته اینجا روانه نموده بهلبان حرامزاده این حیله
پیش کرد تا زری بدست آید والا محصول چهار کهیس سه روپیه نمی تواند شد خوب از ما چه میرود ما بطرف ثانی این احوال را
خواهیم نوشت امروز ناهر سنگه هم آمده اند هر سه کهیس تفویض ایشان نموده شد هر وقت که کهیس چارم می آید آن هم سپرد
ایشان خواهد شد یک روپیه از جیب برآورده با آغا صاحب می دادند که این را بگیرید دو روپیه باقی از خانه خواهم فرستاد
آغا صاحب نگرفتند بجان شما که ناهر سنگه هرگز مرد طماع نیست که گاهی اشاره درین باب بطرف ثانی نکرده بلکه این قدر

رقعه ۱۵۲ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی انسانه ترکی را که خود بنفس نفیس تحریر فرموده اید میر نصیر الدین برای مطالعه
بدید جناب ممدوح درین روزها لغات جا بجا شرح را بتصحیح رسانیده یاد می گیرند و عبارت هم کم کم بطور خود می نویسند
می خواهند که از تصنیف صاحب هم حظی بردارند لیکن اگر آدم جناب ممدوح بیاید آدم خود همراه آن آدم کرده باید فرستاد
این از برای آن است که شما آدم ایشان را خوب می شناسید والا این قدر سعی مصرف نداشت و این رقعه هم برای
همین نوشته شد والا اگر جناب ممدوح خود دو چار شده می طلبید ند حاجت برقعه هم نبود زیاده خیریت رقعه ۱۵۳
خواجه امام الدین سمرقندی اصل سلمکم الله تعالی مسوده افسانه تازه رسید دل بسیار خوش شد صد آفرین بلکه هزار مرحبا بخشی
و کوب بخشی باید و هینکه در بعضی مقام های شما اندکی بخشیده است این هم از سبب عدم مواظبت است این قدر بخاطر داشته
باشید که تعریف هر کسیکه در کتاب ضرور افتد نام آن شخص را بعد فقرات مشتمل بر مدح او ذکر می کنند اگرچه مطلب بتقدیم
نام او نیز حاصل میشود لیکن پسندیده تر این است که اسم ممدوح بعد فقرات مدح مذکور نمایند این چیزها داخل غلط نیست
بلکه از عدم معرفت تحریر دست می دهد زیاده زیاده رقعه ۱۵۴ میان امامی بعد سلام شوق واضح باد که خط شما مرقوم
چاردهم شهر حال امروز که هفدهم ماه مذکور است رسیده مسرور ساخت عبارت خط قابل تحسین و آفرین بود والا در دو لفظ
غلط واقع شده یکی قا ن توقاق بمعنی خون ریختن بجای قا ن توکاق هرچند در ترکی قاف و کاف یک است
لیکن توقاق بمعنی زائیدن است و توکماق بمعنی ریختن دوم در مدح امیر صاحب این فقره در احوال دیگر اطبیب
نوشته اید امیر صاحب کوچک دل هم که خدا خاک ایشان را برای رحم بر حال غریبان سرشته است و احد در پیش ادا کرده
و چنین می بایست که خدا خاک ایشان را بآب رحم بر حال غریبان سرشته است و آنچه از یکسی مرد معلوم مرقوم بودن
شناخته اید مترجم است من زیاده روپیه برای خرج راه او داده بودم شش یکبار و پنج یکبار لیکن چون شیوه فقیر
مراعات حال بنی آدم است حرامزاده باشد یا حلال زاده احوال او را نیز خواه راست خواه دروغ شنیده
رحم میکردم بهمین طریق مردم صدها گرفته اند و هیچ یکی از ینها آشنای من نبوده است لیکن بیزی شولان از این
حسن سلوک می دانند که فلانی از راه دوستی باسلوک می ورزد و نمی دانند که من آشنای صاحب عزیزم در دین کرام
می شناسم رقعه ۱۵۵ هر دو کاغذ مرزا حاجی صاحب تفویض رستم خان باید نمود و من فردا سه شنبه بعد چاشت آنجا
خواهم آمد آخر روز شما را همراه گرفته باز اینجا می آیم و کاغذی غیر از کاغذ مرزا حاجی صاحب است آن در جزودان شما که نهفته
من خود آمده دریافت می کنم رقعه ۱۵۶ پوشیده نماند که میر عبد الله بیچاره بتاریخ بست و نهم جمادی الاولی
۱۲۴۸ سنه روز دوشنبه در حویلی نو تعمیر مرض سل و دق برحمت الهی پیوست از نه ماه این عارضه داشت و پرهیز بجا
کرد لیکن خوب کرد اگر پرهیز هم میکرد چه میشد باتفاق اطبا کسی ازین بیماری جان نبرده است خلاصه از دو ماه در چه
بستر سپرد و سکیفت که آب و هوای اینجا بسیار با مزاج من موافقت کرده روزیکه مرد از یک پاس شب مانده سر رشته
نفس گم کرده بود و فواق شروع شد یک و نیم پاس روز باقی مانده جان بجان آفرین سپرد و پیش روی دروازه
همین حویلی تکیه فقیر است از چهل سال فقیر مذکور درین تکیه میبود و سالکذشته قضا کرد حالا کوچک ابدال او مالک است

انصاف بدست شماست هرچه شما بگوئید قبول می کنم خدا داند طرف ثانی چه فهمیده است که این خط زشت را خط آقای میر
دبیر عماد دانسته پنجاه روپیه قیمت کتاب بر زبان دارد اگر پسند صاحب باشد بگیرند مضایقه ندارد میان علی حسین امروز
روانه جونپور شدند سلام بخدمت شریف گفته عذر حاضر نشدن از کم فرصتیها کرده اند دیروز و پریروز که جواب دستخط
بود سه غزل تازه گفته شد شما همین وقت نقل آن گرفته همین کاغذ را که غزلها بر و نوشته شده از رقعه بریده پس فرستم خاطر
خواهید داد که نزد آقا صاحبان خواهد برد و من امروز از دوا مالیدن فارغ شدم فردا محمدی را طلبیده سپرد اشتی میکنم
رقعه ۱۶۱ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی خط اسمی والد شما میرسد بعد مطالعه اگر ممکن شود همین لفافه را قدری از
داده و بصمغ بسته ملفوف عرضه خود روانه سازید و خط قاضی صاحب که اسمی آغا صاحبان است میفرستم امروز میبرد
اگر پیش از عصر آدم جواب شان رسانید آن را هم ملفوف باید نمود و الا خطوط امروزه در ڈاک بفرستید خط آغا صاحبان
در خط دیگر خواهید فرستاد دیروز خط مرد معلوم رسید مرد که جلبر سند لاگهی چند خورده است حکم که میراث الله خان صاحب
خط مذکور را باین علت که غزلهای هندی نوشته بود بردند و الا ملاحظه شما میرسید رقعه ۱۶۲ خواجه امامی صاحب
سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق مخفی نماند که از دیروز در عجب ریگستانی افتاده ایم که هیچ میرسید امروز مقام است
فردا کوچ لیکن مقام امروزه درین ارض ذات الرمال بر من ناگوار است صبحی بار برآمده بود و بیاد داشتند اگر
پنجره و پیه بدست همین آدم میرسد گرفته پیش خود نگاه دارید هرگاه مهوّس معلوم بیاید باید داد که بیچاره بمصرف خود در آرد
رقعه ۱۶۳ خواجه صاحب من خط محمد شفیع که اسمی فقیر آمده بود برای مطالعه میرسد و رقعه دیگر که بنام پسر او بسته
فرستاده شد بعد مطالعه خطش رقعه را بر بستم باید داد که بخانه مشار الیه برساند و آقا صاحبان مخدوم وقت شام آدم
خود را نزد من فرستاده بودند چون من عادت ندارم که درین چیزها نام خود داخل کنم با نوشته پیش خود نگذارم از
رسیدن رقعه بسیار خجالت کشیدم لیکن بطور خود ابیات مذکوره را یاد می کنم اگر یاد می آید فهو المطلوب و الا امر در طور
دیگر درست می کنم رقعه ۱۶۴ خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی راقم داعی تا این وقت مهمان مرزا حاجی صاحب
بود حالا بجوالی آقا صاحبان تلطف نشان رسیده چون خبر تشریف آوری این صاحبان تا شام کرم است لهذا
موافق وعده دیشبی امشبی توانم رسید فردا بعد چاشت باتفاق میر صاحب ازین مخدومان مرخص خواهم شد
رقعه ۱۶۵ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی هرگاه خط بوالد خود بنویسید برای ملاحظه ایشان هم خواهید فرستاد
من یاد دارم که نقل آن تاریخها پیش شما هم بود شاید از خاطر شریف رفته است و میر مجید علی هم نقل آن نگرفته اند
من هرگز بخاطر ندارم و شب یک مادّه بدست آمده بود و قطعه آن نیز درست شد لیکن چون عدد مصرع بشمار در آورد
ده عدد کم بود مجبور متوجه مادّه دیگر شدم بعد زمانی این ماده بدست آمد قطعه از فقره ساخت پی شاه دین به
صدر دقی ٭ وزیر اعظم سند آن سپهر جلال ٭ دمید جان بتنم هاتفی ازین تاریخ ٭ نشان عهد و کمال
وسعادت و اقبال ٭ دیگر آنکه امروز یا فردا در عالم فرصت این چند غزل تازه فقیر را بر کاغذی نقل کرده بدست
آدم خود نزد آقا صاحبان مخدوم باید فرستاد فردا بتکلیف مرزا حاجی صاحب کربلای میروم و از آنجا باز بحضور خواهم

می ایم زیاده خیریت

رقعه ۱۶۶

خواجه امامی صاحب دریافت نمایند که معلوم نیست که دیروز یا امروز مرزا محمد چیله
پهلوان وان مرد جو گندم ریش که وقت آمدن این جا شما را بالای بام طلبیده سفارش او کرده بودم آمده بود و نیز یا هر
و صاحب در مقدمه هر دو کس بطوری که گفته بودم بجناب قبله و کعبه عرض کردید یا وقت مناسب نبود بهر حال اگر گفته شده باشد
مفصل نویسید والا بگویید و فردا جواب نویسید

رقعه ۱۶۷

خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی پنج روپیه به دست غلام علی
فرستاده شده باید گرفت و والده میان گو رفته باید گفت که مرزا قتیل بیشتر که دوستانش تحصیلدار پرگنات
انگریزی بودند سفارش اکثر مردم بآنها می نوشت و همه بقدر مقسوم خود کامیاب می شدند در ینولا که آشنایانش همه معزول
شده اند سفارشش یک روپیه با بهار وانی دارد و سابق هم خط نوشته باهل حاجت می داد این نیست که زر برای کسی طلبید
مگر دو سه بار از بعضی دوستان راسخ این هم بعمل آورده بود و گاهی که کسی همین جا داده از پیش خود داده است این قدر
گفته باز بگویند که این پنج روپیه بگفته شما از پیش خود برای آن زن که فرستاده اند باو بدهند زیاده خیریت

رقعه ۱۶۸

عرضی شما بجناب خانصاحب قبله و کعبه بریده روز که پنجم ماه مبارک بود رسید چون من اینجا بوده ام و والده تمام از باعث هجوم
فرستادن آن نزد من فراموش نمودند امروز که از خانه آقا صاحبان اینجا آمدم بمطالعه من در آمد تحصیلداری و هر چه
غیر از این داخل مناصب عزت در سرکار کمپنی انگریز بهادر است همه وابسته بلطف و عنایت آقای عالیجناب است
اگر صاحبان بورد این تجویز را پسند نمایند انشاء الله تحصیلداری برای شما ارزانی والا جای اندیشه نیست خدا آقا را سلامت
دارد اگر او را پرداخت شما منظور است بطریق دیگر کامیاب خواهید شد نزد من اینهمه در اصل از سبب مهربانی او ست
که بظاهر حاضر باشی و خدمت شما باعث آن باشد در ینولا آشنایی از من پوربی خطی بمن نوشته بود و خط مذکور بمعرفت
آقا صاحب مختار بمن رسید شخص مذکور نوشته بود که چهار عامل برای پرگنات حضور تحصیل تجویز شده پرگنات
بفرخ آباد رفته است یا نزد صاحبان بورد هر جا که باشند درست بخاطر نمانده است و صاحب والا مناقب منتظر جواب
هرگاه این التماس پذیرا خواهد شد عمال مذکور که یکی از آن شما باشید بر سر پرگنه خواهند رفت تمام شد مضمون
خط آشنای مذکور بیچاره همین قدر نوشته بود اگر فضل الهی شامل حال شما شود این شخص را رفیق خود خواهید کرد
مسکین در اینجا حالی ندارد بعد مدتی ده روپیه سکه برای پسر خود فرستاده بود بخانه او رسانیده شد و سید حسن خان
خطی به برادر خود میان سید علی نوشته بودند که تحصیلداری بنام خواجه امامی صاحب مقرر شد چون هندوستانیان
از طریق انگریزان بکلی خبر ندارند وضیع و شریف اینجا گمان بردند که شما از من نوکر رفتید و این قدر نفهمیدند که در سرکار
انگریز آنچه تجویز می شود پیش از آنکه شخصی برکاری منصوب نموده آید جا بجا همین شهرت میگیرد که فلان خدمت بفلانی قرار یافت بهر حال
فال نیک اثری دارد و آنچه در افواه و السنه جا گرفته است روزی در همین روزها بظهور می آید لیکن یاد دعاگویان را در وقت ترقی
یاد باید داشت آنجا چنین واضح باد که رقعه کوچکی که اسمی من درین عرضه بود بمطالعه در آوردم من بعد خطی اسمی آقا صاحبان
مخدوم نزد ایشان فرستادم هر وقت که جواب میرسد نزد خود نگاه میدارم در خط دیگر ملفوف کرده خواهم فرستاد و آنچه
در خط سابق نوشته بودم که دو جا در خط شما غلطی دیده شد تفصیلش این است که این تحریر در عالم تعجیل و تردد خاطر معتبر نیست

شما هم میدانید که محو با جای خطی نوشته می شود و مهمل باهای هوز مینویسند لیکن از سبب سرعت یا متعلق بودن خاطر بکار
دیگر بالکل از قلم شما ترشح نموده انشاء الله العزیز وقتیکه بر مطلوب ظفر می یابید و اطمینانی بهم میرسد آنوقت برهان قاطع و دیگر
یکدو کتاب لغت نزد صاحب فرستاده خواهد شد صاحب من من ازین خوشی ندارم که شما بوعلی سینا شوید ظاهر خود را
درست بکنید من ترقی شما در دنیا می خواهم اگر خدا علم و دولت هر دو بدهد سبحان الله کور چه می خواهد دو چشم بینا
و اگر علم بقدر ضرورت عطا فرماید و دولت زیاده از حد لیکن بعزت تمام نه بذلت زهی طالع و خهی عنایت خدا و اله
این بار خطی برای تا هر سنگه نبود چون او بذات خود و شتان خبر فرحت اثر شماست و میداند که محبت او در دل
شماست از راه اختلاط کلمه بر زبان می آرد لیکن از دل نیست اگر جواب صد خط نخواهید نوشت او خط صدم خواهد
امروز مردکه از دو پهر انجا وارد است شام خواهد رفت خطش ملفوف است و دو کاغذ دیگر یکی عنایت نامه حاجی
نامی دوم کاغذ غزلهای مشاعره حال

رقعه ۱۶۹

سلمکم الله تعالی پوشیده نماند که لفافه اسمی آغا صاحب مهربان حضور
پرنور بر نوشته بست و یکم شهر حال بمن رسید و احدی بران مطلع نشد صورت حال این است که من بیست و روز
شهر حال بود خبر روانگی امیر صاحب تا بیست و ششم شنیدم برای ترخیص ملازمان جناب بنجاس آمدم
ایشان برهم زدم حالا در شروع ایام برشگال روانه خواهند شد و دیروز که بست و چهارم و روز دوشنبه بود دادم
آغا صاحب دام مجدهم آن لفافه را مخفی آورده رستم را بیرون دروازه برده باو سپرده در رفت رستم نیز با خفای تمام
بمن رسانید خط مرزا ابوالحسن خان دیوان هم در لف آن بود همه بخوبی خوانده شد و کسی ندانست چون من در بنجاس هم
و آغا صاحب آنجا جواب از طرف ایشان بعد ازین خواهد رسید و بر جواب چه موقوف است ایشان شب و روز
در یاد شما هستند تحریر خطوط در مقام داعی شدن ضرورت احوال تازه میشود باقی همین یک خط برای همه دوستان
کفایت میکند صد آفرین بر شما که برسر نامه نام آغا صاحب نوشته بودید و الا احتمال آن بود که چوبداران
و پیاده ها به هرکاره ڈاک می گفتند که میرزا قتیل بنجاس رفته است و هرکاره بیچاره دریافت حال اینجا می آمد اگر
من تنها اینجا خط را میگرفتم باز هم قباحتی نداشت و اگر جائی میرفتم صاحبان خانه خط را گرفته از راه بی تکلفی بخوانند
لیکن این احتمال من خیلی ضعیف است زیرا که من وقت آمدن خود بهمه آدمهای اینجا چه چوبدار و چه پیاده طلبیده تقید کرده
آمده بودم که هرگاه خطی بنام من آید شما آن خط و هرکاره را پیش آغا صاحب بیارید هرگز بنجاس یا جای دیگر نفرستاد
اگر خلاف این بعمل آورید از نوکری برطرف خواهید شد آغا صاحب هم قدغن کرده تاکید نموده ندرین صورت
آمدن خط بنجاس احتمالی نداشت لیکن بسیار بدا ثانی کار کردید رحمت خدا بر شما دیروز وقت شام در خط
خانگی خطی بنام صاحب بڈاک فرستاده شد در خط مذکور چند لفظ تعزیت حادثه جانگداز هم هست اعاده آن
چه ضرور حالا بعد ازین که عرضه برای جد امجد خود نویسید آمدن مولوی کلیم الدین مفتی عدالت و دیگر ارباب
عزت و مناسبت شدن حسب و الا قدر راز دریافت این سانحه حواله قلم باید نمود تا در نظر این مردم عزت شما
در رقعه همین که در مقدمه روانگی خانصاحب از لکهنو بحضور نموده بسیار بجا شد زیرا که نمودن رقعه وقت استغنا

استفسار صاحب الاجاه از احوال خانصاحب زیبا بود از طرف خود چه تشفی داشت صاحب من بعد ازین انچه بسیوم آنرا حکم قطعی ندانید مشوره خیال کنید هر چه مناسب وقت و در رای شما پسندیده نماید بعمل آورده باشید نام خدا رای شما صائب و نزد من پسندیده است رقعه ۱۷۰ خواجه صاحب عالی قدر سلمه الله تعالی پریروز خط بهجت نمط رسید موجب مسرت فراوان گردید نوشته بودید که تاج الدین حسین خان باز بتحصیل اراضی پهپوند مامور شده لیکن این لفظ را معمور بعین مهمله نوشته بودید پوشیده نماند که مامور بصیغه مفعول از امر بامر آمده است و درین مقام همین انسب می نماید و معمور بمعنی آباد و ان تعریف شهر است درینجا چه گنجایش دارد و معنی این شعر مرزا رفیع سودا شیخ

هو اجب کفر ثابت هی یهه تمغای مسلمانی ❊ نه چهوتی شیخ سی زنار تسبیح سلیمانی ❊ این است که تمغا بتای قرشت مفتوح و میم ساکن بمعنی زر یکه گذربانان و راهداران بحکم حاکم از تاجران و دیگر رهگذران گیرند این معنی مستعمل لغوی و در استعمال بمعنی سود و نفع است و سلیمانی سنگی است برنگ کبود که درمیان آن رگ سفیدی می باشد که آنرا زنار میگویند غرض شاعر این است که کفر و اسلام هر دو در اصل یک است و فرق ظاهری نزدیک اهل تحقیق نامعتبر هرگاه کفر ثابت شد همان ثبوت کفر سود مسلمانیست یعنی اسلام عین کفر و کفر عین اسلام است هر دو از هم جدا نمی شوند چنانکه زنار از تسبیح سلیمانی منفک نمیتواند شد همین صورت کفر از اسلام و اسلام از کفر جدا نمیگردد و شیخ با این تقوی نمیتواند که زنار را از تسبیح سلیمانی جدا سازد تمام شد این هم دیگر اینکه حال الحسن بفضل شافی مطلق از سابق بهتر است اگرچه هنوز بحالت اصلی عود نموده لیکن کم کم بطور سابق اختلاط میکنند و میخندند و این دلیل تام بر صحت است گو بیاده راه نمیتواند رفت اکثر که میل طبع بطعبت گلی میشود یا دل رغبت بشیرینی میکنند با دم خود میگویند که فرمایش مرزا صاحب بیان وقتیکه می آید سوال هر دو چیز میکنند من البته بطعبت گلی بسیطلبم لیکن چون طبیب از شیرینی خوردن منع کرده است بهر طور که میشود از سر او وا می کنیم اگر گاهی اتفاق می شود یک نبات ریزه باو میدهم باشیرینی پیتهه لیکن چون نزد حکیم اینهم مضر است بقدر و نمیدهم در مقدمه معامله دیوان چند انچه جناب قبله و کعبه بشما نوشته اند بران عمل نمائید نیک و بد را بانجام کار در نظر داشته باشید دیروز مشاعره بود از باعث آمدن بعضی احباب خاطر داری آنها و هم در شاهزاده مرزا جهانگیر بهادر زیاده از پنج غزل هر غزل هفت بیتی اتفاق نشد در خط آینده فرستاده خواهد شد مرزا جهانگیر شاهزاده روز پنجشنبه بست و چهارم محرم داخل لکهنو شدند جناب عالی با حشم تمام که شاید آصف الدوله باین صورت استقبال مرزا شاهزاده نکرده باشند پذیره شده بودند شاهزاده موصوف با وصف غرور سلطنت و بد مزاجی جناب عالی را در یک هودج پهلوی خود نشانیدند شاهزاده موصوف رخت انگریزی میپوشد و بر جانوری ارغوانی رنگ سوار میشود چهار کس دیگر از رفیقانش همین هیئت دارند فقیر را هم یک روز اتفاق صحبت با و شد همین که سلام کردم کرسی طلب کرد و فقیر را نشانید و چیزی هم همراه خود خورانید دیگر خیریت رقعه ۱۷۱ بعد اشتیاق واضح باد که دیروز که یازدهم شهر حال بود لفافه خطوط شما رسید و رقعه مختصر که بنام من بود آن هم بمطالعه درآمد تاج الدین حسین خانصاحب به پهپوند رسیده کاغذ دیگر برای کاتب خواهند فرستاد و امروز آقا صاحبان خط دیگر که برای من در زبان اردو نوشته بودید فرستادند

رقعه ۱۷۰

استقبال مرزا جهانگیر ...

رقعه ۱۷۱

واحوال دریافت گردید وخط پیشتر هم نزد صاحب فرستاده شد یکی حسین بیک خواهد آورد و دیگی بطور خود در ڈاک اگر با
سلست بعد ازین اگر خطها بال خطاب شد درین لفافه فرستادن مصلحت نیست بدر دولت حضرت صاحب عالم فرستادن مصلحت
من با آقا صاحب مختار فهمانیده ام که اگر بعد ازین خط خواجه امامی اینجا بیاید اگر آن وقت من اینجا باشم بهتر والا پیش خود
نگاه داشته بتوسط آدم خود در گوش من اطلاع بکنید هر جا که مناسب خواهد بود خواهم طلبید یا نزد خود نگاه باید داشت آدم
براحوال دیروز جد امجد شما بعد مطالعه خط خیلی بی حواس شدند امروز رقعه بمن نوشتند که خواجه امامی مفت از دست رفت
خدا داند حالا در چه بلا گرفتار خواهد شد صلاحی به ازین نیست که خواجه قاضی آنجا رفته او را همراه خود
بیارد و تاج الدین حسین خان صاحب بعد مطالعه خط شما بسیار منغص شدند و بمن نوشتند که شما بجناب خانصاحب
و قبله عرض بکنید که خطی بنام من متضمن نفرت خود از کار شکوه آباد و اطاعت عامل آنجا و رغبت خواجه امامی باین کار باید
لطف و عنایت صاحب والاجناب پاس حکم حضور بنویسند و این قدر مضمون دیگر هم باشد که برخوردار بالفعل از حکم آقای خود
چاره ندارد لیکن آئینده وقت روانگی صاحب عالیشان او را آنجا خواهم گذاشت و مترصد از تفضلات خداوند نعمت که هم
که او را وقت روانگی یاد فرمایند تمام شد مضمون تاج الدین حسین خان صاحب این وقت هنوز نزد تاج الدین حسین خان برای نمودن
رقعه قبله و کعبه و نزد قاضی صاحب برای نویسانیدن رقعه قبله و کعبه بنام خانصاحب رفته است نمی فهمم چه جواب آرد هر چه قرار
می یابد در خط فردا که ملفوف خطوط خانگی خواهد بود نوشته خواهد شد و خانصاحب هم زودتر می رسند اگر حضور از روانگی ایشان
بپرسند شما همین قدر عرض بکنید که روز پنجشنبه پانزدهم شهر حال یقین که روانه شده اند من بنابر احتیاط رقعه دیگر بی لفافه
اسمی شما درین خط پیچیده ام احیانا اگر صاحب والامناقب پرسند که خط مرزا قتیل متضمن این مضمون پیش شما کجاست
باید که همین رقعه را بنمائید دیگر خیریت

رقعه ۱۶۲

خطوط مرقومه بست و دوم شهر حال رسیده موضح مطلب گردید
آنچه از احوال همشیره زاده دیوان ابوالحسن خان نوشته اید دریافت شد معلوم نیست که این مرد عزیز پسر میر باقر علی
مرحوم است یا پسر کدام کس دیگر اگر پسر میر باقر علی است پس دوست قدیم این است پدرش با من محبت بسیار داشت
پیش از کدخدا شدن در لشکر نواب نجف خان مرحوم سی و چار سال یا پنج سال پیش ازین بودن میر مرحوم در خیمه
سید مرجان اتفاق می افتاد من هم در همان ایام از شاهجهان آباد وارد لشکر بودم و سید موصوف از محبان
من بود و اکثر اوقات از اوتاق خود برخاسته در اوتاق او میرفتم میر باقر را هم آنجا می دیدم گاهی از صبح تا وقت
چاشت و گاهی از سر شام تا نصف شب باهم اختلاط می کردیم در همان روزها هفت روز نسخه بدیع المیزان
که در علم منطق است پیش من می دید چون از نوره کوچ بیشتر شد من بنابر ضرورتی باکبرآباد روانه شدم بعد از آنکه
بازبه لشکر رسیدم شنیدم که میر مزبور بشاهجهان آباد روانه شد خاندان ایشان خیلی بزرگ است ایشان
در کشمیر ملقب بسادات مدنی اند میر مرتضی نامی فاضل زبردست صاحب اجتهاد در مذهب امامیه گذشته اند که خواجه
محمد علی با اینهمه کمال شاگرد ایشان بود میر موصوف عموی میر باقر علی می شوند میر باقر مرحوم را پسری بود در
کمال ذکاوت و اهلیت و وجاهت و تقوی در شانزده سالگی قطبی یا میبذی می خواند بیچاره مدقوق شده

شده و زندگی را غیر یاد کرده شاید برادر کلان همین آشنائی شما باشد این نقل طرفه نقلی است که میرزا فریبعلی اجناس را از قسم
کتاب وغیره پیش اکرام اسد خان فروخته بود چون دو سه بار خان موصوف بر وعده وفا نکرد میرزا پور بر در شده
تقاضای شدید نمود خان موصوف گفت که خدا هیچ آدم شریف را معامله با کشمیری نصیب نکند که عجب مردم بی حیا
و هین در پیچ می باشند میرزا فریبعلی گفت که شما هم زیاده هستید یعنی کشمیری تمام شد این داستان و آنچه از احوال آن کوت
برکوچی حواله قلم کرده اید طشت از بام افتاده است و راهم این قدر را اخفا منظور نیست سبب این است که چون مشابه
حیا درین قوم باقی نمانده و خود را داناترین خلائق میگیرند این عمل را بزعم خود بد نمیدانند و علاوه آن دیوثی را
داخل عیش می شمارند یعنی زن خود را روبروی خود نگائیدن می دهند و همچنین خواهر و دختر را نیز هر چند در حقیقت
که حرمت خود است خواهر و دختر کیستند چون زن کوت برکوچی را دیگران می گایند اولادش هم مشکوک است درین صورت
نه آن زن زن اوست نه دختر دختر او این قدر که از ذکر این عمل بدمی زند یا اگر کسی بگوید که شما کوت برکوچی هستید بد
می آید سبب این است که در نظر مردم صاحب این عمل ذلیل و خوار است و هنوز ایشان درین صناعت به مرتبه کمال
نرسیده اند و در بند تشخص ظاهری یعنی در بارداری و تجمل ظاهری هستند اگر این قید در میان نباشد رخت زنان
می پوشند و میان زنانه و این قوم چه فرق است ایشان هم بالطبع راغب باین می باشند که لباس زنانه بپوشند
و چه عجب که در خلوت همین عمل را می کرده باشند لیکن این مرد کوت برکوچی بحسب ظاهر خیلی خلیق و دست جود هم دارد
و تحمل حرف ناملائم هم ندارد از همین جهت عزتش باقی است لیکن لعنت خدا بهر حال شعر چه توان کرد مردمان
این اند * با همین مردمان بباید ساخت * از کیسه خود چه می رود هر کسی که بتواضع پیش آید با وملاقات باید داشت
میر نصیر الدین در بنارس و مولوی میر علی در مرشدآباد اند اکثر خطوط این صاحبان می آید میر موصوف در هر خط
مستفسر احوال صاحب و متاسف بر کمی مشاهره می باشند من هم خیلی خون جگر می خورم لیکن امور اختیاری نیست
اتفاقی است بسبیل تذکره همین است میر نصیر الدین صد روپیه از مال پدر خود می یابند و در بازوی خود چیزی پیدا نکرده اند
آن طفلک بیچاره از مدتی پیش منشی بود و نانش می خورد حالا در سررشته امانت به نیابت شخصی نوکر پنجاه روپیه شده است
لیکن این را یاد داشته باشید که این نوکری زیاده از دو ماه نیست چون منشی دو سه بار بلکهنو که آمد خدا داند بکدام تقریب
عمویش فرود آمده بود به همان تعارف این مرد که وبال گردن او شده بود برای رفع بدنامی این قدر بعمل آورده است والا در ایام قطع
هر چند تشیع این مرد که هم مشتمل علوم است بلکه مثل بازاریان تمام بزرگانش خارجی بوده اند والله زمانه از وجود آدم فهیم و عقل خالی شده است
والا انسان آدم بود که با اینگونه خر کره با حرف بزند این طفلک بیچاره بخت خر است برادر کوچکش در وقف هزار بار بروی چیده حرمت مردکه این
که بنام آن دوست شاه میرجان سید مرکو باز کوتش جسته است مردکه پیش مردم اظهار علم خود را هم میکند و بزعم خود می دانند که من از این عالمم
بسیار خوش خواهم شد و جا خود در دل من میکنید خطوط مرسله جابجا رسانیده شد کارهای من خود را مرز جواب نوشته ملفوف همین خط کرده اند و نزد
آقا صاحبان هنوز نفرستاده ام حالا آدم می برد جواب بیاد زین خواهد رسید رقعه ۱۲۳ هر چند در نهر الفصاحه الفاظیکه برای
نویسنده مکتوب مقابل شخص مساوی و بزرگ و خورد درکار باشد مذکور شده لیکن بعضی چیزها که تعلق به مرتبه طرف ثانی دارد که عند التقریر التحریر بکار آید

رقعه ۱۲۳

و در کتاب مذکور پیرایهٔ تحریر پذیرفته در اینجا نوشته می آید و اینها را طرق و سنن و آداب نامند که بعضی از اینها
سوای قلم و زبان تعلق بجوارح نیز دارند یعنی باعضای بدن انسانی مخفی نماند که در مقابل شخص مساوی خود را بنده
و مقابل خود را قبله و قبلهٔ حاجات هم گفتن درست آمد صاحب و قبله و قبله و کعبه نیز و استاد و مرشد را هم باید گفت
و به پدر زن نیز مضایقه ندارد بشرطیکه آقا نباشد لیکن پدر را نباید گفت و لفظ پیر و مرشد سوای استاد و مرشد بدیگری
نباید گفت لیکن استاد که علوم کتابی بیاد این کس داده استاد در فنون دیگر مثل کشتی و غیره صناعات کم رتبه در مقام
دادن را عنایت کردن نامند و به پدر سوای جد به پیر عنایت نباید گفت و در خطاب آنجناب باید گفت یا جناب عالی
یا جناب و حضرت هم مضایقه نیست لیکن مثل تو را اینها حضرت بعضی پدر استعمال نباید کرد و در غائبانه پدر را والد یا قبله گاه
باید گفت اگر همین اشخاص مقابل باشند روبروی آقا هیچ و پسر خود را در مقابل این صاحبان سوای شخص مساوی غلام زاده
گفتن مضایقه ندارد و در روبروی شخص مساوی صاحب شخص بنده زاده باید گفت روبروی پدر نام او باید برد و همچنین روبروی
بزرگانی که از پدر در مرتبه زیاده باشند مثل عم بزرگ و خال بزرگ لیکن اینجا غلام زاده گفتن نیز درست باشد چرا که سوای
شخص مساوی که آنجا خود را بنده گفتن سزاوار است و پسر خود را بنده زاده در مقابل اینها خود را غلام و فدوی باید گفت و نام پدر
روبروی بزرگان لفظ صاحب اضافه نباید کرد یعنی اگر کسی از بزرگان سوال کند که پدر شما چه نام دارد باید گفت
که زید یا عمرو زید صاحب و عمرو صاحب نباید گفت و در روبروی اینهمه صاحبان پدر و برادر کلان را استاده شده سلام باید کرد
و در مکتوبیکه برای بزرگی نویسند پسر خود را برخوردار فقط یا برخوردار کامگار نباید نوشت غلام زادهٔ زید یا عمرو یا فدوی زاده
و برای آشنای همسر بنده زاده باید نوشت آدم بر آداب آقا آقا بر چند قسم می باشد یکی آنکه این کس از سبب او کامیاب
مطلب گردیده یا اینکه از پیش خود سلوک می ورزد لیکن او را نیز آقائی است مثل سالهدار یا عامل پرگنه یا دیوان
پس چنین آقا را مربی و محسن و نوکر را رفیق و همدم و مصاحب نامند درین مقام عنایت کردن بجای دادن و به پدر خود
روبروی او قبله گاهی و قبله گاهی صاحب و والد گفتن مضایقه ندارد و سلام هم به بزرگ خود باید کرد و او را قبله و کعبه
و قبلهٔ حاجات باید گفت و در عالم اختلاط خداوند هم گفتن مضایقه ندارد و تعظیم دوستان هم باید کرد و تشریف بیاورید
و چه میفرمائید هم به دوستان و بزرگان گفتن معیوب نیست اما برای او عرضی باید نوشت برای بعضی
بعضی با مدد پسران او را نام بکمال عزت باید برد و در روبروی او تعظیم بزرگی باید کرد آدم بر آقای غنی جبر دست
مالک الملک که در ملک او دیگری شریک نباشد آدابش این است که روبروی او خود را غلام و پسر خود را خانه زاد باید گفت
غلام زاده نباید گفت و پدر خود را نیز غلام و برادر کلان را بنام یاد باید کرد و بی اضافت نمودن صاحب و دادن
او را مرحمت کردن یا دادن باید گفت عنایت کردن نباید گفت و در روبروی او تعظیم هیچ بزرگی نباید کرد و عند الله
هم الفاظ بزرگی امیر و حق کسی بر زبان نباید آورد و او را بسرکار جناب عالی یا حضور باید گفت و عند الخطاب
خداوند و اولادش را مرشد زاده و در روبروی او لفظ بهادر به پسرانش زیاده باید کرد و آمدن آنها تشریف آوردن
باید گفت الا بزرگان دین را و حضور او بزرگی تمام نام باید برد و بزرگان او را نیز یعنی پدرش را حضرت جنت آرامگاه

آرامگاه باید گفت و پدر کلانش را جنت آرامگاه کلان و تا خود نپرسد سخنی آغاز نباید کرد و اگر مطلبی ضروری افتد گرچه دست جور کرده ادا باید کرد و اگر برای کار رفتن حکم کند تسلیم کرده باید رفت و وقت باز آمدن و ادا کردن مطلب نیز تسلیم باید کرد و وقت مقابله او یک سلام و بعد از ان تسلیم کرده استاده باید شد یا باید نشست و اگر در روز سه بار یک ده بار سه و بیرون رفتن اتفاق افتد در هر مقابله سلام و تسلیم باید کرد و شاهزاده را امیر و میرزا نباید گفت و عند الخطاب لفظ کرامات بر زبان آورده عرض مطلب باید کرد و بندگان عالی و جناب عالی غائبانه آنها را نباید گفت بلکه صاحب عالم اولی بود رقعه ۱۲۷ پوشیده نماند که طبیعت قوتی است خالی از شعور که در سنگ و درخت و حیوان و آدمی امانت نهاده دست قدرت است مثلا سنگ را که از پائین ببالا می اندازند مجبور است که از بالا بپائین آید اگر مانعی نباشد مثل سقف یا درخت یا چیز دیگر پس حرکت سنگ را که از پائین ببالا رفته قسری نامند یعنی باختیار آدمیست باختیار سنگ نیست و از بالا بپائین آمدن او حرکت طبعی نامند یعنی طبع سنگ چنین اقتضا نموده که از بالا بپائین آمد و میل آهن بمقناطیس هم ازین قبیل است و بالیدن درختان و سبز شدن برگ نزدیک باریدن باران و وزیدن باد مراد نیز خصوصیت طبیعت دارد همچنین کرگدن نیز از کرگ ظاهر است که اگر کرگ را بزنجیر بسته مقابل آن بز را بند یا استاده کنند از بیم خواهد گریخت یا خواهد رمید یا خواهد مرد پس ترسیدن آن از کرگ امریست طبعی یعنی در اصل خلقت از کرگ میترسد و میل نمودن اطفال شیرخوار بپستان مادران و زنان پرورنده و ترسیدن جوان و پیر در مکان تنها وقت شب یا در جنگ نیز امری است طبعی پس آنچه امر طبعی است هرگز زایل پذیر نیست و ترک آن محال و قوت دیگر است که در سنگ و درخت نباشد خصوصیت بحیوان و آدمی دارد که آنرا عادت نامند و این قوتی بود که از تعلیم و فیض صحبت دیگری حاصل می شود مثل گربه ولایتی که چون در ابتدا با کبوتران پرورش یافته شود حمله بر کبوتری نکند یا فیل که دو سه بار آدم را کشته باشد حمله بر آدمی نکند یا بوزینه که هر کس او را بچوب یا چیز دیگر از تعلیم بترساند سلام برو کنند و عادت آدمی از قبیل وظیفه بسیار و عبادات و مثل زنان حرف زدن و رقصیدن و خود را زن دانستن و قمار باختن و شراب خوردن بسیار باشد و این امور طبعی نیست اگر صحبت قمار بازان هم نرسد هرگز قمار باز نخواهد شد همچنین صحبت بی پیران لیکن بعضی کسان که صاحب قوت قدسیه اند حسن و قبح هر چیز را دریافت می نمایند و صحبت اصحاب رذیلت را ترک کنند و ترک عادت هم چون ترک طبیعت بسیار مشکل است لیکن ممکن است که بعد مرور ترک عادت صورت بندد بخلاف ترک طبیعت که ممتنع باشد و موجودات دو گونه بود یا آنچه بقدرت الهی از وقتیکه موجود گشته بحال خود است مثال عقول و افلاک و ماه و مهر و دیگر ستارگان یا آنکه تبدیل بصورت دیگری نشود چون آب و آتش و باد و خاک یعنی باد بصورت آتش و آتش بصورت باد و همچنین خاک آب و آب خاک نشود یا فنا پذیر شود و بدیر چون درختان میوه دار و بی میوه مثل درخت انار و سرو یا زود تر چون درختان غله و بعضی گیاهی خودرو که سال بسال از زمین سر بر کشند و قلب ماهیت آنست که ماهیت چیز متغیر شود و این نیز ممتنع است مانند گندم شده نخود یا بالعکس یا طلا شدن مس که در مذهب اهل جنون حقیقتی دارد اما قلب ماهیت بی سعی آدمی بقدرت الهی خود بخود ممکن است چون بعضی جانوران کوچک که بعضی جانوران را بصورت خود سازند اگر شخصی بکمال باطن قلب ماهیت چیزی نماید

اگرچه دانایان قبول ندارند لیکن موافق عقیدهٔ خلق خدا این است که این حرکت اگر از پیغمبری بظهور آید آنرا معجزه نامند و اگر از ولی کرامات و خرق عادت و اگر از فاسق سحر و اگر از کافر استدراج گویند چون خرق بمعنی دریدن است و عادت بمعنی خوگر است را نیز خرق عادت نامند باین جهت که این کس عادت خود را پاره کرد یعنی از عادت بشری بیرون آمده این کار کرده شاید عادت درین مقام بمعنی طاقت بشری باشد و لفظ علحده در اصل علی حده بوده است لیکن در فارسی علحده نوشته می شود و در عربی علی حدة و فرق در عقل و عادت این است که این عبارت که فلانی این همه صاحب همت است که گوشت فرزندان خود در وقت ضرورت بمهمان می خوراند خلاف عادت باشد ظاهر است که این حرکت خلاف حرکات انسان خلاف عقل نیست یعنی ممکن است که شخصی از راه جنون یا کم عقلی در عالم فقدان لحم فرزندان خود را کشته بمهمانان بخوراند و خلاف عقل آنست که ممتنع باشد مثل پیچیدن آسمان در کاغذ باد و طلبیدن آفتاب از آسمان بزمین مثل شمس تبریز برای پختن گوشت که در عوام مشهور است این خلاف عقل باشد قلب ماهیت هم ازین قبیل است

رقعه ۱۷۵ خواجه امامی سلمکم الله تعالی رقعهٔ آقا صاحبان متضمن طلب امیر صاحب بمجلس دعوت که فردا قرار داده اند بخدمت ملازمان ممدوح رفته بود معلوم شد که شما آنجا نبوده اید و الا چند سطری اسمی شما بخط من بوده است خلاصه اینکه امیر صاحب عذر معقولی بتحریر در آوردند و سوای این فی الواقع سبب آن بود که طعامی برای این صاحبان که از سفر آمده اند از طرف میر سید هرگاه در عدم ارسال طعام ضیافت حیلهٔ تعزیت رافع اعتراض باشد آمدن بخانهٔ ایشان نیز در کرده همین عذر است هرچند این بیچارها از تکلفات رسمی مبرای محض اند لیکن چون عیال داران را ضرور است که پابند رسمیات باشند عذر امیر صاحب مسموع و معقول شد آمدم بر احوال شما دیروز خود در عالم بیخبری وعده کرده بودند امروز از رقعهٔ امیر صاحب نیامدن شما نیز ترشح نموده بهر حال از جناب قبله و کعبه بپرسید اگر آمدن شما قباحتی نداشته باشد فردا باتفاق مرزا محمد صاحب بیایید و اگر از جناب والا ممنوع شوید همین عذر از طرف صاحب مسموع و معقول لیکن بمرزا محمد صاحب باید گفت که آمدن شما طفیلی نبوده است داعی خود گفته بود و سوای این از نوکران هم نیستند که در رکاب آقامی آمدید فردا همراه آدم من بیایند رقعه صاحب بطرف تابینها نموده ام در معلیه رد دعوت معیوب است زیاده خیریت

رقعه ۱۷۶ واضح باد که انشای دیروزهٔ شما را دیدم خوب نوشته اید لیکن غرض من ازین فرمایش چیز دیگر است و آن این است که از اول در براعت استهلال مناسبات باغ و چاه و برج و حمام و نهر رابیان بکنید ذکر موسم ضرور نیست و در اثنای تعریف این چیزها مدح نواب نصیر الدوله فارس الملک محمد علیخان بهادر سپهدار جنگ سرجنات عالی ضرور است زیراکه بانی این چیزها ایشانند تمام شد این هم دیگر باید شنید که این وقت نزد جناب قبله و کعبه رفته تحقیق باید کرد که دختر شمس الدوله بهادر که قضا کرده است چند ساله عمر داشت حضرت امروز شنیده اند چون بی اجازت جناب عالی جایی نمیروند و روز جمعه دربار نمی شود لهذا اراده دارند

رقعه ۱۷۵

رقعه ۱۷۶

که فردا میر اکبر علی را نزد جناب عالی بفرستند و بروز دوشنبه خود نزد حضرت عالی برسند و در ابیات شما که در بین انشا موزون کرده ام دو لفظ غلط بود یکی طبع و دیگر مدح که هر دو بروزن عقل اند بسکون حرف دوم و شما بر وزن کرم که بمعنی بخشش است بحرکت حرف دوم آورده اید و خود در یک مصرع طبع صحیح بسته اید مصرع مذکور هم در همین قطعه است اگر اینجا صحیح است آنجا غلط چرا گفته اید اگر آنجا صحت دارد اینجا چرا غلط بسته اید خیال این غلطها ضرور است از دشمنان جزوه کیر باید ترسید علاج این آنست که هر چه مسوده بکنید آنرا خوب ملاحظه نموده صاف بکنید بعد صاف کردن باز یک یک لفظ را ببینید که در معنی چه طور است و در نشست و املایش چه صورت دارد هر چند بدانند و لفظ فارسی باشد حقیقت آن در برهان قاطع دریافت می شود و اگر لفظ عربی باشد و شما از حقیقت آن آگاه نباشید در شعر موزون مکنید در نثر مضایقه ندارد و در حاشیه مسوده بنویسید که من از حقیقت این لفظ آگاه نیستم رقعه ۱۷۷

مرزای صفاهانی من سلمه الله تعالی امروز بخانه خانصاحب می روم فردا بخانه مرزا سید و صاحب از آنجا عزم دولتخانه شما دارم بهتر این است که امروز وقتی لال بیگ کان کولی رفته خبر بیارد که برفی شیر کوچک کوچک و رق نقره بر آن پیچیده طیار است یا کهنه شده از نرخ افتاده اگر نو ساخته باشد فردا چار تنگه را برفی و سه فلوس را شیرینی پیتهه و یک فلوس را لڈوی مونگ بیارد یا لڈوی موتی چور بیارد خدا کند که برفی تازه بدست آید هر گاه احوال برفی تحقیق شد فردا طلبیده منتظر من باید بود و امروز وقت سه پهر بعد برخاستن لال بیگ بازار خبر برفی کهنه و نو باید نوشت شیرینی پیتهه و چیز دیگر اگر کهنه هم باشد بیارد پس تنگه را همین برفی بیارد که اطفال هم خواهند خورد من اگر بسیار بخورم یکپاو بلکه کمتر خواهم خورد چار آنه را نیم سیر خواهد داد بلا اگر بیارد اگر دیروز هم طیار شده باشد تا فردا کهنه نخواهد شد بلکه بمجبوری ساخته پریروز هم تا فردا از لذت نمی افتد قربان بڑا کری پریروزه رقعه ۱۷۸ احوال من

روز بروز حالا بهتر است تازه اینکه چون نانش آرد ابریرو رهیا مفید افتاد امروز بطور خود در یک خریطه آرد مذکور پر کرده سر ابو العباس را و ان گذاشتم بعد یک پاس که بیت الخلا رفتم چه بگویم که ورمش از بیست حصه یک حصه مانده است و فشت بجای برنج یکپاو باشد باری چوچه مرغ خورده خواهیدم و غذا روزانه انار و لاچی می شود و زن یکپاو دیگر تری سه فلوس بود بخدمت عمو صاحب کلان خود از طرف من بگفت که روز یکچای شش سیر خواهم شکست اول بخدمت سامی حاضر شده و یکبار آن آرد بیاورد بخدمت مسکه بالای آن خواهم ریخت و قند خوب طلبیده باماست خواهم خورد و یک آبخوره کلان آب سبب مانده تحقیق زود خواهم بر بیاید چه بهتر رقعه ۱۷۹

امروز دو پهر بخدمت شما حاضر خواهم شد چای تخو هم خورد آنکه هم بنا باید کرد ولیکن قدری نبات کالپی بقدر یک پیاله گوفته باید گذاشت که من همراه خود خواهم برد امروز برفی دکان کولی و قند در برنج شیره خشکه داخل کرده ام برای آقا صاحبان مخدوم مینفرستم و این در مقدار کم است بعد چای روز مضاعف آن بخدمت شریف خواهد رسید رقعه ۱۸۰ شما از احوال مزاج خود دو کلمه بنویسید باز بانی تفویض سامعه آوم من بکنید امروز اول صبح برای دیدن مرزا ابو طالب خان بهادر که اندر دکرده بیتاب بودند رفته بودم از شفقت ایشان چه بگویم که مرا دیده در خود فراموش کردند و از دور دیده ند و مولوی حسین علی خان صاحب را بسبب عارضه گرفتار شده اند دیشب چند بار قی کردند و امروز شاید مسهل گرفته اند خدا جمیع بزرگان و شفیقان را از آلام جسمانی نجات دهد زیاده خیریت رقعه ۱۸۱ لال بیگ رقعه را در جیب نوشتن [illegible] دو سه روز برای ورود بعضی دوستان به انجا نشستیم رسانید آن وقت شیخ امام بخش ناسخ و میر سعادت علی [illegible] مرزا جانی صاحب و آقا صاحب [illegible]

نشسته بودند و قلم و دوات هم درین حجرهٔ قدیم مقفل بود در جواب نوشته نشد الحال می نویسیم که رفتن نزد شخص معلوم بیجا بود بعد یکدو روز باز بروید تا بر سر مهربانی آمد بعد خوب شدن معاملهٔ شما اگیو نماید و بهو صاحب کلان خود از طرف من باید گفت که حلوای معمولی بحضور باید رسانید که این خصوصیت از دست نرود و تامل و توقف خوب نیست و از امیر صاحب پرسید که خطوط کالپی روانه شد یا نه و دیروز رقعه پسر دعزیزی آمده بود از ان رقعه سخت خست و لیمی می باید لیکن چون غور کردم حق بجانب آن بیچاره بود زیاده خیریت رقعه ۱۸۲ خواجه آغامی صاحب دریافت نماید که امشب آمدن متعذر است شما آرام در خانه بخوابید و اگر کسی از شما احوال من پرسد بگوئید ما خبر نداریم هرگز اینجا نشان نباید داد اگر فرشته هم باشد نباید گفت دیگر آنکه پارچه بینی پاک من زیر پلنگ و زیر صاحب یا توی دالان افتاده است حوالهٔ این آدم باید کرد و فرد انظر تحریر بنام

ازرون

درین زمان میمنت توامان جوهر شمشیر زبان فصحا جرابر صنه محمدت صورت نمای آئینه انجلا نگردد که همین عنانش مجموعه بی نظیر و مشوقه بی بدیل اعنی منشات بلاغت آیات مرزا محمد حسن قتیل بتاریخ بست و هفتم صفر المظفر از عقب بسعی خاکپای طلبه علوم عبد الرحمن خان بن حاجی محمد روشن خان مغفور در بیت السلطنه لکهنو بتصحیح معتمد العلما مستند الفضلا استاذنا و معاذنا مولوی الهی بخش بسط الله ظلال لهم ابدا سر از نقاب انطباع برکشید چون تاریخ وفات مصنف مرحوم که از مقطع مصرعه ثانیه غزل مندرج دیوان باستماع رسیده خالی از لطف نبود لهذا آنرا مع غزل رقم نمود

غزل ریختهٔ کلک جواهر سلک عمدهٔ شاعران عدیم العدیل مرزا محمد حسن متخلص بقتیل

غم عشق تو پایانی ندارد — چه دردست اینکه درمانی ندارد
جنون را گو که سوی ما نیاید — کسی اینجا گریبانی ندارد
چه ور اندر ریشهٔ خار مغیلان — سیه روزیکه دامانی ندارد
اثر در گریهٔ مجنون مجوئید — که لیلی چشم گریانی ندارد
ز نقش کشته ناز تو پیداست — چه حیرتها که پایانی ندارد
سوال بوسه شاید نشنید از تو — لبش می جنبد و جانی ندارد
مسلمانان مسلمانش مگوئید — قتیل کافر ایمانی ندارد

قطعهٔ تاریخ وفات آن والا صفات که مادهٔ آنش از نتائج افکار سر دفتر موزخان روزگار شاه بیت دیوان نکته رانی سر لوح بیان سخندانی مولوی کرامت علی اظهر سلمه الله الاکبر از مصرعه ثانیه مقطع غزل مرقوم است و مصارع لطافت منابع او بصنعت تضمین از مصرعه ثانیه سر شته نظم جادو رقم یکتاز میدان فصاحت نیزه افراز معرکه بلاغت کاشف نکات خفی و جلی استاذی میرزا صاحب علی اوام الله افضالهم

قتیل نکته سنج و مرد ذی‌هوش — چه دردست اینکه درمانی ندارد
ز دست ماتم و حسرتش مسلّم — کسی اینجا گریبانی ندارد
نماید در همین جهان چنین چاک — سیه روزیکه دامانی ندارد
که گوید در غم آن قیس معنی — که لیلی چشم گریانی ندارد
بود آئینهٔ از روی همه خلق — چه حیرتها که پایانی ندارد
تهیک سال او در دم نجوید — لبش می جنبد و جانی ندارد
ز روی کثرت عشق است گویا — قتیل کافر ایمانی ندارد

۲۰ ۳۴ ۳۴

قطعهٔ تاریخ انطباع ترا دیده خامهٔ گهربار اعجاز نگار اوستادی میرزا ناصر علی نصیر سلمه الله القدیر

شد معدن الفواید میرزا قتیل طبع ... تا در رهِ سلاست معنی شود دلیل
از روی انبساط ولاسال انطباع ... بشنو گویش به گوهر معدن قتیل

قطعهٔ دیگر از مشفق مهربان خواجه محمد حسن صانه الله عن حوادث الزمن

چو مطبوع شد رقعات قتیل ... دوباره درین مطبع بی عدیل
فشردم بتاریخ او پای جهد ... که باشد به تعیین سالش دلیل
درین فکر بودم که هاتف غیب ... بگفتا مکاتیب میرزا قتیل

۱۲ ۹۵

قطعهٔ دیگر از راقم عبد الرحمن خان عفی عنه

زهی انشا فصاحت عنوان ... طبع شد از کرم رب جلیل
جستم از بهر خرد تاریخش ... گفت پاکیزه عبارت قتیل

۱۲ ۹۵

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خارج از دائرهٔ مقیاس صانعی را ارزد* که نقصان بدر و کمال هلال ادنی صنعتیست از صنائع کمال او* وحمد فراوان ومنت بیکران قادری را سزد* که در ظهور عجائب قدرتش از بر آمدن هلال و گرفته شدن ماه قواعد فلاسفه وضوابط اهل تنجیم ادبتر ولغوتر از اصول واهیه زن پیر زال* همه مخلوقات بر عظمتش گواه است* واز تمامی مصنوعات بوحدانیتش انتباه* اگر هلال است ایما به بیمثالی او می نماید* واگر بدر است کلف ریبا از آئینهٔ دلها می زداید* اگر ماه است بر مهر حسنش دال است* واگر مهر است اشارت بجبروت وجلال* بعثت نبی سرور انبیا علیه الف الف تحیة وثنا از صنائع ستودهٔ وست* وظهور معجزهٔ شق القمر از بدائع بدیعهٔ او* خرق عادات آن باعث خلق مخلوقات در تمام کائنات مثل ماه چهارده هویدا وآشکار* ومعجزات آن مهر سپهر رسالت کالشمس فی نصف النهار شریعتش سراسر حکمت است* اقتدا بیش تمامه هدایت* وازینجاست که هر گاه منحیین جهلات شریعتش گفته‌اند* بدست در وغگوئی نقد اعتبار یکدست از دست داده‌اند* وحکما چون راهی از خود رفته‌اند* سر نگون بچاه ضلالات در افتاده* مومنی که یک لحظه بشرف خدمتش رسید* مستحق نعم جنت نعیم گردید* فرخا وصف مردانی که باوصف حرمت واکتساب میامن خدمت بارگاهش بخطاب اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا سرفراز گشته* وخوشا حال کسانی که با وجود بیگانگت قرابت واتباع کما حقه واد امت صحبت بخلعت اَصْحَابِیْ کَالنُّجُوْمِ بِاَیِّهِمْ اقْتَدَیْتُمْ اهْتَدَیْتُمْ معزز وممتاز* علما وفقها که بایشان هادیان دین ومصاحبان سید ختم المرسلین اتباع واقتدا گزیده‌اند* پیشوایان طریق وایراست گردیدند* رهرو راه راست بر آورده ایشان را خطری نیست* وحافظ ضوابط منضبط ایشان را